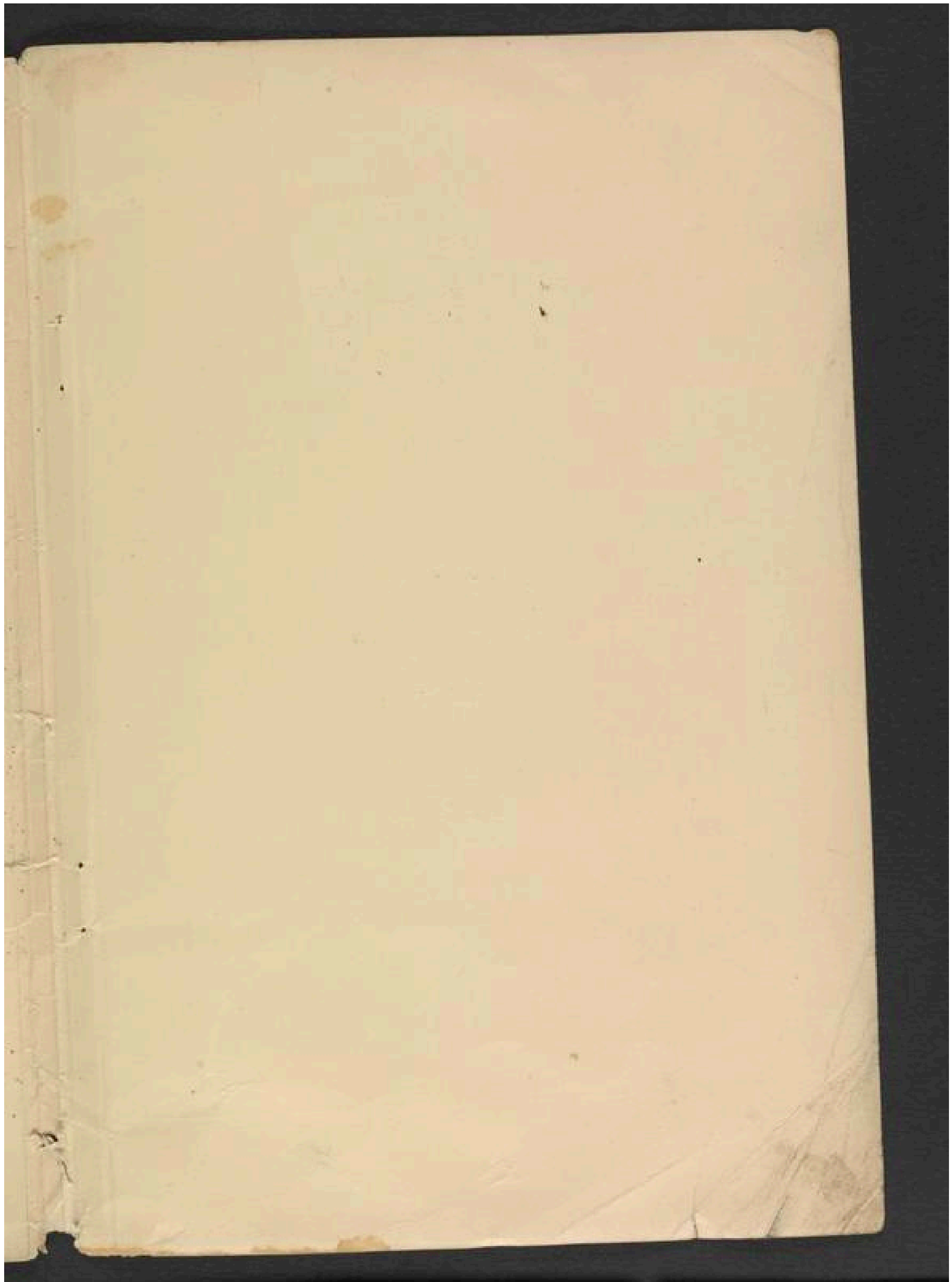


سامانیان

تالیف

احمد علی محبی

۳۰





از نشرات انجمن تاریخ

نمره (٤٠)

سامانیان

تألیف

احمد علی محبی

یادداشت

طبع جلدسوم تاریخ افغانستان که از آغاز انتشار اسلام تا ظهور چنگیز و فتنهٔ مغل را در بر میگیرد ازمدتیست شروع شده و مراتب اکمال آن ادامه دارد.

با ترتیبی که اتخاذ شده موازی با چاپ متن کتاب از هر فصل رساله علیحده هم چاپ کرده ایم چنانچه تاحال فصل های: انتشار اسلام، طاهریان، صفاریان به ملاحظهٔ خوانندگان گرامی رسیده است. اینک به همین روش امروز رساله سامانیان را که فصل دیگری از جلد مذکور است نشر میکنیم این رساله بقلم بناغلی احمدعلی محبی عضو انجمن تاریخ و مهتمم مجله آریانا نوشته شده و یقین کامل دارم با مواظبتی که در نگارش آن بعمل آمده طرف توجه علاقمندان تاریخ کشور واقع خواهد شد.

۱۸جدی ۱۳۳٤

احمد علی کهزاد

قسمت چهارم

ساسانیان

بلخ ماوای اصلی ساسانیان

بلخ معمورهٔ دنیای قدیم که اساس و تهداب آنرا بزرگترین مرد دنیای آنروز (جمشید ـ یما) سرسلسله پیشدادیان به امر اهورا مزدا و بدست خود گذاشت، از آن به بعد زادگاه صدها تفر ازشاهان مقتدر و گیتی ستانان نامی گردید.

هر کدام ازاین جهانداران سالیان دراز بریک حصهٔ وسیع دنیای معلوم آنزمان، با کمال عدل وداد فرمانروایی کرده‌اند.

این شهر بشهادت منابع موثق تاریخی در مرور اعصار ودهور، فرزندان لایق و گزیده بسیار پرورانیده و بجهان تقدیم داشته است. شرح خدمات و کارنامه های درخشان آنهاکه توام با نتائج قیمتداری در اعتلای جهانیان بوده، زیب صفحات تاریخ است.

می بینیم پیشدادیان که دوره‌ای بنام در تاریخ کشور دارند، در روی‌کار آوردن هدایت، عدل وداد و تهذیب آریایی سعی فراوان میکنند، بدنبال ایشان خانوادهٔ مشهور کیانی ازهمین خطه برخاسته، بدخواهان را منکوب ودرراه ابقای رسوم باستان جهد بلیغ مینمایند.

دستهٔ کیانی اسپه، خانواده اینکه از کیانی‌ها منشعب شده بودند در امور کشور داری رسم اوینی که یک جهان شکوه وجلال از آن پدیدار بود، باخود می آورند.

زرتشتر سپنتمان درهمین شهر دردورهٔ ویشتاسپه یکی از پادشاهان این سلسله، ظهور کرده وباعث ایجاد عمده ترین تحول معنوی دردیار آریایی میگردد.

نقش این شهر کهن درسرنوشت زمانه های پیش ازاسلام بصورت مبسوط ومفصل درمجلدات اول ودوم تاریخ افغانستان نگارش یافته. با مراجعه به آن از چگونگی بخدی زیبا اطلاع خواهید یافت. گرچه این دیار عظیم الشان به کرات مورد حمله وعبور مهاجمین مختلف قرار گرفته، ضربت های مهلك بان وارد آمده وعمران وآبادی آن دستخوش ویرانی وتباهی گردید، معهذا امتیاز پروردن گوهرهای نایاب ازجنس آدمی را ازدست نداده وبیش ازدیگر دیار شرق حتی نسبت بهدیگر شهرهای آریانای کهن وخراسان جوان، درتقدیم رجال ونوابغ حصه گرفته است.

باید دانست که «بلخ الحسنا» دردورهٔ اسلامی نیز عظمت دیرینه را تااندازه ای از دست نداده وبحیث یکی از بلاد عمدهٔ خراسان آنروز وافغانستان امروز موجودیت خودرا حفظ کرده است.

درهمین دوره فرزندان لایقی تقدیم جامعه نمود کههریك آنهادررشته های مختلف علم وادب غوص وفحص کرده ودرحصهٔ بالا بردن سطح فرهنگ، اصلاح امور اجتماعی، پدید آوردن شان وشوکت برای خود وهموطنان خود وبالا خره کمك به فرهنگ وادب جهانی خدماتی شایسته نموده اند.

ازهمین جاست که عبدالله پدر بوعلی سینا برمیخیزد، ابومعشر، ابو شکور ابوالموید، شهید، دقیقی وعنصری و.... تقریباً دریك دوره، درآن سر زمین چشم میگشایند ودرمحیط فضل آن بکمال میرسند.

همچنانکه درشقوق مختلف علم و فرهنگ مشعل دارانی از بلخ

برخاستند، درمیدان جهان کشایی وسیاست نیز فرزندی بدنیا آمد که احفاد جلیل او بیشتر از صد سال با کمال قدرت حکمرانی کردند. تاریخ نام این شخص شخیص را در دفتر جاوید خود «سامان خداه» ضبط کرده.

دورهٔ فرمانروایی این سلالهٔ پاك نهاد از لحاظ بست عدل وداد، تأمین آسایش مردم، رواج علم ومعرفت، رویکار آمدن شعرای نامی وحماسه سرایان ملی زبانزد خردمندان جهان گشته وفصلی را زنده در تاریخ افغانستان بیادگار مانده.



سامانیان وامرای خراسان

پیش از خروج ابومسلم خراسانی هنگامیکه هنوز خلافت در دست امویان بود و اسد بن عبدالله القسری از جانب (هشام بن عبدالملك) بر خراسان حکومت داشت سامان خدا ' در بلخ حاکم بود. گویند انقلابی در شهر رخ داد و اسد القسری در فرو نشاندن آن با سامان خدا کمك نمود ، از آن به بعد سامان خداه بلخی کیش زردشتی خودرا رها نموده و بدین مبین اسلام گرایید . مصاحبت اسد بر حاکم بلخی تأثیر زیاد وارد آورده ، واورا در سلك ارادتمندان و دوستان کشید بحدیکه سامان خداه بعداز فوت اسد القسری بیاد او یکی از فرزندان خود را بنام وی موسوم ساخت .

این اسد صاحب پسرانی رشید و بکمال گردید . فرزندان وی در هنگام ولایت عهدی مأمون بنا بدر خواست او در رفع فتنهٔ خراسان کمك مؤثر کرده شهرت خوبی برای خود کمائی کردند و مخصوصاً مأمون ' لیاقت وشجاعت فطری ایشا نرا به نظر خوب دیده بدانها احترام زیاد قائل شد وقتیکه ولیعهد برای احراز مقام خلافت جانب بغداد می شتافت غسان بن عباد را والی خراسان مقرر کرده وبدو سپرد تا فرزندان اسد را به حکومتهای ایالات منصوب دارد .

همان بود که بعداز آن پسران اسد بمراتب عالی رسیدند و هر کدام شان یك حصه از خاکهای ماوراالنهر وخراسان را زیر فرمان گرفتند .

نوح ابن اسد که مردی دارای صفات عالی بود وقوت کافی بهم رسانده بود بحکومت سمرقند منصوب شد. یحیی پسر دیگر حکومت چاچ (تاشکند) واسپیجاب را اختیار کرد. اومردی بی باك وصاحب قوت بود ، استعداد زیاد برای فرمان روایی داشت .

الیاس که حکومت هرات وخاکهای مجاور آنرا اداره میکرد ، مردی آزموده وباجرئت بود. لاکن احمد که حکومت فرغانه یافته بود ازدیگران بزرگتر ، دلیرتر ، زورمندتر ودانا تر بار آمده بود .

طاهریان هرات و آل سامان

بانفصیلیکه درفصل طاهریان نوشته آمده درسال ۲۰۵ طاهر ذوالیمینین از طرف مأمون بولایت خراسان مأمور گردید. وی درربیع الاخر ۲۰۶ به مرکز فرمانروایی خود (مرو) آمده بهرتق وفتق امور ممالك وسیع خراسان پرداخت.

کردار ورفتار پسران اسد سامانی که حکومت سمرقند ؛ چاچ واسپیجاب ، فرغانه وهرات را داشتند مورد پسند خاطر اوقرار گرفته وهیچکدام آنهارا تبدیل ویا برکنار نکرد تاانیکه در ۲۰۷ وفات یافت وپسرش طلحه برو بکار آمد.

بارویکار آمدن طلحه ساحهٔ حکمرانی الیاس وسعت اختیار کرد باین معنی که طلحه درهنگام خروج خود ازسیستان بعزم جانشینی بدروا آنجا را باختیار الیاس گذاشت.

الیاس درسال ۲۴۲ وفات یافته وابراهیم پسرش نزد طاهریان مقام ومزیت بیشتر کسب کرده و برتبهٔ سپه‌سالاری ایشان رسید.

بعداز وفات الیاس حاکم هرات ساحهٔ حکمرانی پسران سامانی بحدود ماوراالنهر منحصر ماندو ازبین شان اقتدار احمد که نسبت بدیگران بکار آمده تر بود محکمتر شده ونفوذ او علاوه برسمرقند وفرغانه بر کاشغر وترکستان تانزدیك سرحد چین رسید.

احمد هفت پسر داشت باین ترتیب :

نصر ، ابویوسف یعقوب ، ابوزکریا یحیی ، ابوالاشعث اسد ، ابو ابراهیم اسمعیل ، اسحق ، ابو غانم حمید.

احمد درهنگام پیری نصر فرزندمهتر رابه نیابت خود گرفته واجرای اکثر امور را بدوش او گذاشته بود تاانیکه درسال ۲۶۱ چهره درنقاب خاك کشیده ونصر بجای او نشست.

نصر برادر کهتر خود اسمعیل را در کنف تربیت خود گرفته بود و اورا عزیز ومحترم میداشت هنگامیکه تامه مردم بخارا مبنی بر انتصاب حاکم بدربار او رسید اسمعیل را بدین امر شایسته یافته واورا بدآنجا فرستاد نصر درسال ۲۷۲ هنگامیکه رافع بن هرثمه (۱) ازوی استمداد کرد اسمعیل را با چهار هزار سوار به کمك او فرستاد ورافع توانست بو طلحه (۲) خلیفه عمرو را برجای خود بنشاند (۳).

این عمل باعث دوستی بین اسماعیل ورافع بن هرثمه گشته بحدیکه رافع دربر ابر خواهش اسماعیل حاضر شد بدون چون وچرا خوارزم را بدو واگذار شود (٤) نتائج این از دیگری راضی و اقسامات دورهٔ اسماعیل مفصلتر مطالعه خواهیم کرد.

طاهریان درطول دورهٔ حکمروائی خودها با نیك اندیشی که هر کدامشان نسبت به دودمان نجیب سامانی خراسانی داشتند امور آنطرف دریای آمو را تقریبا بشکل مستقل به آنها واگذاشته ومتعرض نمی شدند.
بعدازاینکه درسال ۲۵۹ این خانواده پس باشد ونوبت به صفاریان رسید واقعاتی بین آنها رونما گردید که درموقع آن نگاشته خواهد شد.

---

(۱) رافع بن هرثمه از اهل بادغیس هرات است وی پس از خجستانی حکومت خراسان را بدست گرفت ودر جنگیکه با عمرولیث نمود شکست خورد، مجدداً ازطرف محمد بن طاهر خلیفه خراسان گردید ودرسال ۲۷۱ ازمحمد بن طاهر حق نیابت حاصل کرد وقتا که از امر معتضد خلیفه عباسی سرپیچید خلیفه عمرو را مامور دفع او ساخت ودر نتیجه ازعمرو شکست خورده وبه خوارزم متواری شد وبدست محمد بن عمرو الخوارزمی درسنه ۲۸۳ کشته شد.
(۲) ابوطلحه منصور شرکبی برادر بعمر بن مسلم است که بدست احمد خجستانی کشته شد گویند ابوطلحه درصباحت وملاحت بی نظیر وخونها بر سر جمال وی ریخته شده، بوطلحه یکی از گردن کشان خراسان بار آمده با خجستانی جنگهای بسیار کرده بالاخره بخدمت عمرولیث در آمد. مستفاد ازپاورقی تاریخ سیستان ص ۲۳۸
(۳) تاریخ سیستان ص ۲٤٤ (٤) روضة الصفا خاوند شاه ص ۱۰ ج ٤

اسماعیل عادل

مؤسس دولت آل سامان

امیر ماضی ابوابراهیم اسماعیل بن احمد مؤسس و پایه گذار حکومت باشکوه سامانی در ربیع الآخر سنه ۲۳۴ در شهر فرغانه (پدرش در آن وقت حکومت آنجا را داشت) بدنیا آمد :

وقتا که پدر بزرگوارش چهره در نقاب خاک کشید اسماعیل از برادر مهتر خود نصر، مقام و مرتبت بزرگتری پیدا کرد. هنگامیکه رسولان مردم بخارا و نامه‌های التماس آمیز شان مبنی بر انتخاب حاکم در بار نصر رسید، اسماعیل که جوان رشید ۲۶ ساله ای بود بیشتر از دیگران به این امر مناسب و موزون مینمود.

باید دانست که بخارا درین وقت از دست آشوبها و فتنه های پیروان مقنع (سپید جامگان) و تاخت و تازهای مکرر و متوالی متهاجمین، سخت ترین ضربت ها را دیده و احتیاج شدید به حامی مهربان و عادل داشت این بود که مردمان شهر و اهل علم و صلاح از بو عبدالله الفقیه پسر خواجه بوحفص کبیر خواهش کردند تا عقدهٔ کارشانرا بگشاید. ابوعبدالله که مرد هوشیار و از صلحای خراسان بود دفع فتنه و آشوب را جز بدست فرزندان سامان خداه که در ماور النهر در شهرهای سمرقند و فرغانه حکومتی درست کرده بودند نمی دید. بنا بر آن از حکمروای سمرقند طی نامهٔ عریض و طویلی که بدست قاصدان و رسولان معتبر فرستاده بود خواهش انتصاب فرد لایقی از خاندان سامانی را برای ادارهٔ شهر بخارا نمود.

اسماعیل برگزیدهٔ دربار نصر در شعبان ۲۶۰ به کرمینه در نواحی نزدیک بخارا رسید و در حملهٔ اول از لحاظ کمی خدم و حشم چندان راضی نبود

به‌شهریکه نمیدانست مردمان آن با وی چگونه رفتار خواهند کرد، داخل شود. خصوصاً اینکه حسین بن محمد خارجی قدرتی در آنجا بهم رسانده بود از اینرو داخل‌شدن اسماعیل به شهر دو سه روز طول کشید و قاصدانی بین امیر جدید و بزرگان شهر رد و بدل‌شد. بعداً قرار دادند که امیری بخارا را اسماعیل دارا باشد و حسین بحیث خلیفهٔ او کار کند.

اسماعیل به استظهار ابوعبدالله که بیشتر از او اسم بردیم داخل شهر گردید ومتعاقب آن حسین بن محمد خارجی دستگیر وزندانی شد.

امیر چندی درمرکز امارت جدید توقف کرده و بفکر اصلاح خرابی های وارده افتاد و بعداً برای یك سفر سیزده ماهه به سمرقند شتافت. دراین سفر ازطرف برادر به خوشی و بی استقبال نشد تااینکه بشفاعت عبدالجبار بن حمزه ومحمد بن لوح برادر با او بر سر مهر آمده وبا شوکت و دبدبهٔ زیاد درحالیکه خود امیر او را تا نواحی بیرون شهر بدرقه میکرد آهنگ بخارا نمود و در این وقت عصمت بن محمد المروزی بحیث وزیر وفضل بن احمد المروزی دبیر وی مقرر شده بودند.

مقارن ورود امیر اسماعیل یکی از دزدان وراهزنان از رندان واوباشان روستا چهارهزار مرد را جمع کرده ومصمم حمله برشهر بود. امیر حسین بن العلا را کـه صاحب شرطهٔ بخارا بود بدفع آنها مامور کرد این فتنه بزودی فرونشانده شد. متعاقب آن خبر حملهٔ حسین بن طاهر الطایی مسموع افتاد واسماعیل شخصاً بمقابل اوشتافته وسپاه دوهزار نفری طاهر را هزیمت داد. امیرسامانی باوسعت نظری کـه در این موارد داشت اسرای جنگ را عوض توبیخ ازعنایت خود برخوردار ساخته وایشانرا باجامه‌های نوین کرباسی به‌خانه‌های شان فرستاد.

قرار بود اسماعیل هرسال پنجصد هزار درم خراج بخارا را به برادر خود نصر بپردازد اما امیر که مردی رعیت پرور و رحیم دل و با فتوت بود رضا نداد خراج یا مالیه اینکه از اهالی شهر وقصبات تابعهٔ وی بدست می آید بدیار دیگری برود ولو در رأس آن ملک برادر مهترش قرار داشته باشد. وی سخت کوشا بود تا مبالغ خراج صرف اعمار واصلاح خرابیهای واردهٔ شهر گردد. باینصورت فرستادگان نصر از بخارا دست خالی رفتند وصفای بین دو برادر بهم خورد. ترتیبات احضار عسکر شروع گردید. نامه ها به فرغانه، چاچ فرستاده شد و برای تجهیزات سپاه دستوراتی اصدار یافت. نصر با سپاه گران با دو برادر دیگر خود ابوالاشعث اسد وابو یوسف یعقوب بعزم تنبیه اسماعیل آمدند. امیر جوان که میخواست جانب برادر را نگهدارد صواب ندانست در برابر سپاه او به مقابله آغازد لذا شهر را ترک گفته وبه فربر رفت ونصر بدنبال او تا بیکند شتافت، پهلو نشینان وتملق گویان دربار نصر موقع را مغتنم شمرده ودوستی اسماعیل را با رافع بن هرثمه برای نصر خطرناک جلوه داده وباو قضیه را چنان فهماندند که اسماعیل در فکر بر انداختن حکومت نصر میباشد. سعایت اینان در موقعی چنین که اسماعیل از پرداخت خراج سرباز زده بود، در نصر کارگر افتاد واو را بیشتر بدبین ساخت. وی از احمد پسر خود کمک خواسته وعازم کرمینه شد.

اسماعیل نیز که در بیابانها سرگردان بود بفکر چاره افتاده وخواست از قوت واقتدار دوست خود رافع استفاده کند. حمویهٔ بن علی کوسه را که یکی از خدمتکاران صدیق او بود مامور این مهم گردانید. رافع هم آمادگی خود را اعلام داشته وآهنگ آنسمت کرد.

درنیمهٔ راه حمویه متوجه زیادتی سپاه رافع گردیده فکر کرد مبادا
چشم زخمی به مخدومان او ازطرف رافع برسد . لذا پیشنهاد کرد که
«صلاح نیست دوستی درجنگ بین دوبرادرسهیم شود همان بهتر که برادران
راباهم آشتی دهی.»

این تدبیر عاقلانه مفید واقع شد وبرادران باوساطت رافع با هم صلح
کرداند . شروطی چند بر اسماعیل تحمیل شد از آنجمله اینکه خطبه
بنام نصر بن احمد واسحق بن احمد خوانده شود واسماعیل بحیث عامل
خراج دربخارا کار کند وسالی پنجصد هزار درم بدهد .

پانزده ماه گذشت وباز اسماعیل حاضر بهپرداخت وجه نگردید
باردیگر آتش نفاق زبانه کشیده ونصر بنای حمله را گذاشت . این بار
امیرجوان حاضرشد شمشیر راباشمشیرجواب گوید بنابر آن به طوایس رفت؛
جنگ شدید وسختی اندر پیوست واسحاق بن احمدتاب مقاومت بخود ندیده
روبگریز نهاد وابولاشعث برادردیگر نصر که از ملتزمین رکاب بود
تاسمرقند عقب نشینی کرد مرتبه دوم ابوالاشعث حمله را ازنیجن شروع
کرد وفتوری درلشکر اسماعیل رو یداد اما خود اسماعیل مردانه ایستاد
وازجای خود تکان نخورد . مردمان قلیلی منجمله سیماء الکبیر باوی
ماندند . اسماعیل قبل از انقضای وقت شیرازهٔ جمعیت پراگنده را باوضعی
نیکو وصل کرد ومهیای مقابله شد. امیرنصر به نیجن رفته وشکست وریخت
لشکر را درست کرد واسحق نیز ازقرب باز آمد. هر دو لشکر باهم
مصاف دادند وفتح نصیب اسماعیل گردیده ونصر گرفتار شد .
امیرجوان ازروی نجابت وشرافت ذاتی حرمت برادراسیر را نگهداشته
نزد وی از اسپ پیاده شد و پای برادررا بوسه داد واز تقصیرات گذشته
عذرخواست وبحدی درفروتنی مبالغه کرد که امر بر نصر مشتبه گردید .

اسماعیل برادر خود نصر را با عزت تمام روانهٔ سمرقند گردانید و سیما الکبیر یکی از معروفان شهر را با چندین تن دیگر بهمرکابی او موظف ساخت دیگر تا آخر عمر نصر از اسماعیل تقاضای خراج و مالیه نکرد و مؤدت کامل در بین شان برقرار بود. در ۲۷۹ که نصر بدرود جهان گفت اسماعیل به سمرقند شتافته بر تمام ماوراالنهر دست یافت و از جانب خود احمد پسر نصر را خلیفه سمرقند گردانید.

درمحرم ۲۸۰ امیر بحرب طراز یکی از علاقه های ترکستان رفت ورنج بسیار دید تا آن شهر گشوده شد امیر آن اسلام آورد و کلیسای بزرگ آنجا را مسجد جامع ساختند (۱)

عالم بهم افتادن اسماعیل و عمرو لیث

عمرو بن لیث سیستانی که اکثر حصه های خراسان چون سیستان بست رخج (قندهار) هرات، نیشاپور، مرو، کابل بامیان غزنه بلخ و غیره را تحت تصرف خود داشت و هر آن سلطهٔ او بیشتر میشد بعد از غلبه یافتن بر رافع بن هرثمه و فرستادن سر او به بغداد میخواست نمایندهٔ خود را برای ضبط و ربط خوارزم بفرستد که اطلاع یافت اسماعیل سامانی وقتاً عاملی از جانب خود بدانجا گماشته. شرح قضیه از این قرار است:

پیشتر از این یکی رافع و اسماعیل حرفی بمیان آمد و روایت تاریخ سیستان را در حصه کمك خواستن رافع از نصر و ماموریت یافتن اسماعیل با چهار هزار نفر به پشتیبانی او هتند کر شدیم و هم این نکته که رافع در برابر خواهش اسماعیل حاضر بهوا گذاری خوارزم شد خاطر نشان کردید. حالا باید دانست که بالاخره مسأله خوارزم به کجا انجامید؟

---

(۱) بعضی مورخان می نویسند که درین جنگ غنیمت فراوان بدست اسماعیل افتاد باندازه ایکه برای هریك از افراد سپاه هزار درهم رسید و اسپ واشتر ودیگر حیوانات بحساب نبود. روضة الصفا ص ۱۱ ج ٤ چاپ هند.

از نظر دور نباید داشت که عمرو خودرا مستحق تمام بلاد خراسان میدانست و به هر ولایت آن گماشتگان خودرا فرستادن میخواست. جنگهای او با رافع بن هرثمه که در فصل صفاریان به تفصیل ذکر شده برای بر آورده شدن همین منظور بود خوارزم نیز جزء مناطقی بود که باید مثل هرات نیشاپور مرو٬ سرخس٬ سیستان٬ غزنی٬ کابل٬ بلخ و کجا و کجا به عمرو تعلق میداشت . این امر تا اندازه ای قطعیت هم داشت چه محمد بن عمرو الخوارزمی (۱) خود را عامل عمرو میدانست.

شاید یکی از اسباب واگذاری رافع خوارزم را باطیب خاطر٬ فکر بهم اندازی این دو مرد قوی پنجه بوده که نتیجهٔ آنرا برای خود خالی از نفع نمیدانست. با آنهم گرچه ایندو باهمدیگر مصاف دادند اما رافع سودی از آن نبرد چه پیش از وقوع آن٬ محمد بن عمرو الخوارزمی که به خاندان صفاری علاقمند بود بر رافع دست یافته و او را بقتل رسانید، ولی اسماعیل خوارزم را از رافع خواست و او هم باجبین گشاده حاضر بواگذاری آن گردید لذا اسماعیل نمایندهٔ خود عراق بن منصور را بدانجا فرستاد. آمدن وی مقارن وقتی است که محمد الخوارزمی بعد از کشتن رافع برای تقرب نزد عمرو به نیشاپور می آید و بعد از گرفتن خلعت دو باره موظف میشود در سر خدمت برود. اطلاع از آمدن عراق بن منصور سبب میگردد تا عمرو علی بن شروین را باسپاه همراه محمد الخوارزمی بدانجانب روانه دارد . چون نه از دست علی شروین و محمد الخوارزمی و نه از دست محمد بن بشر و سپاهش کاری ساخته میشود عمرو بنفسه باحصول عهد ماوراءالنهر از معتضد بدانجانب میشتابد. اینک عین عبارت تاریخ سیستان را برای روشن شدن مطلب اقتباس

---

(۱) ابن اثیر نام اورا ابو سعید الدرغانی نوشته . ص ۱۵۷ ج ۷. صورت ضبط تاریخ سیستان صحیح تر بنظر میرسید که در متن اختیار شد . ص ۲۵۲

میکنیم «... و محمد بن عمرو الخوارزمی به نیشابور نزدیک عمرو آمد پس از آنکه
رافع را کشته بود عمرو اورا خلعت داد و بخوارزم فرستاد وعراق بن منصور
ازجهت اسمعیل بن احمد بخوارزم آمده بود، عمرو نامه نبشت سوی علی
بن شروین، محمد بن عمرو بخوارزم شد با سپاه، آنجا برفتند و بجاب شرقی
سوی بخارا فرود آمدند، و گرمای سخت بود ببیابان نیارستند رفت
آنجا ببودند تا هوا خوش شد و به جیحون بگذشتند، شب آدینه سلخ ربیع الاخر
سنه خمس و ثمانین و مایتین، و اسمعیل بن احمد از بخارا بیرون آمد و گفت
بار کردند و حرب نباید ایشان باز گشتند، خبر بعمرو آمد باز محمد
بن بشر [را] با سپاهی بسیار بیاری ایشان فرستاد که با اسمعیل بن احمد
حرب باید کرد، باز جمع شدند وقصد اسمعیل کردند، و اسمعیل مردی غازی
بود و همه سپاه او چنان مردمان بودند که روز وشب نماز ودعا کردندی
وقرآن خواندندی، و نیز قصد ایشان کرد، وحربی سخت بکردند
ومحمد بن بشر کشته شد وعلی بن شروین و گروهی بزرگ اسیر ماندند،
واین اندر آخر شوال سنهٔ خمس و ثمانین ومایتین بود، چون خبر بعمرو رسید
آن اورا بزرگ آمد، ودوات دیرینه گشته وسببی همی بایست گشت.
تنگ داشت از آن وحشت او را بگرفت نامه نبشت سوی معتضد ولایت ماوراء النهر
بخواست و گفت اگر این شغل مرا دهد وبدین رضا دارد، من علوی را
ازطبرستان بر کنم و اگر ندهد ناچار من اسمعیل احمد را بر کنم(۱).»

با قبول مطالب فوق که بطن غالب خالی از قوت نیست چنین نتیجه
بدست می آید که اگر مسأله خوارزم وشکست عساکرا عزامی عمرو نمی
بود پادشاه صفاری درصدد جنگ امیرسامانی بر نمی آمد، در بار بغداد
نیز که کشمکش های چندین ساله عمرو را از یاد نبرده بود خواست از

(۱) تاریخ سیستان (ص) ۲۰۳ - ۲۰۴ .

این قضیه به نفع خود استفاده کند لذا معتضد مدتی درخواست عمرو را معطل
گذاشت و به اسمعیل سامانی که اورا معتدل تر میدانست و خوش داشت
رقیبی خانگی برای آل لیث باشد پیش از فرستادن منشور پیغامی به اسمعیل
فرستاد واورا به لطف خویش امیدوار ساخت. گفته های معتضد موید این
ادعاست «..(۱) امیرالمومنین سر فرود افگند وزمانی ببود بازسر برآورد
گفت جواب کن نامهٔ عمرو چنانچه در خواستست و چنین دانم که هلاك
او در این است و نزدیك اسماعیل بن احمد بنویس که ما دست
تو کوتاه نکردیم زان عمل که کرده بودیم ..» عمرو با ساز
و برگی مکمل رو بدیار سامانیان آورد چون اسمعیل بجنگ عمرو لیث مایل نبود
نامهٔ بدین مضمون انشاء کرد «همه عالم اسلام دردست تست و مادر آن
طمع نداریم این یك گوشه را بما بگذار و بگذر» اما عمرو چون از کشته
شدن محمد بن بشر درجنگ باریشه اندوه گین بود وقعی به نامهٔ اسمعیل نداده
وشارستان شهر بلخ را بگرفت وباره ها استوار کرد از آن طرف اسمعیل
هم با لشکر گران آهنگ مقابله کرد ومخصوصاً گماشتگانی فرستاد تادر
قراء وقصبات دور ونزدیك کارداران عمرو رادستگیر کنند ومال وسلاح
آنها را گرفته بفرستند. امیر اسمعیل به علیا باد بلخ فرود آمد و بعد از
سه روز لشکررا از آن مقام برداشت وآهنگ نماز گاه کرد ودستور داد
آن راه رافراختر کنند عمرو نیز بالمقابل منجنیقها وعراده بدان جانب
راست کرد (۲) اما نزدیك صبح معلوم شد این سوقیات یك چال وخدعهٔ
حربی بوده ودرواقع قرارگاه خودرا (پل عطا) انتخاب کرده است. بامداد
روز سه شنبه (۲۸) ربیع الاول سال (۲۸۷) بین دو پادشاه (آل لیث ـ آل سامان)
جنگ در گرفت. اسمعیل بر پشتهٔ بر آمده خطاب به سپاه طرف مقابل چنین
گفت «.. ما مردم مجاهدیم وجز خدا هیچ نمی خواهیم این مرد دنیادار
است و بخاطر مال می جنگد» باثر آن یکدسته سپاه عمرو از زیر فرمان

---

(۱) تاریخ سیستان (ص) ۲۵۵
(۲) نرشخی (ص) ۸۷

بدر آمده و به‌سپاه اسمعیل پیوستند. در آنروز باد سختی نیز شروع بوزیدن کرد و ضرر آن بیشتر متوجه لشکر عمرو گردیده و در نتیجه سپاه از هم متفرق شدند. اسب عمرو به مردابی فرو رفت و او را بآسانی بگرفتند و جنگ به نفع امیر سامانی خاتمه پذیرفت. با گرفتاری عمرو شوکت صفاریان از بین رفته و جای خود را بدولت جوان سامانی گذاشت.

اسمعیل بحیث فرمانروای کل خراسان

معتضد از اسیر شدن عمرو شادمان گردیده و عبدالله بن الفتح را با تاج و لوا فرستاد و اسمعیل را رسماً پادشاه کل خراسان شناخت بسال ۲۸۷.

خلیفه هدیه های بی‌شمار برای امیر سامانی فرستاده و در مقابل آن فرستادن عمرو را به بغداد طالب شده بود. اسمعیل برخلاف میل و از روی اکراه عمرو را فرستاد و بعد عمال خود را در مناطق زیر تصرف برقرار کرد.

فتح گرگان و طبرستان در این وقت محمد بن زید داعی که در طبرستان حکومت داشت در نواحی گرگان که منطقهٔ سرحدی خراسان بشمار میرفت لشکری ترتیب داده و بخیال حمله بر خراسان افتاد. اسمعیل لشکری آراسته و بسرکردگی محمد بن هارون سرخسی بدفع داعی فرستاد. گویند داعی در معرکه تیر خورده کشته شد(۱) در نتیجه گرگان و طبرستان به تصرف در آمد و محمد بن هارون که این فتح بدست وی رفته بود عامل آنجا مقرر گردید سال ۲۸۷.

بار دیگر لشکرکشی امیر اسمعیل بدین منطقه یک و نیم سال بعد برای فرو نشاندن عصیان خود محمد بن هارون صورت گرفت. اسمعیل شخصاً برای سرکوبی وی آمد. سردار عاصی طبرستان را گذاشته و الدتمش(۲) را با دو پسر آن که در ری حاکم

---

(۱) گردیزی مینویسد «... و محمد بن زید محمد را بگرفت و سوی اسمعیل فرستاد» زین الاخبار ص ۱۰ طبع تهران

(۲) گردیزی می نویسد «الدکوتمش کشته شد و محمد بن هارون با دو پسر دستگیر شدند» (ص ۱۵

بودند کشته وری را به تصرف خود در آورد. اسمعیل طبرستان را به پسر دادای خود ابو العباس عبدالله بن محمد بن نوح سپرد و از آنجا به تعقیب و دفع پسر هارون عازم ری شد و آن شهر را بدون پیکار بردن قوه متصرف گردید چه محمد قبلا راه قزوین پیش گرفته بود. ری را نیز به پسر عموی دیگر خود ابو صالح منصور بن اسحاق(۱) سپرد و گرگان را به پسر خود احمد داد و بار سفارش کرد که سر از فرمان ابو العباس عبدالله نه پیچد اما چون باجستان یکی از امرای دیالمه پیکار الرد بعزل او فرمان داد.

چند دفعه دیگر از طرف محمد بن هارون که به پناه گیلانی ها رفته بود حملاتی شد تا اینکه یکی از سران سپاهی (ابو العباس) محمد بن هارون را دوری دستگیر کرده و به مرکز فرستاد و به این ترتیب فتنهٔ او خوابید. امیر بعد از مراجعت از قزوین چند مرتبه با کفار حدود شمالی جنگید و بالاخره به عمر ۶۱ سالگی وفات یافت.

اگر اول پادشاهی امیر ماضی را همان سال غلبه بر عمرو لیث بدانیم یعنی سال ۲۸۷ که بعد از آن تمام خراسان را زیر نگین شاهی آورد، دورهٔ فرمانروائی او هشت سال میگردد چه امیر عادل در ماه صفر سال ۲۹۵ چشم از جهان پوشید.

سیرهٔ امیر عادل در زمان حیات خاص و عام او را امیر عادل می نامیدند و بعد از فوتش به لقب امیر ماضی یاد گردید. وی از پادشاهان خجسته و نیک نام آل سامان است. او مردی بود که سیاست و تدبیر را با شجاعت و صلابت نفس بهم جمع کرده بود و در عین رأفت و نرم دلی مردی بیباک و در اجرای سیاست بی محابا بود. دربارهٔ عدالت و جهانداری او کتب تاریخ و حکایات داستانهای عدیده نقل کرده اند.

---

(۱) منصور از ۲۹۰ تا ۲۹۶ در ری حکومت کرده، ابوزکریای رازی کتاب معروف خود « منصوری » را بنام وی تصنیف کرده.

امیر مردی دیندار وپرهیزگار بود لشکریانش نیز به پیروی ارشاد خود مردمان خداجوی بار آمده بودند ازطرفی هم رعب اودردل سپاهیان تا اندازه ای بود که جرأت هیچگونه تعدی و تجاوز بمردم نداشتند.

امیرعادل نسبت به علمای دین احترام فوق العاده قایل بود ودردوران او این طبقه معززومحترم می زیستند. برای سمع شکایات و رفع مظالم در مرکز حکومت دیوانخانه وداوران مخصوص گماشته بود وحتی برای قطع وفصل دعاوی درسفرها جماعتی ازقضاة باو می بودند. دردوران پادشاهی او یکی ازبزرگان علمای عصر بلعمی اول شغل وزارت داشت.



الشهید ابو نصر

احمد بن اسماعیل

امیر ماضی فرزند خود ابو نصر احمد راجا نشین خود معرفی کرده بود وبنا به وصیت او به تخت پدر جلوس نمود.

وی در وهلهٔ اول امور داخلی رامر راست کرده وعموی خود اسحاق را لزوماً از سمرقند معزول وبه بند اندر آورد.

بعد از فراغ ازمسایل ضروری داخلی به تعقیب مفکورهٔ پدربفکر امور ماوراء سرحد افتاد چه از آن نا حیه خطراتی متوجه مملکت خراسان گشته بود. لذادراوایل درسال دوم حکومت خودیعنی در ۲۹۶ برای تامین ولایت ری شخصاً بد انجانب شتافت وآنجارا دو باره بزیر فرمان آورده وا بوجعفر مملوك را والی آنجا مقرر کرده و به هرات بازآمد.

موضوع سیستان چنانچه درفصل صفاریان نوشته آمده بعدازدستگیری عمرولیث درسال ۲۸۷ چند سالی حکومت سیستان بدست نواده های جوان ونا آزموده عمرو افتادوچندی دو نفراز آنان (طاهر- یعقوب) حکمرانی کرده و وضع دولت را دگر گونه نمودند تا اینکه از ضعف آنها لیث بن علی استفاده کرده و در سال ۲۹۶ امارت را درقبضهٔ خود آورد. اوهم یك سال بعد در جنگ با سبکری بدست دشمن اسیر گردید. بعد ازو محمدبن علی بن لیث امارت را برای خود گرفت وچون تازه کار بود سر رشتهٔ امور از دستش بدر شده و زمینه برای سقوط آماده شد. از طرفی اغتشاشاتیکه درین حصه مملکت رو نما میگردید حکومت جوان آل سامان راخواهی نخواهی به متأثر میشمود. علاوه این وضع مغایر نصب العین ومفکورهٔ وحدت ملی خراسان بود. سیاست عاقلانه اینکه

پادشاهان سامانی در بادی امر با مقام خلافت پیش گرفته بودند از یکطرف راعمالیکه گاه گاه بوسیلهٔ حکمداران واقتدار یافتگان سیستان سر میزد و دربار بغداد را مشوش می‌ساخت؛ ازجانب دیگر باعث این شد که مقتدر خلیفهٔ عباسی عهدولوای سیستان رابه احمد بن اسماعیل بفرستد.

احمد بن اسماعیل که از یك سال وچند ماه به این طرف در هرات میگذرانید لشکری باساز و برگ مکمل به سر کردگی حسین بن علی المروروذی برای فتح آن دیار فرستاد وچند نفر دیگر ازسر کردگان لشکری را مثل احمد بن سهل محمد بن المظفر، ابراهیم و یحیی پسران زید و به را با وی همراه ساخت. درماه جمادی الاول سال ۲۹۸ جنگی مدهش در نزدیکی شهرسیستان رویداد ودراثر تیراندازی دستهٔ جمعی ایله لشکر حسین نمود یك تعداد ازمردمان ایله‌جاری رو بگریز نهادند، ابو علی محمد چاره‌را حصر دیده و به‌شهر داخل شد و برادرخود معدل را که درحبس داشت آزاد نمود وچنین قراردادند که معدل شهر راحفظ کند واو قصبه را. معدل که خودرا درایندم آزاد دیدبنام خودطبل نواخت. ابوعلی محمد هم راه بست پیش گرفت تاازآنجا کمك لازم تهیه به بیند؛

گویند احمد بن اسماعیل نیز بدنبال سپاه اعزامی روانه شد ودرفراه شنید که ابوعلی محمد به بست ورود نموده لذا بدانجانب شتافت. ابو علی هم درآن وقت به‌رخد بار خج (قندهارا مروز) رفت و احمد بن اسماعیل اورا ازآنجا باز یافت داشته و باخود گرفت.

احمد درحدود ده ماه در کنار رود هیرمند پا بیده وچنانکه مورخی می نویسد «سیرت نیکو بر مسلمانان بگسترید»(۱) وحاتم بن عبدالله الشاسی راوالی بست مقرر کرد.

---

(۱) تاریخ سیستان ص ۲۹۳

ازآن طرف هنگامیکه معدل خبر دستگیری ابو علی محمد برادر خودرا شنید حاضر بمصالحه شده وشهر راسپرده لشکر سامانی کرد.

ازجانب احمدبن اسماعیل سیمجوردوانی بحیث والی آنجا تقرر حاصل کرده وحسین مرو رودی به هرات بر گشت ومعدل را هم با خود برد.

سیمجوردوانی بعدازدوماه ازامارت سیستان معزول گشته و عوض او ابو صالح منصور بن اسحق بدانسمت تقرر یافت؛ بوصالح باوجود نرم خوبی خود طوریکه لازم بود نتوانست دل‌مردمان آزادهٔ سیستان رابدست آورده وسرکشان آنهارا رام کند. از بین سرکشان یکی محمد بن هرمز مشهور به مولی سندلی (۱) رانام می‌برند. گرچه مورخین در اصل مادهٔ اغتشاش اختلاف دارندبا آنهم دست اورا دراین اغتشاش بی تأثیر نمی دانند. هرطوری بود منصوربن اسحاق رابه‌بند آورده وعلی الرغم مولی سندلی که برای خود ادعا داشت ابو حفص عمرو بن یعقوب بن محمد را به امارت برداشتند. وی منصور راحمایه کرده وفتنهٔ مولی سندلی راتوسط محمدبن عباس کولکی (یا کورکی یاحفار) فرونشاند. اما ابن محمد خود مصدرشورشهایی گشت تااینکه حسین بن علی المرورودی رادوباره

---

(۱) گردیزی مخالفت اورا ازلحاظ نرسیدن وظیفهٔ مقرره اش میداندبه تر تیبیکه میگوید نزد ابوالحسین علی بن‌محمد العارض (یاحسین بن علی بن محمد العارض) آمد و عارض اورا گفت ترا آن صواب تر که بر باطی بنشینی که پیر شدهٔ واز تو کناری نیاید. محمد بن‌هرمز راخشم آمد و از امیر دستوری خواست وبه‌سیستان رفت واندرا ستاد وهمه مردم واهل عوغای سیستان رااوزراه ببرد. زین‌الاخبار ص ۱۷۰.

مولف تاریخ سیستان طغیان اورا از سبب استخفاف عسکر نسبت بمردم وزیادت‌خواستن مالیات دانسته ومیگوید «ومحمد بن هرمز المولی که مولی سندلی گفتندی ازموالی محمد بن عمرو بود وی مردی جلد بود. اندر مظالم شد وگفت: بهسیستان رسم نیست که مال زیادت خواهند و لشکری بلشکر جای باشد...» ص ۹۷ تاریخ سیستان.

مامور دفع فتنهٔ او نمودند، منصور والی آنجا که از عهده خدمت بر آمده نتوانسته بود به ماموریت دیگری در نظر گرفته شد و سیمجور مجدداً بحیث والی مقرر شد.

ظاهراً بعد از این برای امیر سامانی موضوع جالب توجهی باقی نماند و از هرجهة خاطرش آرام گرفت و بیشتر اوقات از شهر بر آمده مولعانه بر شکار می پرداخت.

دریکی از این شکار ها نامه ای از ابو العباس صعلوک (یا محمد بن صعلوک) والی طبرستان برایش رسید که از حملهٔ حسین اطروش خبر میداد، این واقعه بر روحش تأثیر نا گواری کرده و از خدا خواست که اگر آن ملك از دستش میرود اورا مرگ دهد!!

سپس جانب لشکر گاه آمد چون از شهر دور بود شب را در همانجا خوابید.

چند نفر از غلامان که از وی کینه گرفته بودند به خوابگاه امیر که اتفاقاً بهره و محافظی آنشب نداشت ریختند و گلوی او را بریدند ۲۱ جمادی الاخر سال ۳۰۱.



السعید ابو الحسن نصر

جسد مقتول امیر شهید را به شهر نقل دادند، بعد از اتمام کفن ودفن جمهور مردم اعم از بزرگان دربار، سرداران لشکر، دبیران، کارداران دولتی، علما و روحانیون و طبقات دیگر مردم بسوی نصر کوچك روی آوردند. پسرك هشت ساله امیر هنوز منظرهٔ وحشت آور قتل پدر را فراموش نکرده، دیدانبوه مردم بطرف او می آیند. سعد خادم با احمد بن لیث (۱) شحنهٔ بخارا نصر را بردوش سوار نموده واز بین جمعیت عبور میداد. این وضع بروی تاثیر نموده ومعصومانه فریاد زد «با من چه کار دارید آیا مرا هم مانند پدرم میکشید؟!!

هرطوری بود امر بیعت با شهزادهٔ کوچك صورت گرفت. تقدیر چنان رفته بود که این پسر خوردسال یکی از پادشاهان بزرگ عالم گردد ودر دنیای آنروز وبعد از آن نامش به نیکی برده شود.

***

با وضع فعلی برای نیابت سلطنت وجود مردی با کفایت ودرایت که از عهدهٔ بیشتر دامور ایالات دور ونزدیك خراسان وماوراء النهر بتواند برآید لازم مینمود.

بعد از گفتگو های زیاد ارباب حل وعقد به نیابت ووزارت ابوعبدالله محمد بن احمد الجیهانی رضایت دادند. بدست این شخصیت بر ازنده در دوران وزارتش کارهای بزرگی انجام یافت، معظم له برای استحکام پایه های حکومت سامانی از جان ودل میکوشید. گویند در هیچ کاری قصد نکرد الامقصود او حاصل شد.(۲)

---

(۱) کامل التواریخ ابن اثیر ص ۲۹ ج ۸

(۲) زین الاخبار، ص ۱۹

امیر نصر بدستیاری وزیر نامی خود جیهانی اول وسپس بلعمی و همچنین وفاداری ودلاوریهای حمویه سپه‌سالار وچندتن دیگر ازسرداران مجرب خود توانست دردورهٔ سی‌سال سلطنت، مدعیان داخلی را گوش مالی دهد وباحریفان خارجی که قصد مملکتش میکردند دست وپنجه نرم کند ومتصرفات زیادی برای مملکت خودخراسان(به مفهوم عام آن) کمایی نماید.

اینك وقایع سی‌سال وسی‌وسه روزحکمروایی آن پادشاه بزرگوار را دردوحصه متمایز، یکی واقعات داخلی ودیگری رویدادهای خارجی ذیلا میبنگاریم:

واقعات داخلی: مقارن جلوس امیرسعید، حکومت سیستان را یکی ازسرداران سامانیه بنام سیمجور دواتی در دست داشت ابومنصور عبدالله بن احمد الجیهانی به حکومت بست ورخج(قندهار) مقرر شده وهکذا سعد طالقانی به حکومت غزنی منصوب بود گویند اهالی سیستان از روبکار آمدن حکومت جدید بوحشت افتاده وسیمجوررا ازآن ناحیه بیرون کردند. (۱) بلا فاصله ماموری ازطرف خلیفهٔ بغداد بدان ناحیت مقرر شد ودراثر آن ناامنی‌ها وزدو خوردهایی ظهور کرد تااینکه بعد از چندی چنانکه شرح آن بیاید اباجعفر که از باقیمانده های خانوادهٔ آل لیث بود بحکومت رسید و دولت السعید نصر هم نه تنها متعرض اونشد بلکه به نظر لطف وشفقت دروی انگریست.

ازوقایع اول دوران سلطنت امیرسعید یکی خروج اسحق بن احمد است وی کاکای پدرنصر وآزاد کردهٔ احمد بود که درسمرقند حشمت وجایی بهمرسانده بود. مشارالیه نتوانست حکومت نوادهٔ برادررا برخود هموار کند لذا پسرخود الیاس راقوماندان لشکر مقرر کرده وبالشکر قوی بطرف بخارا حمله آورد، در بارا میر سعید نصر حمویهٔ بن علی سپه سالار

(۱) کامل التواریخ ابن اثیر ص ۳۰ جلد ۷ طبع مصر

وسردار مجرب و وفادار قدیمی آل صامان را بدفع او نامزد کرد
در رمضان سال ۳۰۱ جنگ شدید بین اسحق عاصی و لشکر
امیر در حصه (خرجنک) در گرفت حمویه در جنگ غالب آمده
واسحق بهزیمت رفت. مرتبهٔ دوم نیز اسحق ازدور و نزدیك استمداد سپاه
کرده وحمله را تکرار کرد. این بارهم نتوانست برحریف قوی پنجه پیروز
شود بناچار راه گریز پیش گرفت حمویه اورا تاسمرقند تعقیب کرد ودرآنجا
هم مامورانی برای دستگیری اوبر گماشت اسحق مضطر شده سرعذر پیش
آورده وخودرا تسلیم نمود باینصورت اولین عصیان رونماشده درسال اول
سلطنت امیرسعید نصرفرو نشانده شدومدعی آن ازپای درآمد. از پسران
اسحق یکی الیاس بود که فراراً به فرغانه رفت ودیگری منصور که حکومت
نیشابور داشت این دوپسر باوجودیکه پدرشان دستگیر وتسلیم هم شده بود
ازمخالفت دست بر نداشته واقداماتی ضد حکومت نمودند. الیاس سپاهی گرد
آورده ومبادرت به حمله نمود اما ناکام شد وراه عزیمت پیش گرفت. منصور
هم حسین مروردی را که ازدولت سامانی خاطری آزرده داشت باخود متحد
ساخته وعلناً بنای مخالفت را گذاشت. علت رنجش حسین مروردی را که روزی
ازسرداران لشکر بود مورخین چنین می نگارند:

درزمان حکومت احمد پدرنصر درسال ۲۹۷ لشکری برای فتح سیستان
به سرکردگی حسین بن علی مرورودی (مروروذ منطقه بالامرغاب امروزی است)
فرستاده شده بود ومشارالیه آنجارا فتح نمود. میگویند حسین دربرابر این
خدمت توقع داشت که حکومت آن ولایت را بدو باز گذارند اما این خدمت را ازو
دریغ داشتند و به منصور پسر اسحق حریف سابق وبار لاحق او سپردند. دوسه ماهی
طول نکشید که مردم ازمنصور به تنگ آمده وبروی شوریدند حسین باردیگر برای
اطفاء آن نایره نامزد گردید وباز توانست شورشیان را پراگنده ساخته ومردم

رادلاسا نماید این بار حسین حکومت آنجارا برای خود مسلم می پنداشت اما بر خلاف همه چشمداشتها و انتظارات قرعهٔ حکومت سیستان بنام سیمجور دواتی اصابت کرد. حسین با دلی مالامال خون سیستان را ترك گفته و بطرف هرات (۱) یعنی محل ماموریتش رفت. تا هنگامیکه احمد زنده بود نامبرده نتوانست مخالفت خود را علنی سازد اما با رو بکار آمدن امیر سعید و اطلاع از جنگ اسحق و فرزندش الیاس، جانب منصور پسر دیگر اسحق را گرفته و هرات را ضبط نموده بعد از آن به سوی نیشابور حرکت کرد. برای دفع شورش این دو نیز حمویه سپهسالار مامور گردانیده شد هنوز حمویه به نیشابور نرسیده بود که منصور با ثر زهریکه باو خورانده بودند وفات کرد. حسین هم که خبر آمدن سپاه را شنید پس بجانب هرات عازم شد. در آنجا محمد بن حید یکی دیگر از عاصیان نیز بدو پیوست حسین بعد چندی از هرات با سپاه گرد کردهٔ خود به سوی نیشابور روان شد و ویرا در منصور بن علی را در هرات جانشین خود ساخت. این بار از طرف دربار نصر احمد بن سهل کامکاری برای سر کوبی حسین مروردوی فرستاده شد. احمد بن سهل هرات را از نزد منصور بن علی باز ستانیده و به تعقیب حسین بر آمده (ربیع الاول ۳۰۶) وبر او دست یافت.

بعد از رفع غایله حسین مرو رودی احمد بن سهل به حکومت نیشابور منصوب گشت. گویند وعده هایی نصر به احمد داده بود که در مقام ایفا بر نیامده از آنجهة احمد متوحش گشته حکومت خراسان را مستقلاً از خلیفه المقتدر بالله خواستار شد خلیفه عباسی که هیچگاه طرفدار وحدت حکومت ملی نبوده و مخصوصاً از اقتدار خراسانیان اندیشناك بود این خواهش را به میل خاطر پذیرفت.

معلوم نیست پادشاه سامانی به یك نائب الحکومه چه وعده یی داده بود

(۱) طبقات ناصری ترجمهٔ میجر راورتی ص، ۳۶ ج، ۱

که از اجرای آن سر باز دونائب الحکومه راه طغیان پیش گرفت امر واقع اینکه احمد بن سهل از قوه اینکه زیر فرمان داشت مغرور شده من غیر استحقاق بنای فرمانروایی گذاشت.

احمد بن سهل نام النصر بن احمد را ازخطبه انداخت سوی جرجان رفت وقراتکین سردار سامانی را از آنجا رانده وبه مرو آمده و در آنجا سوری بغایت محکم ساخت و حین آمدن لشکر سامانی- زیر قیادت حمویه سپه سالار- خود را در آن متحصن ساخت. حمویه افسران خود را فرمود تا با احمد سهل تماس گرفته وبدوا اظهار تمایل کنند احمد احتیاط را از دست داده واز تحصن خارج شده به حمله پرداخت. اینجا بود که خدعه حربی حمویه مدعی عاصی را ازپای درآورد و گرفتار ساخت. (۱) (رجب سال ۳۰۷)

درسال ۳۰۹ ابومنصور عبدالله جیهانی بحکومت هرات، فوشنج وبادغیس مقرر شده وبه شهر اول الذکر برای اشغال ماموریت آمد.

موضوع سیستان:- بیشتر از انتصاب سیمجور در سیستان سخن بمیان آمد. وی بعد از انتقال حکومت از احمد به نصر در حفظ حوزهٔ زیر فرمان خود کوشش زیاد کرد اما چون سرهنگان یکان یکان از نزد وی برفتند به تنهائی با شورشیان مقاومت نتوانسته و رخت خویش ازان بلده بیرون کشید. بدر الکبیر از مقتدر خواست تا امارت سیستان را برایش بدهند همان بود که بدر دو تن از نمایندهٔ خود فضل بن حمید وابویزید خالد بن محمد المروزی را بدانجا فرستاد.

---

(۱) گردیزی ص ۲۱۰. ابن اثیر قضیه گرفتار شدن احمد را روی همان خدعه حربی دانسته مزیداً می نویسد «حمویه آوازه درانداخته بود که من احمد را به سوراخ موش کرده ام وراه فرار را براو بسته داشته ام احمد ازین آوا برآشفت واز تحصن خارج شد» الکامل ص ۴۰ ج ۸

خالد از بو منصور جیهانی که حکومت بست را داشت، خواست تا از امور ادارهٔ آنجا دست بکشد. در نتیجه جنگی روی داد و بومنصور به هزیمت شد. و از سعد طالقانی که در غزنین بود استمداد کرد. سال ۳۰۲ سعدو جیهانی متفقاً حمله بردهو نمایندهٔ فضل را برون راندند. فضل از بدر استمداد جست وسپاه بسیار بیاری او آمد در نتیجه جیهانی شکست خورد و سعد اسیر ماند.

بعد از آن برای چند سال حکومت سیستان چون بازیچه بدست حکام محلی ویا نمایندهٔ خارجی خلیفه میگشت واین حال مقارن با هنگامی بود که حسین مرو رودی وباز احمد بن سهل نافرمانی کردهو دربار را متوجه خود ساخته بودند. بالاخره در محرم ۳۱۱ ابو جعفر احمد بن محمد بن خلف بن الليث بروی کار آمد وی توانست وضع آشفته ملك را سروسامان بخشد و حاکم خوبی برای رعیت باشد. السعید نصر با این مرد به نظر لطف میدید وبین ایشان پیش کشهای ردوبدل میگردید. روح یك جهتی واحترام در بین شان بخوبی آشکار بود ودر مواقع بحرانی اباجعفر ازدربار استمداد می نمود ودر برابر دشمنان خارجی باهم اشتراك مساعی میکردند.

واقعهٔ برادران نصر

از وقایع مهم داخلی یکی هم خروج برادران امیر سعید است که در جمادی الاولی ۳۱۷ صورت گرفت این واقعه که منجر به رها شدن کردن کشان وبباد رفتن خزانه و برهم خوردن وضع آرام ملك بود درسر نوشت دولت سامانی بی تاثیر نماند.

امیر سعید برادران خود (ابوزکریا یحیی وابوصالح منصور وابواسحق ابراهیم) را که برایشان مطمئن نبود در کهندژ حبس کرده وپایتخت رابعزم نیشاپور ترك گفته وابوالعباس بن یحیی بن اسد سامانی را به نیابت گذاشته بود. مردی بنام ابی بکر خباز وظیفهٔ رسانیدن جیرهٔ این چند نفر محبوس سیاسی را بدوش داشت. این مرد با فریفتن دربان کهندژ

وهمراه ساختن چند نفر عسکر، محبوسین را رهایی داده و هنگامهٔ عجیبی دربخارا برپا نمود. رهایی یافتگان خزائن وقصرهای نصر را بغارت بردند ودراثنای این اغتشاش آتش سوزی مدهشی هم درمحلهٔ کردون کشان واقع شدوهمهٔ آن محله بسوخت. بمجرد شنیدن این واقعه امیر سعید از نیشابور حرکت کرده وابابکر محمد بن مظفر سرکردهٔ سپاه را از چغانیان طلب کرد.

امیر سعیدبا همراهان به شهر رسیده ومحمد بن عبدالله بلعمی به پسر حسین مرو رودی که در سپاه ابوزکریا بود نوشت تا ابوبکر خباز را که قوماندانی اغتشاشیون یافته بود دستگیر کنند، او هم فرمان وزیر را بجا آورد. باعبور امیرسعید از دریا، یحیی به نواحی چغانیان گریخت وچون درآنجا ابوعلی پسر ابی بکر محمد المظفر را دیدبه ترمذ رفت وبازاز نهر گذشته وارد بلخ شد قراتکین که آنوقت در بلخ می بود بایحیی همدست شده و هردو بسوی مرو خارج شدند. یحیی باابوبکر محمدبن المظفرحکمران نیشابور بنای مکاتبه را گذاشته واورا به لطف خود امیدوار ساخت محمد ظاهراً وعدهٔ مساعدت داد وبعزم قدمبوسی!! به سوی مرو روان شد امااز نیمهٔ راه عنان بطرف هرات وفوشنج گردانده ورفتارخود را تیز تر کرد. بلافاصله هرات را بعزم چغانیان ترک گفته ازراه غرشستان روانه مقصد شد. یحیی که از آمدن او باخبر نه بود لشکری بمقابله روانه کرد. جنگی مدهش در همان حدود رخ داد. محمدایشانرا منهزم ساخته ورخت خود از غرشستان بیرون کشید محمداز پسرخود ابوعلی که درچغانیان بود استمداد سپاه کرده وبه سوی بلخ گرایید. درآنجا بامنصور ملاقی شده، جنگ شدیدی کرد. منصور به جوزجانان گریخت، محمد به چغانیان آمده شرح ما وقع راپسر ای مخدوم خود امیرسعید نوشت. امیرسعید نصر ازین خبر مسرور شده وولایت

بلخ و تخارستان را بدو بخشید. امیر که شخصا به تعقیب یحی بر آمده بود در بلخ و سنقاق با محمد سردار فاتح خود یکجا شد. یحی که متواری به هر طرف میگشت در سال ۳۱۹ هرات را از شعباسی گرفته و دروازه های شهر را سوختاند و دیوارهای آنرا بر انداخت و حینیکه خبر آمدن امیر سعید را شنید با قراتکین به بلخ آمد اتفاقاً فردای روز حرکت او امیر سعید به هرات نزول اجلال نمود کردو سمیجور را باز والی آن ناحیه مقرر نمود. در همین وقت منصور وابراهیم برادران یحی از امیر امان خواستند قراتکین حیله اندیشید تا امیر را از خود منصرف کند پس یحی را از بلخ به بخا را فرستاد و خودش به بلخ نشست بمجرد ورود امیر سعید به بخا را یحی گریخته و به سمرقند رفت و از آنجا باز بقصد حمله آمد اما برخلاف انتظار قراتکین اورا کمك نکر د او هم به سوی نشاپور روان شد و محمد بن الیاس در آنجا بود و قوت یافته بود مدعیان که از آمدن امیر باز شنیدند پرا گنده شدند. محمد بن الیاس به کرمان رفت قراتکین همرای یحی به بست شتافت.

در سال ۳۲۰ امیر سعید به نشاپور وارد شد وفتنه ایرا که از سه سال پیش شروع شده بود و اینهمه زحمت و دردسر بار آورده بود حالا خاموش شده یافت امیر که مردی کریم النفس و باعفو بود از گناهان همه شان در گذشته ولایت بلخ را باز به قراتکین داد اما عمر باو وفا ننموده و در بست مرد. یحی را هم امان دادند و با سر افکندگی تمام نزد امیر آمد.

امیر سعید همچنانکه آهنگ مقر سلطنت کرده بود در سال ۳۲۱ منصور پسر علی را به ولایت هرات والی مقرر کرد و مشارالیه تا سال ۳۲٤ یعنی تا هنگام مرگ خود در آن ولایت حکومت داشت پس از وهم محمد بن حسن بن اسحق بدان ولایت مامور گردید.

وقایع خارجی دورهٔ پادشاهی السعید نصر

چنانچه از طرز پیش آمدها و اجراآت مأمورین امیر بر می آید در بار نصر مایل به تعرض و حمله در برابر هیچ کسی نبوده و صرف در مقابل حملات متعرضین به دفاع می پرداخته است. در همان حال بیشتر توجه شان این بوده تا در صورت امکان از صلح و آشتی کار بگیرند مثلاً در موضوع طبرستان دیده می شود با وجودیکه از طرف خلیفه اصرار بجنگ می شد با ناصر کبیر صاحب آنجا صلح بعمل آمد اما زمانیکه حسن بن قاسم داعی صغیر جانشین ناصر کبیر در سال ۳۰۸ لیلی بن نعمان را به جرجان که همیشه متنازع فیه بین دولت سامانی و دیالمه می بود مقرر کرد و او قراتکین را شکست داد. و بخیال تسخیر بعضی از شهرهای سرحدی خراسان افتاد و بدو به دامغان و باز به نیشاپور تاخت، حمویه سپه سالار با محمد بن عبدالله بلعمی و ابوجعفر صعلوك و خوارزمشاه و سیمجور دواتی متفقاً مأمور مقابله و مقاتله با لیلی گشتند. این جنگ در حصه طوس رویداد و فتح آخر نصیب سامانیان گردید. لیلی در کوچه بن بستی گیر آمده و اسیر شد

درسال ۳۱۵ اسفار بن شیرویه که از ازدها کان دیلمی کمر بخته و بسه پناه بکر بن الیسع حاکم جرجان آمده بود بعد از فوت بکر از جانب امیر نصر به حکومت جرجان مقرر شد. اسفار در سال ۳۱٦ حسن بن القاسم الداعی صاحب طبرستان را کشته و ری، قزوین، زنجان، ابهر، قم و کاشان را بنام امیر سعید فتح کرد. هنگامیکه اسفار از امر طبرستان فارغ شد بسوی ری آمده آنجا را از ازدها کان بن کاکی گرفته و بر آن شهر نیز مستولی گردید بعد از مدتی چون جلال و جبروت یافت ترك خدمت امیر نصر گفته و عصیان پدید کرد. امیر که این وضع را دید شخصاً بعزم سرکوبی او روانه شد اما از پیش نامه ای مبنی بر قبول اطاعت و پرداخت خراج بدو فرستاد. مطرف

وزیر اسفار اورا نصیحت داد تا اطاعت نصر را گردن نهد اسفار عاقبت
شروط نصر را پذیرفت و مال و خراج نواحی مقبوض را بدو فرستاد. بعد از
مرگ لیلی جرجان برای پارس که سابقاً غلام قراتکین بود ماند.
وقتیکه لیلی بن نعمان کشته شد قراتکین به جرجان آمد پارس غلام از او
امان خواست اما چون او قبلاً به دشمن پناهنده شده بود مورد عفو قرار نگرفته
واز بین برده شد. مقارن آن هنگام ابوالحسین بن الحسن بن علی الاطروش
در گرگان وارد شد و سیمجور دواتی برای مقابله با او شتافته و در دو فرسخی
شهر پیاده شد و ابوالحسین را محاصره کرد. محصورین که عبارت از هشت
هزار سوار دیلمی و گرگانی بودند دفعةً محاصره را شکستانده و بقصد
حمله دسته جمعی بیرون شدند سیمجور که قبلاً یك تعداد از سپاهیان
خود را در کمین گاهی پنهان داشته وقلیلی را در خدمت نگاهداشته بود
بلوآاین سپاه آشکست کرده وعقب گرد دشمن مشغول چور وچپاول گردیدند.
پنهان شدگان ناگهان سر از مکمن ها بیرون کشیده و تاختنی هرچه شدید کردند
تلفات زیاد بر دیلمیان وارد شد و ابوالحسین خود را از معرکه بیرون کشید.
بعد ازین فتح سیمجور و محمد بن عبدالله بلعمی به تعقیب ماکان پرداختند
اما چون کار با او یکطرفه نشد با قبولاندن شروطی چند به صلح گراییدند
امیر سعید در اوایل سال ۳۱۴ بنا بر تشویق خلیفه المقتدر بالله بعزم تسخیر ری
بر آمد قراتکین غلام یوسف که در آنجا بود به گوشه ای رفت و نصر بر آنجا مستولی
شد بعد از دو ماه پاییدن در آنجا خود عازم خراسان گردید و سیمجور را در
آنجا والی مقرر کرد چندی بعد محمد بن علی صعلوك به ولایت ری بر
گزیده شد و تا اوایل شعبان ۳۱۶ به حکومت آنجا بود چون مریض شد
از داعی و ماکان مطالبه کرد تا آمده ری را متصرف شوند (۱) .

---

(۱) الکامل ص ۶۱ ج ۸ .

در سال ۳۲۱ مرد آویج (۱) جانشین اسفار عهد سابق را زیر پای گذاشته و بسوی جرجان آمد دراین وقت ابو بکر محمد بن المظفر بحکومت در آن ناحیه می بود وقتیکه مرد آویج قصد جرجان کرد ابو بکر به نزد امیرسعید شتافته بمجرد وقوف از دست اندازیهای مرد آویج ترتیبات مدافعه گرفته شد اما بیش از آنکه عمل او را به قوه جواب بگویند توسط وزیر نامی خویش محمد بن عبدالله بلعمی به مطرف بن محمد وزیر مرد آویج (مطرف همان وزیریست که در زمان اسفار هم مخدوم خودرا مشوره صلح داد وما بیشتر ازآن ذکر کردیم) نوشت وسفارشهایی باو نمود این خبر را به مرد آویج واژگونه رسانیدند وی بی تامل امر قتل وزیر خود را داد بلعمی پیامی هم بخود مرد آویج بدین مضمون فرستاد: چنین می نماید تو مطرف وزیر خود را برای اینکه به بیند دل مردمان جرجان با تست یا نه به جرجان فرستادی همچنانکه عمرو لیث احمد بن ربیعه را به بلخ فرستاد والا بد عاقبت آنواقعه را شنیده ای!! چگونه می توان باشاهیکه صد هزار مرد از غلام خود وموالی پدرش بدور او طواف میکنند مقابل شوی همان به که از سر جرجان دست برداری وراه خود گیری وازری آنچه مصالحه شده بپردازی » مرد آویج از راهیکه آمده بود برگشت وتا زنده بود متعرض سامانیان نشد. آنگاه که نصر از امر جرجان فراغت حاصل کرد ابا بکر محمد بن المظفر را به پاداش وشادتها و خدمت شائدارش به سپاهسالاری اردو وحکومت خراسان مقرر نمود

ابا بکر محمد بن مظفر ماکان بن کاکی یکی از سران لشکری مرد آویج را که به پناه خراسانیان آمده بود بحکومت جرجان مقررش کرده بود ندماموردستگیری محمد بن الیاس ساخت ماکان گرچه شهر کرمان را متصرف شد نتوانست بر الیاس دست یابد.

---

(۱) مرد آویج از سرداران اسفار بود جمعی از لشکریان را که ازسوء سیرت اسفار به تنگ آمده بودند با خود یار ساخته واورا ازبین برد وخود زمام امور را دردست گرفت

در سال ۳۲۴ محمد بن مظفر با وشمگیر برادر مرداویج مصاف داد.

در این جنگ ماکان از روی ناسپاسی آنهمه اکرام سامانیان را نادیده گرفته وبجانب آل زیار پیوست.

در محرم سال ۳۲۸ ابوعلی پسر محمد بن مظفر چغانی که عوض پدر بحیث سپه سالار مقرر شده بود به تعقیب ماکان جانب گرگان شتافت. ماکان برای جلوگیری از ورود ابوعلی راه ها را همه زیر آب کرده بود ابوعلی از راه دیگر خود را رسانده وشهر را به محاصره انداخت. بالاخره در اثر وساطت شیرج بن نعمان همینقدر شد که ماکان شهر را تسلیم کرده وخود فراراً بجانب طبرستان برود.

ابوعلی در اواخر سال ۳۲۸ سیمجور را بحکومت جرجان مقرر داشته وخود در محرم ۳۲۹ بدنبال حریف بری رهسپار شد در ربیع الاول همین سال جنگ سختی در ری بوقوع پیوست و ماکان در آن نابود شد.

ابوعلی بعداز گرفتن ری سپاه را بطرف بلاد جبل سوق داد، وآنجا را فتح کرده وبر زنجان، ابهر، قزوین، قم، کرج، همدان، نهاوند و دینور مستولی شد، این بزرگترین بست وتوسعهٔ بود که در طول مدت حکمروایی سامانیان نصیب امیر سعید نصر بن احمد گردید.

امیر سعید در ماه رجب سال ۳۳۱ بعداز ۱۳ ماه بیماری سل وفات یافت.

او مردی کریم النفس، عادل، با گذشت وصاحب تدبیر بود، در زمان او بزرگترین دانشمندان وشعراو رجال ظهور کردند واغلب شان از بارگاه او بهره ها بردند.

امیر حمید نوح بن نصر

امیر سعید نصر دارای سه فرزند بود اسماعیل ، نوح ، محمد و از بین ایشان اسماعیل بیشتر مورد لطف وعنایت پدر قرارداشت. چنین می نمود که شاه ، اسماعیل را برای جانشینی خود در نظر گرفته باشد زیرا سرپرستی وتربیت اورا بیکی از بزرگان دربار (ابوالفضل احمد بن حمویه) سپرده بود ومی خواست کشور پهناور خراسان وماوراء النهر را بدست مردی آزموده بسپارد ، از قضا اسماعیل در زمان حیات پدر وفات یافت و تدبیر مطابق تقدیر واقع نشد .

جلوس امیر حمید نوح

چون در جمادی الاخر ۳۳۱ امیر نصر چشم از جهان پوشید امیر نوح بر اریکه شاهی جلوس کرد وبرای اینکه احساسات مذهبی اطرافیان را که در اواخر سلطنت پدرش رو نما شده بود فرو نشانده باشد ابی الفضل محمد بن احمد الحاکم را به سمت وزارت خود بر گزید این مرد که به تقوی و پرهیز کاری مشهور بود و یکی از فقهای عصر به شمار میرفت ظاهراً از لحاظ موقع آنقدر مناسب نمی نمود اما در واقع چون فقیه مزبور در امور سیاسی واداری وارد نبود باعث پراکندگی بیشتر احوال گردید . مقارن جلوس امیر نوح خزانهٔ دولت از اثر شورش برادران امیر سعید تهی شده ونفاق وپراکندگی در امور مملکت دست داده بود از اینست که درچنین وضعی انتخاب یکی از عباد وزهاد به مقام وزارت با وجود در نظر گرفتن پهلوی دینی آن عملاً مفید ثابت نشد واسباب ضعف دولت امیر نوح را فراهم داشته وبالاخره منجر به کشته شدن خود وزیر گردید که ذکر آن درموقعش خواهد آمد .

فتح ری بر کناری ابوعلی

امیر نوح بلافاصله پس از جلوس بها بوعلی بن محتاج امر کرد تا به ری رفته وآن جارا که رکن الدوله دیلمی تحت سیطرهٔ خود قرار داده بود از دست او

بیرون کند ابو علی با لشکر زیاد کمر به اجرای فرمان بسته و روانهٔ مقصد شد. در عرض راه یک دسته از سپاه که در رأس آن منصور بن قراتکین (یکی از مصاحبین نوح) قرار داشته از وی جدا شد و جانب جرجان پیش راند. مقصد منصور این بود که حسن فروزان را از جرجان برانداخته و خود به تنهایی برای دولت سامانی خدمتی کرده باشد. این مهم از دست او ساخته نشده و مجبوراً به نیشابور برگشت. ابو علی نیز از حیث قلت سپاه وخیانات بعضی افراد کاری از پیش برده نتوانسته و عازم نیشابور گردید حین برگشت ابو علی، وشمگیر- یکی از سران دیلمی- که به خدمت نوح در مرو رسیده و از امیر خراسان کمک خواسته بود با او ملاقی شد و امری از جانب نوح بدو رسانید مبنی بر اینکه باید با وشمگیر همدست شده و بسوی جرجان حرکت کنند.

ابو علی و وشمگیر در صفر ۳۳۳ حسن بن فیروزان را از جرجان برداشتند. باری در همین سال ابو علی بخدمت امیر نوح که درین وقت بمرو آمده بود رسیده و اوامری دربارهٔ فتح ری دریافت داشت. رکن الدولهٔ دیلمی که از آمدن ابو علی با سپاه گران آگهی یافته بود شهر را ترك گفته وابو علی به آسانی ری را توانست متصرف شود وحتی عمال خود را به اعمال جبال برقرار کرد در آ وانیکه ابو علی مشقت های سفر و رنج لشکر کشی را بر خود هموار کرده و با حریفان حکومت آل سامان دست و پنجه نرم می کرد در شهر نیشابور توطئه هایی از طرف مخالفین خصوصاً منصور بن قراتکین ضدوی صورت گرفته و ذهنیت امیر نوح را نسبت به ابو علی مشوب ساختند.

و علی چنین می پنداشت که بعد از این فتح با او عنایت بیشتر خواهد شد اما برخلاف انتظار [illegible] خود دریافت داشت. ابو علی قبلاً هم وقتی از امیر نوح جدا می شد [illegible] نمایندهٔ بنام عارض لشکر با او همراه شده بود این امر [illegible] گران تمام شد خصوصاً که عارض با او وضع خصوصی پیش گرفته بود.

متعاقب آن که خبر عزل خود را شنید ضد امیر نوح داخل اقدام شد. اصلاً این عمل نوح از روی بصیرت و بسیار مآل اندیشانه نبود، گفته می توانیم پس از انتخاب ابو الفضل ملقب به حاکم جلیل این دومین اشتباهی بود که امیر نوح در دورهٔ امارت خود مرتکب شد و عاقبت وخیم آن یك چند باعث کناره گیری از پادشاهی گردید.

ظهور ابراهیم: ابوعلی سردار معزول که کمر به بدخواهی نوح بسته بود اولاً عارض را که مورد نفرت او قرار گرفته بود گرفتار کرده و برادر خود را به بلاد جبل مقرر داشت.

ثانیاً در اثر مکاتبه از ابراهیم بن احمد کاکای امیر نوح طلب کرد تا با او متفق شده و زمام حکومت سامانی را در دست بگیرد امیر نوح نیز به تجهیز سپاه مشغول شد. درین وقت سپاهیان دولت که بنا بر نرسیدن وجایب شان از حاکم جلیل خاطری آزرده داشتند متفقاً برپاخاسته و علت عصیان ابوعلی و برا کندگی امور را از سوء سیرت وزیر (ابو الفضل الحاکم) قلمداد کردند و تسلیمی او را خواستار شدند و تا جایی بر اصرار افزودند که اگر امیر در سپردن او تعلل رواداردهمهٔ شان جانب ابراهیم را خواهند گرفت امیر از روی اجبار وزیر را به سپاهیان تسلیم کرد تا هر معاملهٔ خواسته باشند با او بکنند!

ابوعلی با ابراهیم بن احمد بن اسماعیل به نیشاپور رسید و منصور بن قراتکین و ابراهیم بن سیمجور با دیگر سران لشکر بدو پیوستند. ابوعلی، منصور را که یکی از بدخواهان و از افراد موثر در بر انداختن و عزل خود میدانست حبس کرده و دیگران را با خوشرویی پذیرفت و خود در ربیع الاول سال ۳۳۵ بعزم متقاعد ساختن امیر نوح رهسپار مرو شد. درین وقت محمد بن عبدالرزاق را در نیشاپور مقرر داشته و برادر خود را که به نوح تمایل نشان داده بود حبس کرد.

درجنگی که با امیر نوح در مقام مرو رویداد ابو علی و ابراهیم بن احمد غالب برآمده و در اثر شکستی که به امیر نوح دست داد حصهٔ اعظم سپاه امیر هم به ابراهیم پیوست. اینان وقتیکه قوت واقتدار بیشتری یافتند قصد تسخیر مقر پادشاهی کرده وآهنگ بخارا کردند. نوح هراسان شده و شهر را ترک و بسوی سمرقند عنان گردانید. در بخارا خطبه بنام ابراهیم خوانده شد وامیر فراری رامخلوع پنداشتند. چندی نگذشت که ابو علی وضع ابراهیم را باخود خصمانه یافته و از سوء قصد او مستشعر گشت بنا برآن درنگ را لازم ندیده وبه سوی چغانیان رفت. درخلال این مدت منصور بن قراتکین ازحبس رهائی یافت و بسرعت خود را به امیر نوح که سرگردان هرطرف میگشت رسانید.

جداشدن ابو علی ـ همان مرد که کارابراهیم را بسامان رسانده بود. وپیوستن منصور به امیر نوح، ابراهیم را متوحش ساخته وبا خود چنین فیصل نمود که باید بار مسئولیت مستقیم را ازدوش برداشته وبردیگری تحمیل کند. برای اجرای این اندیشه ابوجعفر برادر امیر نوح را بدام کشیده وظاهراً به تخت نشانید ورتبهٔ سپه سالاری را برای خود نگهداشت. مدتی نگذشت که ابوجعفر هم (شاید دراثر تغییر فکر ابراهیم) خود را بدین امر شایسته ندیده ومتفقاً به نوح نوشته واورا دعوت به اختیار تخت وتاج موروثی نمودند.

امیر نوح بعداز محرومیت های بسیار تا گوار در رمضان سال ۳۳۵ مجدداً به بخارا وارد شده از روی غیظ ابراهیم وابا جعفر را کور ساخت.

واقعهٔ دیگری هم درخلال این مدت (ازجمادی اول تا رمضان) بظهور پیوست که نمی خواهیم نا گفته از آن بگذریم.

پیشتر دیدیم که ابو علی برادر خود فضل بن محمد را به بند آورده بود. باحرکت وی ازنیشاپور فضل خودرا رهائی داده ومردهائی دورخود

جمع کرده و به پادشاهی برادر (محمد بن عبدالرزاق) بجنگ پرداخت.
هنگامیکه ... کرد بطرف بخارا که
امیر نوح ... بر آن استقرار یافته بود ... . امیر مصلحت چنان
دید که ... نشان بدهد.

اقدامات نوح ... منصور بن قراتکین را که
... خراسان
از ... گرفتاری
ابوعلی ... بیابان آمو ده
... بیشتر از حریف
به سوی بلخ خارج شد. امیر نوح خواست اگر ممکن شود سر دار
سر کش ... صلح آمیز رام کند. با منصور ... امیری
از جانب خود در بلخ نزد ابو علی فرستاد ... ابو علی بدین
امر راضی بود اما جمعی از سر کردگان که در جنگ مرو از نوح جدا شده
و باوی همراه گشته بودند با فشاری نمودند.
امیر نوح چون از اختلاف بین فضل و ابو علی بخوبی آگاه بود فضل را
سر کردهٔ سپاه مقرر داشته و مامور حرب برادر زن نمود. هر دو لشکر
در جمادی الاول ۳۳۶ در مقام جرجیک باهم ملاقی شدند.
در وهلهٔ اول جمعی از لشکریان ابو علی در اثر جدا شدن ... علی
بن الحسن الداعی ... و ابو علی ...
گرفت اما ... از بلخ ...
از آن نواحی بجنگ آورد. ...
برای دستگیری او فرستاده شده ... ابو علی ... جنگ ...
با او از احتیاط دور بوده ... اول ...

ابوعلی خود بخود متفرق نمیشد تفوق عسکر نوح از لحاظ تمایلات واحساسات ابوادری سر کرده سپاه محال می امود؛ چنانچه درمرحلهٔ دوام تمایل فضل بعین ادرش مشهود گشت وش نوح قارا سرکرد کنان دیگر را به گرفتاری او امر داد. ابوعلی هم ازتخارستان برای مقابله به چغانیان آمد.

در ربیع الاول سال ۳۳۷ جنگ سپاه امتحنی درمنطقهٔ کوهستانی چغانیان بین عسکر طرفین بوقوع پیوست ابوعلی راه ها را بر عسکر نوح مسدود ساخته وما یحتاج آنها روز بروز رو بقلت میگذاشت باوجود آن سپاه موظف نوح توانست داخل شهر چغانیان شده قصرهای آنرا ویران کند ابوعلی راه ها را دوباره بر آنها بسته و گویا ایشانرا درمحاصره گرفت.

بالاخره چنین قرار داده شد که ابوعلی پسر خود را به گروگان نزد نوح روانه کند وخود در چغانیان بماند.

مخالفت محمد بن عبد الرزاق

در هنگام گیر و دار اول که درمقام جرجینگ صورت گرفت محمد بن عبد الرزاق طوس دست از ابدا ابوعلی نیز در بیشابور اظهار مخالفت کرده و منصور بن قراتکین دفع او را بر ذمهٔ خود واجب دانست. منصور اولا به طوس شتافت وابوالحسن محمد بن علی را از آنجا رانده و پیش منرجهٔ نیشابور گشت. وشمگیر که باز از حسن بن فیروزان شکست خورده بود با او یکجا شد. باشنیدن خبر ورود منصور بن قراتکین محمد بن عبد الرزاق نیشابور را گذاشته وبه جرجان خزید.

درسال ۳۳۷ منصور بن قراتکین همراه وشمگیر به جرجان حمله بردند وحسن بن فیروزان آنجا بود در وقتی که خود منصور را از وشمگیر منحرف شده وسهل انگاری کرده با حسن الحسن صلح نموده وبعد الروابط گروگان گرفت.

درسال ۳۳۹ منصور دربه گرفتن ری مأمور شده و ری علی بن کاکه خلیفه

رکن الدوله عراقی را از آنجا رانده وامور آن ناحیه رابدست. گرفت. رکن الدوله که خودش درفارس می بود حینیکه ازقضیه مطلع شد ، برادر خود معزالدوله را مامورنمود تابالشکرخراسانی که ری رامتصرف کرده بودند بجنگد. جنگهای سخت ومدهشی بین منصور و عساکر معزالدوله رویداد وعساکرخراسانی توانستند تا اصفهان نیز پیش بروند . درآنجا هردو لشکر به قحط وغلاد چار گردید .

عراقی هاصبرو قناعت پیشه کردند وخراسانیان استقامت رادر ملک بیگانه آنهم درمنطقه خوار وبار ، تتاب نیاورده وجانب ری باز آمدند بالاخره درربیع سال ۳٤۰ منصوردرری وفات یافت . جنازهٔ اورا از عراق به اسپیجاب خراسان موطن آبایی اش نقل دادند.

بعداز وفات منصور امیرنوح دو باره بفکر انتخاب ابوعلی که وقتی ازدست او مجبور بهترک سلطنت شده بود ، افتادوعنصری را که بعد از ماجرا جویی های بسیاردر کنجی خزیده وآرام گرفته بود ، دو باره برو یکار آورده ووالی خراسانش ساخت ، درحالیکه هیچ مجبوریتی در بین نبود که چنین آدمی راباآن همه سوابق ماجراجویی صاحب اقتدار بسازد وحالا که چنین امری صورت گرفت منتظر نتائج آن باشیم .

وشمگیر همان کسیکه به کرات شکست خورده باز بپایمردی جیوش خراسان بحکومت میرسید این دفعه نیز درسال ۳٤۲ خواستار کمك شد . درنتیجه ابوعلی موظف گردید به طرفداری وشمگیر بار کن الدوله داخل جنگ شود . درمقام طبرك جنگی بین خراسانیان و دیلمی ها در گرفت وباز مثل گذشته علوفه کمیاب شدو زمستان هم چهره زشت خودرا نشان میداد ، ابوعلی چارهٔ ندیده باتحمیل شرایطی صلح را برقرار کرد . ازشرایط صلح یکی پرداخت صدهزار دینار به خزانهٔ امیرنوح سامانی بود

که باید این مبلغ را هر سال رکن الدوله بپردازد . وشمگیر از مسامحه ابوعلی در امر جنگ ورغبت او بصلح بامیر نوشت ، اوهم بدون اندیشه به عاقبت امر عمیقانه تفکر، درحال غضب حکم عزل ابوعلی را صادر کرد .

ابوعلی هرچند درمقام عذر بر آمد ونزد کسان را به شفاعت فرستاد مقبول واقع نگشت . اوهم باز مثل سابق خلاف وعصیان ظاهر کرده و در نیشاپور خطبه بنام خود خواند . نوح برای وشمگیر وحسن بن فیروزان نوشت تا باهم صلح کرده وابوعلی را درمیان بگیرند . لذا او چاره را منحصر دیده وبه نزد رکن الدوله شتافت وبتوسط معز الدوله از مطیع خلیفه عباسی فرمان ایالت خراسان را برای خود حاصل کرد . درسال ۳۴۳ که سال اخیر زندگی نوح و شاید هم در بستر بیماری بود که ابوعلی بر یک حصه خراسان مستولی شده وخطبه را بنام مطیع عباسی خواند نوح در ربیع الاول همین سال چشم ازجهان پوشید اما پیش از وفات بکر بن مالک را بدفع ابوعلی وبحیث والی خراسان مقرر کرد .



الرشید ابوالفوارس

عبدالملک بن نوح

امیر حمید نوح در اواخر عمر چنانکه پیشتر دیدیم از ابوعلی چغانی رنجیده و عوض او بکر بن مالک را به سپه سالاری او تعیین فرمود. اما بکر تا خواست شغل جدید را اشغال کند تغییری در اوضاع روداد و امیر حمید کسوت مرگ پوشید لذا رفتن وی به تاخیر افتاده و بیشتر در رزم و بزمهای سیاسی روز مصروف شد. باید دانست که از امیر نوح پنج پسر باقیماند؛ باین ترتیب:

عبدالملک، منصور، نصر، احمد و عبد العزیز. بزرگتر همه عبدالملک بود و ی از هر لحاظ برای احراز مقام پادشاهی و جانشینی پدر شایسته می‌نمود بالنصوره همه بزرگان دربار عموماً و بکر بن مالک خصوصاً کوشیدند تا عبدالملک از روی استحقاق بر اریکه برآید. بالاخره در ماه ربیع الاول سال ۳۴۳ امیر رشید عبدالملک به کرسی امارت خراسان وماوراءالنهر نشست.

معمولاً حالا موقع آنست که از کسان عهد سلطنت انتخاب شود و کار داران بزرگ که مطابق نظریات رئیس دولت راه ورسم ادارهٔ مملکت پهناور را پیش گیرند. اینست که شغل وزارت و تدبیر را به ابو منصور محمد بن عزیز سپردند و بکر بن مالک که فرمان ایالت خراسان را با مضای امیر حمید پدرشاه وقت بدست داشت و مخصوصاً در استحکام بنای دولت جدید جهدی وافر کرده بود به سپه سالاری وولایت خراسان منظور شده و البتکین راهم برتبهٔ حاجب الحجابی و یا حاجب سالاری برگزیده شد.

درخلال این احوال ابوعلی به کمک آل بویه فرمان ایالت خراسان را ازمطیع خلیفهٔ عباسی گرفته و با رکن الدوله وحسن بن فیروزان کمر

تسخیر ولایت خراسان را بستند. بکر بن مالك از این خبر بهم بر آمده و به
ده آزادوار فرود آمد وضمناً از وشمگیر نیز کمک خواست در وهلهٔ اول الرشید
عبدالملك کمك لازم فرستاد و باز هم سپهسالار توانست حسن بویه را در جرجان
وحسن بن فیروزان را بحد جاجرم متوقف بسازد ؛ بالاخره کمك عبدالملك
نیز رسید و رکن الدوله و ابوعلی و حسن بن فیروزان تاب مقاومت نیاورده
به طبرستان گریختند. از اقدامات بکر بن مالك یکی فرستادن لشکری به
سرکردگی محمد بن ماکان برای تسخیر ری است این عمل بدان خود
دور از صواب بود چه بکر پسریکی از کسانیرا که در جنگ با خراسانیان
کشته شده بود سرکردهٔ سپه ساخته وروانهٔ جنگ نمود محمد که در اول
مأمور تسخیر ری بود به سوی اصفهان عنان گردانید و آنجا را از مؤیدالدوله
گرفت اما کمی بعد از دست ابوالفضل بن عمید وزیر شکست خورده و از
آل بویه یابید . متعاقب این قضیه ابوسعید بکر هدایا و تحفه‌های رکن الدوله
را پذیرا شده و در اثر نامه های صلح آمیز حسن بویه و ابو علی چغانی
حاضر بصلح شد با قید اینکه حسن رکن الدوله از ری و اعمال جبال هر سال
دویست هزار دینار بفرستد و با وشمگیر مزاحمت نکند. مطیع خلیفهٔ عباسی این صلح
را بخوشی استقبال نکرده و از نارضائی خود بحسن بویه نوشت اگویند موقعیت
بوعلی چغانی در اثر آن صلح مضطر گشته و کمی بعد با حال زار در رجب سال
۳۴۴ در اثر وبای عمومی که در ری آمده بود در گذشت و تابوت او را به
چغانیان خراسان حمل کردند.

بوسعید سپهسالار هر چند بامردم وضع بدی نداشت اما سپاهیان از وی دلخوش
نبودند بنابر آن جمعی از ایشان برسم شکایت نزد عبدالملك رفتند پادشاه
سامانی از اینکه با وجود فرستادن عسکر برای قلع و قمع دشمن ، ابو سعید
مسامحه کرده و حریف را بدون عذر موجه از دست داده بود ، بروی

قهر بود ، درشتی های او بر سپاه بیشتر بر امیر گران تمام شده امر احضار وقتل او را داد . حینیکه ابوسعید که از ماجراهم چندان واقف نبود به دربار حاضر شد فتکین خزانه دار و البتگین حاجب الحجاب او را بر زمین زده وسراو بر گرفتند . در این وقت مقام سپه سالاری وحکومت خراسان به ابوالحسن محمد بن ابراهیم سیمجوری وا گزار شدو برای اینکه بین دیوان ملکی وتشکیلات نظامی هم آهنگی برقرار باشد متصدی دیوان یعنی محمد بن عزیروزیرا که باسپه سالارسابق ارتباط داشت معزول کرده وسپس بزندان انداختند وعوض وی ابوجعفر احمد بن حسین عتبی را به حیث وزیر بر داشتند . بدبختانه این وزیر وسپه سالار امتحان خوبی در اجرای وظایف نداده یکی راه اسراف پیش گرفت و دیگری به تعدی و جورمردم پرداخت تااینکه در سال ۳٤۸ امیر رشید عتبی را از وزارت معزول کرده ویك سال بعد ابوالحسن را نیز ازمقام سپه سالاری برداشتند. کرسی وزارت این بار به ابو منصور یوسف بن اسحاق تفویض گشت وسپه سالاری افواج خراسان به ابومنصور محمد بن عبدالرزاق داده شد وزارت ابومنصور یوسف وسپه سالاری ابومنصور محمد نیز چندان دوام نکرد تااینکه دومرد کار آزموده ومجرب آن مقامات را به کفایت خویش گرفتند یکی از اینها که عالم فاضل واز نویسندگان بی نظیر عصر بود و خدمات علمی او در تاریخ ادب دری زبانزد عام وخاص است محمد بن ابی الفضل بن محمد بن عبدالله بلعمی بحیث وزیر انتخاب شد و دیگر سردار مجرب و عالیمقام البتگین سپه سالار اردو های خراسان مقرر شد وبا

آخر حیات الرشید عبدالملک بن نوح عهده دار آن بوده‌اند. طور یکه می‌نویسند میان بلعمی والپتگین عهد مودت و برادری برقرار بود. و هر دو معاون یکدیگر بودند، کم کم باشید گی های سابق میخواست ترمیم شود و عهد قدیم تازه گردد که واقعهٔ مرگ ناپهنگام امیر رشید کارها را برو گونه نمود. امیر رشید روزی بعد از نماز دیگر به شوق اسپهایی که الپتگین هدیه فرستاده بود خواست میدان چوگان بازی بیاراید و با آن بازی باستانی دمی به خوشی بگذراند. تعجیل امیر در امر چوگان زدن گویی او را به سوی مرگ می‌کشاید، غفلتاً امیر از اسپ بزمین خورده و هنگامیکه اورا برداشتند جان بحق تسلیم کرده بود. سال ۳۵۰



السديد ابوصالح

منصور بن نوح

امیر رشید ابوالفوارس عبدالملک در حدود هفت سال با کمال قدرت حکمرانی کرد و در آخر از اسب بزیر افتاده و جان سپرد. با از میان رفتن عبدالملک بزرگان دربار و روسای لشکری به کشمکش پرداختند که بین برادر و پسر عبدالملک کدام را به جانشینی اختیار کنند.

ابو علی بلعمی با البتکین هم عهد بود که بدون مشورت او کاری را انجام ندهد بلاد رنگ قضیه را به دوست خود اخبار کرده و نظر او را طالب شد. البتکین امیر کوچک پسر او را بجانشینی پدر منظور کرد اما پیش از آنکه نامه البتکین به دست بلعمی برسد دیگر امرا و سرداران بجانشینی او برادر عبدالملک، منصور بن نوح باهم متفق شده بودند. دوامر رویکار آوردن منصور، غلام خاصه او فایق که او را از همین جهة فایق الخاصه هم خواندند نقش عمده را بازی میکرد. عاقبت او و طرفدارانش امیر را که از طرف بلعمی اختیار شده بود بعد از یک روز از میان برداشته امارت منصور را اعلام کردند.

ازهمین جا میان طرفداران امیر منصور اختلاف نظر شروع شد و دامنهٔ آن تا جایی رسید که البتکین نشا پور را ترک کرده با غلامان به سوی مرکز روانه شد. البتکین پیش از حرکت به محمد بن عبدالرزاق والی سابق خراسان اطلاع داده و او را برضبط امور مامور کرد. در همانحین نامبرده از جانب منصور هم بحکومت خراسان نامزد شده، علاوتاً ماموریت یافت تا سر راه بر البتکین بربندد. درذی العقده ۳۵۰ البتکین از نیشا پور بیرون آمده و در نزدیکی های رود خانه آمو لشکرگاه زد قصدوی در اول امر

دخول بر بخارا بود. درهمین جا نامه هایی از امیر سدید منصور به سرکردگان
لشکر الپتکین مبنی بر جدا شدن و یاوری نکردن او رسید.

الپتکین بناچار آتش اندر لشکرگاه زده مناسب دانست بسوی بلخ رو آورد
امیر سدید منصور سپاهی برای دستگیری او تحت قیادت اشعث بن محمد فرستاد
که در درهٔ خلم از دست الپتکین منهزم شده و راه بخارا پیش گرفت الپتکین
با قلیلی از همراهان به تخارستان آمد و بعداً آهنگ غزنین کرد.

عاقبت کار محمد بن عبدالرزاق

محمد بن عبدالرزاق مستشعر گشته بود که او
را هم دیر یا زود از حکومت نیشاپور برخواهند
داشت لهذا دست بنای جور و اجحاف بر مردم
گذاشته و باری به طرف مرو آمد تا جیب و دامن
از مال و منال آنان پر نماید سرهنگان مرو قبلاً وقوف یافته و اورا اجازهٔ
دخول بر شهر ندادند او هم چپاول کنان به سوی نسا و ابیورد رو آورد،
از آنجا مالی فراوان بچنگ آورده عهد اطاعت سامانیان را شکسته
وخود را مطیع رکن الدوله حسن بویهٔ دیلمی خوانده ، وعلاوتاً اورا
تشویق به آمدن و گرفتن گرگان که در دست وشمگیر بود
واو از طرف سامانیان در آنجا حکومت میکرد نمود. امیر سدید منصور
که قضیهٔ بد رفتاری وسرکشی و بالاخره خیانت محمد بن عبدالرزاق
را شنید فوری ابوالحسن سیمجور را ماموریت داد تا بحیث فرمانده لشکر
و والی خراسان بدفع محمد بپردازد؛ از طرفی هم وشمگیر که ضربت مدهشی
از محمد بن عبدالرزاق برداشته بود بفکر انتقام افتاده وهزار دینار طلا
به بوحنا طبیب داد تا اورا زهر بخوراند هنگامیکه نبرد بین ابوالحسین
محمد بن ابراهیم سیمجوری و محمد بن عبدالرزاق که باستظهار قوای حسن بویه
دیلمی (رکن الدوله) شروع شد زهر بوحنا ، محمد بن عبدالرزاق را از
پا انداخته و توسط یکی از غلامان احمد بن منصور بن قراتکین کشته شد

بعد از کشته‌شدن او محمد بن ابراهیم کمر به ترمیم وشکست وریخت وخرابی های گذشته بسته و برخلاف دورهٔ سابق به عدل وداد کوشید.

درسال ۳۵۶ در اثر شکایت و تظلم ابو علی بن الیاس صاحب کرمان به دربار سامانی از دست اندازی آل بویه، چنین تصمیم گرفتند که ابوعلی و شمگیر وحسن بن فیروزان امرای محلی وابوالحسن محمد بن ابراهیم سپهسالار اردوی سامانی متفقاً رکن الدوله دیلمی را گوشمالی دهند این امر در اثر قتل وشمگیر که خوکی اورا از اسب بیفکند وبرادرش بیستون مخارج لشکرکشی را متحمل نشده و به رکن الدوله تمایل نشان داد مسکوت مانده. جنگی فیما بین طرفین واقع نشده وابوالحسن واپس به نیشابور مراجعت کرد. دراینجا باز عمل تحریک آمیز خلیفهٔ بغداد چند شهر را از تصرف سامانیان بیرون آورد باین معنی که مطیع به جهان بخشی های غدارانه ولایات گرگان وسالوس ورویان را به ضمیمهٔ لقب ظهیر الدوله به بیستون داد قضیه که بدینموال ختم شد امیر سدید منصور از ابوالحسن محمد مکدر شده در سنه ۳۶۷ اشعث بن محمد الیشکری را فرستاد تا از راه [illegible] گرگان را تصرف کند و همین طور ناصر بن ملک را مامور کرد تا گرگانچه را مسترد بدارد ابوالحسن هم بیکار ننشسته وخود را به دربار رسانید وهر طور بود امیر سدید را با خود بر سر رضا آورده و با رتبه سپهسالاری واپس به نیشابور آمد.

واقعهٔ سیستان — اباجعفر صاحب سیستان را درسال ۳۵۲ چند نفر از غلامان کشتند وفرزندش خلف بجایش نشست.

چنین اتفاق افتاد که وی در سال ۳۵۳ ایالت سیستان را بعزم زیارت

کعبهٔ معظمه ترک گفته وطاهر بن حسین(۱) را که از خویشاوندان او بود
بر جای خویش نصب کرد. بعد از ادای فریضه حج در سال ۳۵۴ تا ۳۵۵
آنگاه که قصد موطن خویش نمود دروازه های شهر را بر روی خویش مسدود
دید او هم بکسره بخدمت امیر سدید منصور بن نوح شتافته و عرض حال نمود.
امیر سامانی سپاهی درخور گشایش سیستان با او همراه ساخت وطاهر از شنیدن
آن خود را به کنار کشیده و به اسفزار رفت. امیر خلف در مقر حکمروائی
انجا گزین شده وعساکر منصور را ترخیص نمود.

طاهر که متوجه احوال خلف بود بر سیستان غلبه آورده وخلف منهزم
و شکسته شده به بادغیس افتاد واز آنجا باز به نزد امیر سدید شتافت.
این بار نیز منصور سپاهی تحت فرمان او روانه کرد. مقارن همین اوقات
یعنی (سال ۳۵۸ یا ۳۵۹) طاهر از دنیا رفته و حسین پسرش بجای او نشسته بود
خلف حسین را محاصره کرده و کار را بر او تنگ گرفت واو را مجبور به فرار
گردانید خلف در سال ۳۶۰ باز بر مسند امارت نشست. یك سال بعد حسین مغافصة
حمله آورده وشهر را متصرف شد وخلف فرارآ به جوین سیستان رفت
اما بعد از هفت روز حملهٔ شدیدی آورده وحسین را محصور ساخت. بالاخره
منصور بن نوح نامهٔ نوشته و حسین را به دربار خود خواند.

حسین بن طاهر رو به بخارا آورده وبا گرمی زیادی پذیرائی شد.

صلح با رکن الدوله

بیشتر از این کار شد که امیر سامانی از اینکه چند
ولایت او را قرستی سپه سالار وهمچنین مداخله
مطیع عباسی از دست رفت در صدد برآمد سپه سالار را از بین بر دارد

---

(۱) این طاهر از تبار عمرویان بود روزگاری در خراسان نزد امرای سامانی گذرانیده
و مردی لایق وفاضل بار آمده بود. مولف تاریخ سیستان اقدامات برجستهٔ او را ستایش
کرده حتی معتقد است که باری بقیادت لشکر خراسان با ماکان بن کاکی جنگیده ومدتی
در دست او اسیر مانده وبه هیچ قیمتی حاضر به جانبداری او نگردیده وبالاخره با نیرنگ
و فریب خود را رهانیده وخدمت میر خراسان باز آمده ودر ازای همان خدمت بوده
که امیر خراسان به اباجعفر نوشت تا ولایت فراه باو داده شود.

سپه‌سالار خود را فوراً به مر کز رسانده و به اصطلاح گردیزی به پایمردی بزرگان دل منصور را نرم ساخت و چنین قرار دادند که شرایطی را رکن الدوله تحمیل کنند. ابوجعفر عتبی و سپه‌سالار داخل اقدام شده و با ابوالفضل بن العمید وزیر معروف دیلمی تماس گرفته وفیصل کردند تا رکن الدوله هر سال مبلغ دوصد هزار دینار بنام خراج بدربار نوح ارسال بدارد و عضدالدوله دیلمی دختر خودرا به حباله نکاح منصور سامانی در آورد.

درسال ۳۶۳ ابوعلی بلعمی وزیر نامی منصور بن نوح چشم از جهان پوشید و منصب وزارت برای ابوجعفر عتبی شریك بلعمی نیز دوام نکرده درهمین سال او هم در گذشت و ابومنصور یوسف بن اسحق که سابقاً نیز یکدوره وزارت کرده بود بدان وظیفه مقرر شد. درسال ۳۶۵ امیر سدید منصور، ابوعبدالله احمدبن محمد جیهانی رابوزارت بر گزیده و خود در ۱۱ شوال سال ۳۶۵(۱) بدرود جهان گفت.



(۱) ابن اثیر تاریخ وفات سدید منصوررا بسال ۳۶۶ قید کرده درحالیکه اکثر مورخین سال ۳۶۵ مبدا نند.

نوح ثانی
الرضی ابوالقاسم نوح بن منصور

بعد از وفات پدر نوح ثانی، که سناً بسیار کوچك بود بر تخت پادشاهی جلوس کرد و با بخشش ها و صلات و توزیع ذخایر و اموال، که پیشینیان به تدبیر و حوصله جمع کرده بودند، در بین امراء لشکر و متنفذین و طبقات خدم و حشم وغیره از طرف کافهٔ مردم بحیث حکمدار خراسان و ماوراءالنهر قبول گردید. در اوایل امر (چون نوح ۱۳ سال داشت) امور مملکت محروسه را مادرش بوکالت فرزند ناجدار اجراء میکرد. بنابر آن بدید ملکه ها در رشتهٔ خویشی و اقتران بین خانوادهٔ شاهی و آل سیمجور و آل فریغون بر قرار گردید. باین معنی که دختری از ابوالحسن سیمجور (۱) و شاید هم دختری از ابوالحارث محمد بن احمد فریغون والی گوزگانان (از میمنه تا سرپل) نامزد شاه سامانی نمودند.

منصب وزارت بدست شیخ ابوالحسین عتبی سپرده شد و رتبهٔ سپه سالاری و لشکر کشی افواج خراسان به ابوالحسن سیمجور. ابوالحسین عتبی یکنفر از معتمدان خود را بنام ابوالعباس تاش روی صحنه آورده و منصب حاجب الحجابی را باو داد. همچنین فایق الخاصه را برتبهٔ میر حاجبی بر قرار نمود، گویا این سه نفر عتبی، تاش و فایق به شمول مادر شاه محور تمام کارهای دولتی قرار گرفتند.

طوریکه مشاهده میشود در دوران این امیر که از خیلی کوچکی به پادشاهی رسیده، امراو وزراء عوض بکار بردن هم خود به امور کشور و فرو نشاندن اغتشاشات، خواهشات شخصی را در امور اجتماعی مدخلیت داده و روی اغراض خصوصی بجان همدیگر افتادند که این رویه آنها باعث دوام اوضاع نا گوار گردید.

---

(۱) گردیزی در موقف سیمجور می نویسد ا... ورسول را نیکو فرود آورد و فرزندی هر چه گرامیتر نامزد کرد و سلیت را ص ۳۷.

واقعهٔ اختلافات بین امرای سیستان که از سال ۳٥٤ روتماشده بود و سابقا تذکاری از آن بعمل آمد تا کنون خاتمه نپذیرفته بلکه حالا شکل معلوم بخود گرفته وحکومت را بخود متوجه گردانیده است .

چنانچه گفته آمد طاهر وحسین مدعیان خلف بن احمد بقوت دستگاه سامانی منکوب شده واخیرا حسین بن طاهر را منصور بدربار احضار کرده بود و قتیکه نوح به جانشینی پدر انتخاب شد خلف عهد قدیم را تجدید ورابداخته و رسم خدمت بجا نیاورد . لذا از طرف دربار تصمیم بهسر کوبی و عزل خلف وبرقراری حسین بن طاهر اتخاذ شد. این منازعه تقریباً هفت سال طول کشید اینکه چه چیز باعث حل نشدن این امر در مدت هفت سال بوده جز تیرگی روابط وزراء وامراء ظاهراً چیز دیگر نمیتواند باشد مورخین علی الاکثر به خصومت شخصی ابوالحسن سیمجوری سپه سالار و ابوالحسین عبیدالله عتبی تماس گرفته وآنرا مقدمه بروز اختلافی عظیم دانسته اند. گردیزی این مسأله را چنین شرح میدهد:

« ... وچون امیر رضی وزارت ابوالحسین عتبی راخواست داد نامهٔ نوشت باميرابوالحسن بمشورت ، امیرابوالحسن جواب نوشت که ابوالحسین جوانست . چون این استخفاف امیرابوالحسن را ابوالحسین بشنید کینه گرفت ومثالب امیرابوالحسن برزبان گرفت وبه هروقت میگفت که ابوالحسن عاجز است ازوی کار نیاید وخراسان بدو ضایع است وهمت او اندر مصادره واستخراج است ، خویشی کردن باو نموهت »(۱)

باز قضیه دوستی و وفاق ابوالحسن سیمجور و خلف بن احمد را اکثر مورخین تذکر داده اند وصورت حل قضیه بان شکل مزور را نه نیز روابط سیمجور وخلف را تائید میکنند .

دو عامل فوق دست بهم داده وهر روز مشکل سیستان را مشکلتر میساخت اسه دیگر .

(۱) زین الاخبار ص ۴۹ ،

خلف با کمال رشادت از قلعهٔ ارگ که در تپهٔ بلندی قرار داشت و دور ادور آنرا خندق عمیقی کنده بودند، دفاع میکرد، عتبی مولف تاریخ یمینی در تعریف آن قلعه می نویسد: «... که مصاعد آن قلعه با فلك همراز بود و با ملك هم آواز. سطح او سمك سماک می بسود دیده بان او زمزمهٔ ملك می شنود و شهاب از اوج شرف او میتافت وسحاب درحضیض او جامه مهلهل می بافت ...» (۱)

هفت سال تمام گذشت وهنوز عقده از کار سیستان گشوده نگشت، درخلال این مدت روابط سپه سالار وابو الحسین تیره تر شده رفت تا اینکه ابوالحسن را از منصب سپه سالاری خلع وعوض او ابو العباس تاش را مقرر داشتند. در اول وهله ابو الحسن حاضرنبود گردن القیاد بگذارد چنانچه مخالفت خود را هم در مقابل رسول در بار نشان داد اما بعداً پشیمان شده و منتظر خدمت شد. وی مدتی را در قهستان گذرانید تااینکه فرمان گشایش سیستان بدو ابلاغ شد واو هم بلادرنگ به سیستان رفت وبا استفاده از دوستی خود خلف را متقاعد ساخت تا حصار ارگ را به حسین بگذارد.

خلف آنجا را تخلیه کرده وبقلعهٔ طاق رفت وخطبه بنام امیرنوح ثانی خوانده شد. ابو العباس تاش باچندنفر از معاونین خود مثل فایق الخاصه وقصر بن طز شرابی و جمعی از وجوه لشکر و امراء ومعاریف دولت بسوی مقصد روان شدند. مقارن این زمان میان پسران رکن الدوله دیلمی معارض دولت سامانی بهم خورده فخرالدوله از دست عضد الدوله گریخته واو نزد شمس المعالی قابوس و سپس بهمراهی قابوس که از عضدالدوله ومویدالدوله شکست خورده بود به پناه

---

(۱) ترجمهٔ تاریخ یمینی ص ۵۵ و ۵۶ وتاریخ گزیده ، ص ۳۸۶ .

دولت آل سامان در نیشابور آمدند وملتجی شدند تا ایشانرا کمک کرده وحق شانرا از متجاسرین بگیرد. نوح حمایت ایشانرا متقبل شده وبه حسام الدوله تاش سپرد که مقدم ایشانرا مکرم داشته وبدفع منازعان آل بویه خیزد. جرجان از طرف سپه سالار سامانی بمحاصره گرفته شد و تا دو ماه طول کشید و خواربار بر مردم تنگ شد. گویند مؤید الدوله توانسته بود فایق یکی از امرای لشکر خراسان را تطمیع کند ودر روزیکه حملهٔ شدید محصورین شروع شد عساکر تحت فرمان او پشت فرا دادند. قلب لشکر با ابو سعید شبیبی بود.

حسام الدوله هر چند پایداری کرد سود مند نیفتاد تا اینکه در نزدیکی شب چیرگی دشمن مسلم گشت وبناچار جانب نیشابور باز گشتند.

از مرکز پادشاهی وعده های جدیدی بر ایشان داده شد.

وابوالحسین عتبی وزیر سامانی شخصاً در تلاش وجمع آوری سپاه افتیدوامر داد لشکرها همه به مرو گرد آیند تا خود او نیز بدان ملحق شده و کار خصم را یکسره نماید.

رز مجوبی این مرد سیاسی در میدان کارزار با دشمن صورت عمل بخود نگرفته وبیشتر از آنکه با حریفان خارجی مقابله نمایددراثر تحریکات ابوالحسن سیمجوری [که عزل خودرا از جانب وزیر میدانست] وگماشتگان فایق [که متحد ابوالحسن بود] بدست غلامان بیدادگر ترك مجروح شده وزخمهای کاری بر بدن او وارد آمد.

حسام الدوله مجبور شد پناهندگان را گذاشته وخود به بخارا بیاید.

با رفتن حسام الدوله تاش بمرکز ساحهٔ فعالیت برای ابوالحسن سیمجوری که از سیستان باز گشته بود مساعد گشته وبا فایق هم درین موضوع اتفاق نظر حاصل کرد که باید از موقع باریك استفاده کرده واقطاعات خراسان

را در تصرف خود آرند این دو نفر، عاملان تاش را برطرف کرده وخود با اعلان متفقاً لفت بمرو رفتند.

تاش چند نفر از عاملین قتل ابوالحسین وزیر را دستیاب و به فجیع ترین وضعی هلاک نمود. رتبهٔ وزارت را هم به ابوالحسن مزنی میپرد وخود بعزم سر کوبی آن دو نفرسر کش راهی شد وبه آمل شط فرود آمد.

دربین این سه سر دار که هر کدام در جنگجوئی آیتی بودند و گرم وسرد جهان بسیار دیده وچشیده اصلاح طلبانی که طرفدار بهخاك وخون اغشتن مردم نبودند واسطه شده وموضوع را به طور مصالحت آمیز حل و فصل کردند. باینترتیب که نیشا پور تاش را باشد وبلخ فایق را وهرات ابوعلی را. باینصورت هر کدام بجاهای معینهٔ خود رفتند.

امیر رضی وزیر دست نشاندهٔ تاش ابوالحسن مزنی را چندی بعد برطرف کرده وعبدالله عزیز را عوض او بر قرار نمود. این شخص از روی دشمنی که با آل عتبی داشت تاش را که دست پروردهٔ آنها بود از زعامت نیشاپور بر طرف کرده امر داد تا به ساوا بیورد رود و ابوالحسن سیمجوری را بدان منصب عوض او بر قرار کرد. بخشیدن لقب وحکومت هر اندازهٔ که ابوالعباس تاش را خر سند ساخته بود باز گرفتن آن دو چندان او را متأثر ومتوحش گردانید. ضمن اظهار دوستی خود نسبت به شاه در محضر سپاهیان تمایل آنها را نسبت بخود خواستار شد.

ایشان متفق الکلمه همراهی خود ها را با او خاطر نشان ساخته وطی عریضه ای از در بار التجا کردند که در منصب و شغل فرمانده شان تغییری داده نشود اما عرض آنها بسمع قبول شنیده نشد.

هنگامیکه امیر ابوالحسن به نیشا پور آمد تاش با کومکی که از فخرالدوله علی بن حسن بویه گرفته بود شهر را بر وحصار کرد وابو الحسن

در نیم شبی شهر را بگذاشته فرار نمود. تاش مکتوب عذرآمیزی به بخارا نوشته واز گذشته التماس عفو نموده وخدمتگزاری خود را مجدداً اعلام کرد

زمینه قبول عذر تاش در دربار مساعد نبود چه دراثر با فشاری وزیر (عبدالله بن عزیر) ماهرنوح که در کارها دخالت داشت دست رد بر سینهٔ او زده و مخصوصاً از اینکه از معارضین و بیگانگان کومک گرفته بود مورد تنفر قرار گرفت. ابوالحسن سیمجور ما موریت یافت دو مرتبه داخل فعالیت شده ودست متغلب را کوتاه سازد. فایق نیز با لشکر انبوه باو پیوست و کومکی هم از ابوالفوارس درحدود دو هزار سوار گرفت. جنگ خونینی در گرفت وسرانجام تاش بهزیمت شد و به جرجان رفت. تلاش های بعدی تاش مفید واقع نشده وبالاخره در وبای سال ۳۷۷ از جهان رفت ویك حصه بزرگ عسکر او نیز تباه شده باقیمانده هم به به امیر ابوالحسن پیوستند.

درسال ۳۷۸ وزارت را از عبدالله عزیز بازستانیده وبه ابوعلی محمدبن عیسی دامغانی مفوض داشتند اما وی چنانکه باید از عهده برنیامد و جای خود را به ابونصربن زید واگذاشت. گویند این مرد با کفایت دیری بر سر کار باقی نمانده ومعزول گردید.

امیر ابوالحسن نیز درذی الحجه سال ۳۷۸ در یکی از تفرجگاهای خود که بقصد عشرت رفته بود مرد. مقام او را از روی اجبار به پسرش ابوعلی سیمجور دادند. فایق با ابوعلی معارض واقع شده وبا استشعار از تنفر باطنی امیر رضی درصدد برانداختن او برآمد اما بی اینکه مجالی بیابد پس پا شد و امارت جیوش خراسان ابوعلی را مسلم گشت.

فتنهٔ بغرا خان دراثر سستی و فتوریکه در کار سامانیان رو بداده بود و دامنهٔ آن روز بروز وسیع تر میگشت امرای خان ترکستان خانیان ترکستان که در کاشغر بلاساغون تاحدود چین حکمروایی داشتند بنای تجاوز به حکومت آریایی سامانی گذاشتند .

درسال ۳۸۲ بغراخان (شهاب الدوله هرون بن سلیمان معروف به بغراخان) به بخارا حمله آورد . امیر نوح بن منصور عسکری به پیشواز او فرستاد که در نتیجه شکست خورد اما وقتیکه امیر رضی نوح شخصاً مقابله اورا به دوش گرفت ناامبرده را تا بلاساغون عقب نشاند .

بغراخان بار دیگر در ۳۸۳ با اطمینانیکه از ابوعلی سیمجوری صاحب جیش یافته بود حمله را تکرار کرد . باید دانست که قبلاً امیر رضی نوح از ابوعلی خواسته بود تا مالیات بعضی ولایات به دیوان خاص وا گذار شود اما وی از رعایت آن سرباز زده و بین اطاعت وطغیان به مجامله روز میگذرانید و از هر طرفی هوای حکمروایی مستقل خراسان زمین بر سرش زده و بغراخان را تشویق به گرفتن دارالملك میکرد .

چنین قرارداده بودند که ماوراءالنهر بغراخان را و مادون النهر ابوعلی را باشد .

قبلاً از شکست فایق و عقب نشینی او در مرو الرود گفته آمدیم . نامبرده مردمانی جمع کرد و بدون اجازه به بخارا ورود آورد . امیر رضی نوح از ورود او ممانعت بعمل آورده و آیتج و بکتوزون را به دفع او مامور نمود فایق اولاً به بلخ وسپس به ترمذ گریخت . امیر نوح به صاحب جوزجانان ابوالحرث احمد بن محمد الفریغون امر داد تا قصد فایق کند . فایق اورا شکست داده و اموال ایشانرا به غارت برد و خود به بلخ آمد و به بغراخان نیز نوشت

تاریخ فارسی تعداد (۲۰۰) جلد

که به بلادساهانی دست اندازی کنند . در نتیجه بغرا خان توانست بلادساهانی رایکی بعددیگر تصرف کنند . امیررضی نوح یکی از امرای عمدهٔ خود را بنام انجبد فبع او نامزد کرد .

اماوی کاری ازپیش برده نتوانسته واسیر شد . دارالملك از نظام افتادو پشت او لیای دولت شکست . ازسرا ضطرار فایق را استمالت کرد ند وهم به ابوعلی نوشته واو را به یاری خواندند .

اخیرالذکر وقت را به لیت ولعل گذ رانیده و حاضربه کومك و خدمت نشد ، فایق را با اعزازیکه ابداً در خور آن نبود به سمرقند فرستادند تا ازدشمن جلوگیری کنند بی‌خبراز اینکه چوپان با گرگ دمسازاست .
با حمله بغراخان فایق خیانت پیشه به‌عقب انشینی پرداخت تاجاییکه بغرا خان آمده ودارالملك را هم تصرف نمودامیررضی‌شهررا گذاشته‌و به آمل شط متواری نشست .

بغراخان حکومت بلخ‌را به فایق که ازومساعدتهادیده بودوا گذاشت.

باز گشت نوح براورنگ سلطنت

بغرا خان را هوای بخارا ساز گار نیفتاد و آهنگ ترکستان خود کرد . وقتیکه ازآن شهرجداشد مردم برساقهٔ اشکر اوحمله آوردند ونگذاشتند بدون تلفات‌جان بسلامت‌برد. ترکهای غزنیز که‌به آل سامان رغبت داشتند به چور وچپاول عساکر بغراخان دست یاز یدند.

اتفاقاً شخص بغراخان نیز درراه دستخوش مرگ گردید. امیررضی نوح که درآمل شط متواری میزیست از ابوعلی تقاضای فرستادن عسکر نمود وجواب ردشنید تااینکه بعد از اطلاع از مرگ بغراخان باسپاهی که‌جمع آورده بود به تعجیل خودرا به ملك آبایی رسانیده و مردم از وروداو

شادمانیها کردند نوح عبدالله بن محمد عزیز را که درخوارزم تبعید کرده بود خواسته و امور وزارت را بدو سپرد .

فایق خواست کار را بر نوح تنگ گرفته و ملك را از دست او بیرون کشد اما مردم پای تخت پافشاری زیاد نموده واورا وادار بگریز نمودند فایق خودرا به دامن ابوعلی انداخته واو هم باطیب خاطر ازین عاصی بال وپر شکسته استقبال کرد . این دوخصم برسر پایمال کردن اساس پادشاهی نوح باهم متفق شدند وروی به نیشاپور آورده وبه تجهیز سپاه پرداختند .

نقش سبکتگین درفرو نشاندن بدخواهان میدانیم که از سال ۳۵۰ الپتگین حاجب سالار وباز فرمانده نیرو های خراسان ازاول حکومت منصور پدر نوح ثانی بعد ازاینکه سپاه اعزامی دربار را درحدود خلم شکست داد ازراه تخارستان رو به غزنین نهاد ودرین گوشهٔ خراسان اساس امارتی را گذاشت وبه تفصیلیکه درفصل غزنویان میخوانید بعداز چند نفردوره زمامداری به ابومنصور سبکتگین رسید. غزنویان ازین مقام به فتح بعضی اقطاعات ازدست رفتهٔ آریانای کهن نایل گردیده وقوت واقتداری بهم رسانده بودند. حالا که امیر رضی نوح به مشکل بغاوتها وسرکشی های سرداران تحریك شدهٔ اجانب مواجه شده وراه امید ازدیگر جانب مملکت مسدود گردید دست استمداد بطرف ابومنصور دراز کرده وحل این مشکل رااز او خواست . ابومنصور با پیشانی گشاده مهم او را اجابت کرد و در ناحیت کش ونخشب اتفاق ملاقات دست داد وبرای ریشه کن کردن مادهٔ فساد تصمیم قطعی اتخاذ شد پس ابومنصور به غزنه آمده وازسپاهیان ورزیدهٔ غزنوی عده ای راباخود گرفته وباپسرش محمود به سمت مقصد راهی گردیدند ، امرای دیگر مانند شار غرشستان وابوالحرث صاحب جوزجانان وغیره بانوح شرکت کردند . عساکر معبرب

سبکتکین بادوصدزنجیرفیل جنگی درمقام جوزجانان بدیشان ملحق گشته ودنیایی راازجوش وخروش سپاه بلرزه در آوردند. فایق و ابوعلی خیانت کار ابوجعفر ذوالقرنین را بر سالت نزد فخرالدوله فرستادند ودرخواست کومک نمودند. این خواهش شان مسلما ازطرف دولت معارض (دیلمیان) بسمع رضا صغا شد.

وقتیکه عساکر نوح درحدودبیغ کــه از توابع هرات است رسیدند و تفــوق عــدد ور جحا ن سـلاح عسکــر امیر رضی نــوح بــر ابــوعلی مسلم شد از درعذرولابه پیش آمده، مخصوصاً بپایمردی سبکتگین میخواست مورد عفونوح واقع شده وصلحی بمیان آرد. آنجاست که دست توسل بدامن ابومنصورزده وعهدواخوت ومرافقت پدرخود رانسبت به سبکتگین یادآورشده واحساسات خود را نسبت به او محترمانه جلوه داده و واسطهٔ شفاعت خود قرار داد. ابومنصور بعدازدوسه مجلس نوح رابرسررضا آورده وبه ابوعلی اطلاع داد تادربدل پانزده هزاربارهزاردرم یعنی پانـزده ملیون درم به سه قـطـصلح برقرار می تواند گردد. گویند ابوعلی حاضر به تعمیل این شرطشد، امرای لشکراونیز این امرراپذیرفتند اما واقعهٔ ربوده شدن فیلبانان وبرخورد جوانان لشکری ابوعلی برلشکر سبکتگین وضع رادگرگون ساخته طبل جنگ به نوادر آمدوهردوطرف میدانهای مقاتله آراستند. سال ۳۸۴

سبکتکین حمله راازقلب شروع کرد وبدنبال آن محمود تاخــــت آورد. در اثناء گیرودار دارای بن قابوس ازلشکر دشمن جداشده وپناه آورد. گردیزی باوصف رعایت اختصاراین جنــگ رانسبةً با تفصیل ذکــر میکند «پس بانگ طبل وبوق ودهل ودبدبه و گاودم وسنج وآینهٔ فیلان وکرنای وسپیدمهره بخاست ونعرهٔ مردان وبانگ اسپان چنانکه جهان تاریکی گرفت وباد بخاست وخاك وسنگ اندرودی. ابوعلی برفت وبا گــروهی از غلامان وهرچه بودآنجا بگذاشت ...» (۱)

(۱) زین الاخبارص ۴۳

آندومتحد شکست خورده به نیشابور فرار کردند. ملك نوح امیر سبکتکین را ناصرالدین لقب داد و محمود را سیف الدوله. دو سه روزی هم برای استراحت و تکمیل سازوبرگ سپاه در هرات توقف نموده بعداً به تعقیب عاصیان پرداختند ابوعلی وفایق بمجرد شنیدن حرکت ایشان شهر را ترك داده نزد فخرالدوله رفتند و در آنجا به انتظار کومك دیلمیان فکر حمله دیگر را بدل پرورانیدن گرفتند.

این دو سرکش زمستان را به جرجان گذشتاندند و هنگام بهار که از رفتن سبکتکین به هرات شنیده بودند با فوج کثیر و کومك فوق العادهٔ دیلمیان بر امیر محمود سیف الدوله که حالا منصب امارت جیوش داشت مفاجاةً از دو جانب حمله آوردند. محمود با وجود قلت سپاه بمقاومت پرداخت و در آخر مجبور به عقب نشینی گردید تا اینکه سبکتکین از موضوع آگاه شده فوراً باصحاب اطراف چون خلف بن احمد صاحب سیستان وابوالحرث فریغونی صاحب جوزجانان اخطار کرد و به ملك نوح هم خبر داد تا کار را مستعد باشد. ابوعلی هم موافقت امیرك طوسی را بدست آورده درمقام اندرخ فرود آمده آمادهٔ کارو زار گردید.

امیر ناصرالدین بالشکرانبوه از نشاپور گذشته و در نزدیکی طوس بمقابل سپاه دشمن توقف کرد. وقتیکه هنگامهٔ رزم گرم شد وسپاه طرفین بجان یکدیگر افتیدند سیف الدوله محمود از عقب به میسره ابوعلی حمله آورده وجناح چپ آنهارا ازهم پاشید که در نتیجه هردو جناح باقلب یکجا شده و بقلب ناصرالدین زدند. ناصرالدین این حمله را رد کرد و دیگر بار سیف الدوله در رسیده وایشانرا پس پا ساخت. در این جنگ یك تعداد اسیران سابق را از دست آنها بیرون کرده و هم یك تعداد زیادازامراءرا اسیر گرفتند بازهم ابوعلی وفایق از معرکه جان بسلامت برده وراه گریز پیش گرفتند

اولاً چند روزی به قلعهٔ کلات توقف کرده وسپس هر دو بجانب ابیورد رفتند واز آنجا هم به سرخس گرایيدند . سيف الدوله ازنشاپور بدنبال آنها حرکت کرده وتا آمل شط آنها را تعقیب کرد ازاينجا ابوالحسن کثیر وعبدالرحمن فقیه را بحيث شفيع بدر بار نوح ارسال داشتند ابوالحسن کثیر سفیر ابوعلی پذیرفته شدوعبدالرحمن فقيه سفير فايق بازداشت گرديد فايق نزد ايلك خان به تركستان رفت ابوعلی از راه جرجانيه رهسپار بخارا شد درمحال هزاراسپ ابوعبدالله خوارزم شاه اورا پذیرفت وسپس شبا هنگام بروشبیخون زده وبحبس اندر ساخت . ايلمنكو حاجب اوبا جمعی به جرجانيه آمده ومامون بن محمد والی جرجانيه را آگاه ساخت وی باسپاه خود برخوارزم شاه تاخته و ابوعلی را رها یی داده وخوارزم شاه رادر مجلس شراب به قتل رسانيدو سپس ابوعلی به بخارا آمده و به سرنوشت شوم خويش گرفتار گرديد . نوح اورا نزد ناصرالدين فرستاد ودر نتيجه به حبس ابد در قلعه گرديز محکوم شد . قدم نامیمون فایق کهباز به ترکستان نزد ايلك خان رسيد اورا تحريك كرده مسبب لشكر كشی دیگرشد امير رضی نوح مجدداً از ناصرالدين در خواست نمود تافتنه رافرو نشاند . سبكتكين ازاقطاعات خراسان لشكرها طلب داشته ودر مقام لشكر کشی وسف فسرو کش کرد لشكر های ختل، چغانیان ودیگر اقطاعات بدو رسیدند وسيف الدوله محمود نیز بیامد . سبکتکين میخواست این جنگ باحضور نوح صورت بندد . اما در اثر سعايت عبدالله عزيز نوح شخصاً حاضر به تمول در معرکه نگردید .این بود که سيف الدوله ماموریت یافت اورا به هرترتيبی باشد حاضر سازد . ازطرف ايلك خان مكاتيبی مبنی براخلاص وتمایل به سبكتكين واظهار نفرت از امیررضی نوح رسيده واو را دعوت به از ميان بردن نوح میکرد . اماسبکتکين جوابهای دندان شکن به ايلك فرستاده

وبالاخره در اثر رفت و آمد نمایندگان وجدی نبودن شخص امیر رضی موضوع بصورت مسالمت آمیز حل وفصل گردید . باین ترتیب که قطوان حدفاصل سیاسی بین مملکت آل‌سامان و ترکستان باشد. وسمرقند بنابر شفاعت ایلک به فایق داده شده .

درحصهٔ اصلاح وضع اداری دوباره هم ناصرالدین بیشنهاد کرد عبد الله عزیز از وزارت معزول وابو نصر بن زید از روی استحقاق وسابقه‌داری بجایش منصوب شود این کار عملی شد . اما دورهٔ وزارت او طول نکشید و پنج ماه بعد از تقرر بدست چند نفر از غلامان کشته شد • وبعد از او بمشورهٔ ناصرالدین ، ابوالمظفر برغشی بوزارت رسید .

ناصرا لدین سبکتگین بعد از رفع عایله ابوعلی برادر او ابوالقاسم را که از خدمت اوجداشده وسر تسلیم فرو آورده بود با جازه امیر رضی نوح به‌ولایت سیستان منصوب نموده بود . هنگامیکه امیر ناصرالدین برای لشکر کشی بجانب ایلک‌خان اصدار یافت او حاضر به تعمیل آن نگردید ودر نتیجه عصیان ظاهر ساخته به نشا پور رفت وابو نصر بن الحاجب نیز بدو پیوست .

ناصرالدین اولا بغراجق برادر خود رابه سر کوبی آنها فرستادوخودش نیز از دنبال او روان شد وآندوتن سر برآورده را نیز ازعرصهٔ مملکت بیرون راندوظاهراً فتنه‌ها خاموش گردیده وبعدازاین واقعه ای بظهور نپیوست.

امیررضی شاهنشاه ابوالقاسم نوح در ۱۳رجب ۳۸۷ بعارضهٔ دوسه روزه داعی اجل را لبیک گفت .

منصور ثانی

ابوالحارث منصور بن نوح

منصور هنوز طفل بود که از طرف پدرش نوح به ولیعهدی بر گزیده شد و قتی هم که پدرش فوت کرد و مشارالیه باموافقت رجال وامراء به‌جای او نشست به‌سن بلوغ نرسیده بود (۳۸۷ هـ)

ابوالمظفر محمد بن ابراهیم برغشی که‌در اواخر پادشاهی نوح امور وزارت را بدوش گرفته بود بجای خود باقی ماند.

عبدالله ابن عزیز و ابومنصور اسپیجابی به طمع خام نزد ایلك رفتندواورا تحریص بر ممالك دست داشتهٔ آل سامان نمودند. ایلك هم این دو خاین‌را به بند آورده وبه فایق که‌درسمرقند بود سه‌هزار سوارداد تا بخارا را بـرای او ضبط کند ابو الحارث منصور بن نوح ازبخا را بیرون شد ولی‌اظهارات چا کرانه فـایق هنگـام ورود به مر کزوفرستادن پیغامهای متوالی مبنی بر اظهار بندگی وقدرشناسی ازسلاله آل سامان، منصور را وادار ساخت به پایتخت مراجعت نماید، فایق با این حیله توانست زمام اختیار دربار را بدست آورد.

بکتوزون که تاپیش از آمدن فایق رتبهٔ حاجب سالاری داشت ونزد ابو الحارث منصور عزیز ومحترم می‌بود بافایق نمی توانست همکار باشد ابو الحارث جهدبلیغ کرد تا میانه آندوتن را اصلاح کند. درنتیجه قرار شد بکتوزون به‌قیادت‌جیوش خراسان‌برود اتفاقاً ابن‌هنگام است که‌سبکتگین درگذشته واسماعیل بـه جای او نشسته است وسیف‌الدوله محمود قاید جیوش خراسان برای تثبیت حق خود به‌غزنین شتافته است. تفصیل این واقعه را درفصل غزنویان‌خواهید خواند.

بکتوزون رهسپار نیشابور گشت . فائق که حریف را از نزد خوددور کرده بود خواست در غیاب‌هم‌او را آرام بگذارد . فوراً با ابو القاسم سیمجوری که از دست ناصرالدین فرار کرده ودر دستگاه مجد الدوله دروی میزیست تماس گرفته واورا به برانداختن بکتوزون تشویق کرد . تا میر ده خود را آماده ساخته وبر فرمانده‌جدید حمله آورد ودرنتیجه شکست یافته وبه قهستان افتاد : ابوالمظفر برغشی وزیر که مداخلات نابجا و تحریکات خیانت آمیز و خدعه های فایق را زشت میدانست باوی مشاجرهٔ سختی کرده واز خوف در سرای امارت رو آورد . ابوالحارث منصور که کاری از دستش برنمی آمد صلاح درآن دانست که وزیر را ظاهراً از نزد خود دور کند و بجوزجانان بفرستد عوض او وزارت را بابوالقاسم برمکی دادند .

برمکی باوجود فضل و دهایی که داشت چون حاضر نبود جز صلاح ملك کاری از دستش برود و درین وقت توقعات غلامان ترك بیش از اندازه بود ، و او از این امر بسیار نا خشنود بود بالاخره بدست چند نفر از غلامان کشته شد .

• • •

سیف الدوله محمود که غایله اسماعیل را فرو نشانده بود در صدد بر آمد مقام سپه سالاری خود را در دستگاه آل سامان محفوظ داشته باشد ابوالحارث منصور عذر آورده و حاضر شد . بلخ ، ترمذ و سیستان و هرات را بدو داده و تنها نشاپور را از آن بکتوزون بشناسد . سیف الدوله باینقدر راضی نشده و خواست مقام خود را با زور تثبیت نماید با شنیدن خبر حرکت سیف الدوله محمود ، بکتوزون شهر را ترك

داده و به سرخس رهسپار شد، ابوالحارث منصور و فایق آهنگ سیف الدوله نمودند سیف الدوله برای نگهداری عرض و آبروی منصور از نیشاپور بدور شده و به مرغاب آمد و از آنجا هم به پل زاغول. بکتوزون نزد ابوالحرث رفت و با فایق همدست شده تا جوانمردانه چنند کان ابوالحرث را داغ کردند. و او را در ۱۲ صفر سال ۳۸۹ از پادشاهی خلع کرده و برادر بسیار کوچك او عبدالملك ثانی را بامارت بر داشتند.

عبد الملك ثانی

ابوالفوارس عبدالملك بن نوح

چنانچه گذشت با تمهیدی که فایق و بکتوزون چیدند منصور ثانی را مکحول نموده و عوض او برادرش عبدالملك ثانی را هر چند طفلی بیش نبود بامارت برداشتند. مردم ازاین عمل غدرا نه سخت متنفر گردیدند خاصه محمود این عمل زشت آنانرا بدیدهٔ اغماض نه نگریسته در صدد انتقام بر آمد. در آخر جمادی الاول در مرو با فایق و بکتوزون مقابل شده و هردو را شکست داد. فایق باعبدالملك به بخارا گریخت. و بکتوزون به نیشاپور.

سیف الدوله محمود بکتوزون را تعقیب کرد و او به گرگان گریخت. ازجانب سیف الدوله ارسلان جاذب ماءمور دستگیری بکتوزن گردید و تاجرجان او را دنبال کرد وسپس ارسلان جاذب ازجانب محمود به طوس مقرر شده و محمود به هرات آمد. بکتوزون از قضیه اطلاع پیدا کرده وباز به نیشاپور رو آورد.

سیف الدوله فوراً به تعاقب او پرداخته وبکتوزون فرار وخودرا به بخارا رسانید. سیف الدوله که برخراسان مستقرر شده بود امارت جیوش

را به برادر خود نصر داده خودش عازم بلخ گردید. صاحبان اقطاعات خراسان مثل آل فریغون واصحاب جوزجانان وشار شاه صاحب غرشستان با او موافقه کردند واطاعت محمود را گردن نهادند.

انقراض دولت سامانی

حالا که خراسان به تمامها منتزع شده تنها ماوراالنهر برای عبدالملک باقی ماند درهمین وقت بکتوزون بعد از شکستهای پی درپی از محمود خود را به بخارا رسانید و با متفقین خود پیوست و توطئهٔ حمله مجدداً گذاشته شد. هنوز دست بکار نشده بودند که فایق مرد بشعبان ۳۸۹ ایلک خان که از قضیه مرگ فایق شنیده به بخارا رو آورده روز ۱۳ ذی القعده ۳۸۹ به بخارا واصل شده و با عمل خدعه آمیزی باز ماندگان سامانی را به مجلس خواسته وهمه شانرا محبوس نموده و عبد الملك را که در خفاء میز بست بدست آورده باوزکند فرستاد. وی بعد ازمدت کمی درآن ناحیه جان داد. ازین محبوسین ابوابراهیم منتصر باتغییرلباس ازحبس گریخته وخود را بخوارزم رسانید وازآنجا بدستیاری ارسلان حاجب بربخارا دست یافت لیکن با شنیدن خبر حرکت ایلك با هل شط عقب نشست و با لاخره او و خواصش به نیشا بور رفتند ومعارض نصر بن ناصر الدین واقع شدند و ظاهراً بروی چیره گشتند سلطان محمود که خود را دراین وقت حامی تمامی خراسان میدانست وازجانب مقام خلافت نیز تائیدشده بود از شنیدن این خبر مصمم حرکت شد. منتصر با اطلاع از حرکت سلطان رو به اسفزار واز آنجا به ولایت قابوس بن وشمگیر نهاد و یاری یادر یافت کومك ازقابوس مرتبهٔ دیگر بر نیشا پور دست یافت و اما باز حریف لشکر امدادی محمود بسر کرد گی آلتونتاش نگردید. وخود را به سرخس رسانید درآنجا هم تاب مقابله نصر بن ناصر الدین را که به تعاقب ایشان آمده بود

نیاورده و در بیابانها سرگردان ماندند و بالاخره از سلطان محمود پناه خواسته و در عین زمان چند بار دیگر با این و آن دست یازیده آخرالامر به تحریک ماه‌روی حاکم بدست طایفهٔ از اجلاف عرب کشته‌شد، سال ۳۹۵. با افول ستارهٔ بخت سامانیان خورشیدی تابان در وسط افغانستان طالع شده و پرتو آن تا جاهای بسیار دور رسید. سامانیان از بین رفته وجای خود را بدولت معظم غزنویان سپردند.

اوضاع اجتماعی دورهٔ سامانی از لحاظ توسعه اقتصادیات ورفاهیت مردم واداری وزحمت کشان بهترین ادوار است صنعتگران، پیشه وران، هنرمندان، سوداگران وطبقات دیگر مردم از دسترنج خود استفادهٔ کامل میکردند. تجارت رونق خوبی داشت پیداوار شهرها توسط قوافل بسرعت واطمینان خاطر از یک جا به‌جای دیگر انتقال می‌یافت. بیشتر محله‌ها وشهرها به صنعتگران وپیشه وران اختصاص داشت. هرشهر بزرگ دارای یک کهندژ بود که محل بود و باش امراووزراء و کارداران دولتی حساب میشدوحصه دیگر شهرستان نامیده میشدو آن مسکن طبقات متوسط می بود.

حصه سوم جائیکه رسته ها بازارها وعمارت نو بنیادوبازارها ورسته در آن بود بنام ربض یاد میگردید.

راه‌های رفت و آمد از رهزنان بکلی پاک وامنیت درسرتاسر خراسان وشهرهای ماوراءالنهر حکمفرما بود منسوجات آریقته خراسان دربغداد شهرت کافی یافته بود، تجارت بین شهرهای داخلی رواج کامل داشت و با ممالک خارجی نیز به پیمانهٔ وسیع صورت می گرفت. روابط تجارتی ماوراءالنهر وخراسان با مملکت پادشاهی بلغارستان و روسیه قایم بود. به‌جانب عراق عجم وعراق عرب نیز مال التجاره فرستاده می‌شد، درشهرهای بلخ، بخارا وغیره مراکز سکه‌زنی وجودداشت. صنایع پیشرفت خوبی کرده

بود . درقرن چهارم هجری تمدن این گوشهٔ آسیا بدروهٔ کمال خود رسیده و نسبت به ممالك اروپائی قرون وسطی از جهات مختلف مزیت داشت .

سیستم اداری نیز زیر نظر اشخاص برجسته و اهل فضل چون جیهانی‌ها و بلعمی‌ها شکل درستی بخود گرفته ومناسب با احتیاجات زمان رویکار آورده شده بود تقریبا ازین قرار :

۱ ـ دیوان وزارت : که تمام امور سیاسی واقتصادی مملکت را مراقبت میکرد و بر تمام دیوانهای دیگر ریاست داشت .

۲ ـ دیوان مستوفی : رشته‌های مالی حکومت را تنظیم می‌نمود .

۳ ـ دیوان شرطه : تقریباشبیه وزارت داخلهٔ امروز بود .

۴ ـ دیوان صاحب موید :

۵ ـ دیوان شرف : مسئول رسیدگی اعمال وزراء وماموربن دولتی بود .

۶ ـ دیوان محکمه خاص : وظیفه‌اش سرپرستی اراضی دولتی بود .

۷ ـ دیوان محتسب : امور شرعی وخرید وفروش کالا و اجناس را مراقبت میکرد ، وبصورت عمومی اعمال همهٔ مردم را از لحاظ دین مورد رسیدگی قرار میداد .

۸ ـ دیوان اوقاف : کارهای مساجد وغیرهٔ اوقاف را زیر کنترول قرار میداد .

۹ ـ دیوان قضا : به حل وفصل دعاوی ومراجعات مردم میکوشید .

دیوانها همه دریك عمارت عالی نزدیك سرای شاهی موقع داشت ، در ولایات نیز شعبات این اداره‌ها وجود داشته که تحت نظر حاکم محلی و ادارهٔ مرکزی اجرای وظیفه میکرده اند . مالیات آندوره را به چل وپنج ملیون درم تخمین میکنند .

بعلاوهٔ دیوان که در راس آن وزیر و صاحب تدبیر قرار داشت مقام مقتدر دیگری نیز بنام درگاه موجود بود وحاجب سالار درراس آن بوده وامور

مربوط به شخص شاه را انجام میداد. دستگاه سومی که اهمیت آن کم از اول ودوم نبود عبارت ازمقام سپه‌سالاری ولشکر کشی جیوش خراسان بود دررأس آن سپه‌سالار بمشورهٔ وزیرو حاجب سالار مقرر میشد و بازرای خودسپه سالار درابقایاعزل وزیریکه اورابر گزیده بود مدخلیت داشت.

اوضاع فرهنگی

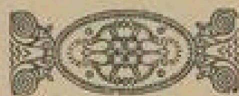
ازشکوه تا ریخی این دوره وجریانات سیاسی آن تا اندازه ای در فصل گذشته بحث کردیم. آنچه بصورت بارزدر این دوره عرض اندام میکندمفکورهٔ تقویهٔ روحیات ملی است. این نصب العین درطی مدت حکمروایی آل سامانی بحیث پادشاهان خراسان، بقوت تمام پیش برده می شد. شاهان و بزرگان کشور برای دمانیدن این حس عالی به عنصر اصلی آریائی از وسایل گونا گون استفاده میکردند. ضمن پیکارها ورزمجوی هاییکه برای توحید سیاسی مملکت خراسان با دشمنان و معارضین انجام میدادند، برای تنویر ملت و بهتر ساختن حیات آنها از سلاح علم و فضل کار گرفته وپیوسته می کوشیدند اشخاص لایق و فاضل را پرورش دهند و به تعداد آنها بیفزایند.

این امر ازانتخاب و کار گرفتن اشخاص علمی عصر درخدمات حکومتی بحیث وزیر، دبیر، قاضی وغیره، بخوبی آشکارا ست. این امراوشاهان کوشا بودند خود شان نیز ازعلم ودانش بهره مند گردیده و بافروغ آن زوایای تاریک مملکت را روشن سازند. محیط نیز آمادهٔ پذیرفتن افکار علمی بودو تشویق ایشان دربار آوردن دانشمندان، فضلاوشعرا کمک فراوان کرد طوریکه می بینیم درهمین دوره است که بزرگترین اشخاص علمی شرق رویکار آمد و آثار گرانبهای آنان تااندازه‌ای بر دنیای شرق وغرب

سایه افکنده که تاجهان باقی است صاحبان و گرد آورندگان آنرا در زمرهٔ علمای بزرگ قلمداد خواهد کرد.

در این عهد بازار علم رارونقی بسزا بود و هر کس متاعی ارزنده می آورد بقیمت گزاف می خریدند. رشته های مختلف علمی مورد توجه وقبول بوده ومخصوصاً ادب که روان علمش می نامند وباروح مردم ساز گار بود، بیشتر خریدار داشت وازادبیات آنچه برای تربیهٔ قوم و اصلاح حسیات ملت بکار آمده تر بود، طرفداران بیشتر داشت، مثلا می بینیم اشعار حماسی که محتوی اعمال، کردار و کار نامه های پادشاهان وپهلوانان تاریخی است وضمن شرح وبست آن هویت ونام ونشان مملکت از یکطرف تذکار می یابد واز جانب دیگر از دلیری، شهامت ومردانگی قهرمانان آن ستایش بعمل می آید واین دو در ساختمان فکری واعتقاد شخصیت اجتماعی وسیاسی افراد ملت تاثیر بارز دارد به نحو اتم و اکمل پرورش یافته ومردم هم از آن رنگ شعر استقبال خوبتر کرده اند؛

حالا برای اینکه از تاثیرات عقلی وطرز فکر مردمان بخرد آندوره تا اندازه ای اطلاع یابیم حیات بعضی ازشخصیت های سیاسی ونظامی را مطالعه کرده و سپس از عالی مقام و گویندگان زبردست آندوره ذکری مختصر بمیان می آریم.



بعهد دولت سامانیان و بلعمیان
جهان نبود چنین با نها دوسامان بود

کسائی

وزراء وسرداران

ابو الفضل بلعمی : اسمش محمدبن عبدالله و کنیتش ابوالفضل و بلقب بلعمی یاد کردیده است

از ابی عبد الله محمد بن نصر الفقیه درس مصنفات آموخته وضمنا از محمد بن جابر ومحمد بن حاتم بن المظفر وابا الموجد محمد ابن عمرو صالح ابن ضریر و اسمعیل بن احمد علم حدیث فرا گرفت. ابو الفضل در پرتو هوش سرشار خود دررشتهٔ که اختیار کرده بود پیشرفت فراوان کرده و بحیث یکی از بزرگان ورجال علمی عصر خود معروف شد. تا اینکه فضل و کفایت علمیش باعث تقرب وی بدربار اسماعیل شهریار گشته و به مرتبهٔ وزارت اورسید. علت شهرت او به بلعمی انتساب او به قریه بلعمان است[بمرو یا روم]
ابوالفضل بلعمی دردورهٔ فرمانروائی امیر عادل ابوابراهیم اسماعیل، کرسی وزارت داشت والبته نقش اورادر کار نامه های امیر عادل نادیده نمیتوان گرفت، در دورهٔ احمد پسر اسماعیل نیز کما ینبغی متصدی وزارت بودطا هرا پس از وفات احمد وجانشینی امیر سعید نصر برای چندی از خدمت معزول شده و تاهنگام مرگ جیهانی وزیر بشغل خود بر گشت نکرد، بعد از مرگ جیهانی امیر سعید وزارت خودرا به ابوالفضل بلعمی سپرد واوهم با کمال لیاقت این وظیفه راازپیش برد.

این مرد فرزانه دراین دوره وزنهٔ سنگین فعالیتهای اداری وحربی بشمار میرفت .وزیر دانشمند از علماوادبای زمان خویش تشویق میکرد وبه آنها

کمكهای مادی و معنوی میشود . از معاصرینش یکی رودکی استاد شاعران بوده؛ طوریکه مینویسند این دو رجل نامی باهم صفای قلبی داشته و هر کدام بمقام علمی و ادبی یکدیگر معترف بودند . سمعانی در کتاب الانساب خود مینویسد :

« ابوالفضل بلعمی همیشه میگفت که رودکی را در عرب و عجم نظیری نیست . »

رودکی نیز در وصف دوست و حامی خود بلعمی اشعاری می سرود که شعرای مابعد این موضوع را بکرات متذکر شده اند .

ابوعلی محمد بلعمی

در هنگامیکه اوضاع دیوان سخت مغشوش بود و شغل وزارت چون گوی دست بدست میگشت یعنی بین سالهای ۳۴۳ و ۳۴۹ که چندین وزیر برو بکار آمده و کار مهمی از دست شان ساخته نشد؛ بالاخره نوبتی هم این مقام را به ابوعلی پسر بلعمی بزرگ دادند؛ باید دانست اختلالیکه در امر وزارت رو نما میشد یك عامل عمدهٔ آن نا سازگاری وزیران با سپه سالاران می بود اما اینبار سپه سالار و وزیر هردو دوستان مشفق و مخصوصاً برای استقرار دولت باهم برسر پیمان شده و درسال ۳۴۹ وزارت را ابو علی و سپه سالاری را الپتگین برای خودها اختیار کردند . در سال ۳۵۰ عبد الملك از اسپ به زمین افتاد و هلاك شد .

بلعمی بصوابدید سپه‌سالار ، پسر او نصر را به‌امارت اختیار کرد اما دیگر سرداران از قبول آن استنکاف ورزیدند و ابوصالح منصور بن نوح را به امارت بر گزیدند . بلعمی نیز رضاداد و همچنان بوزارت باقیماند و بفرمان همین پادشاه کتاب « تاریخ‌الامم‌والملوك » جریر طبری را که در سال ۳۱۰ بعربی نوشته شده بود درسال ۳۵۲ شروع به ترجمهٔ آن کرد . این کتاب تاریخ امم وملوك را از گاه آدم تازمان خود مولف در بردارد

تاریخ فارسی تعداد (۵۰۰) جلد

ومترجم با گذارنده چیزهای زیادی آنرا حذف ومطالبی جدید در آن وارد کرده وبه بهترین نثر ترجمه کرده است .

چندسطر نمونه از مقدمهٔ آن کتاب اقتباس می شود: «بدانکه این تاریخ نامهٔ بزرگست گردآوردهٔ ابی جعفر محمدبن جریر الطبری رحمة الله علیه ملك خراسان ابوصالح منصوربن نوح فرمان داد دستورخویش را ابوعلی محمد بن محمد البلعمی را کهاین تاریخ نامه را که از آن پسر جریر است پارسی گردان هرچه نیکوتر ؛ چنانکه اندروی نقصانی نیا شد پس گوید چون اندروی نگاه کردم وبدیدم اندروی علمهای بسیار وحجت و آیتهای قرآن وشعرهای نیکو واندروی فایدهها دیدم بسیار؛ پس رنج بردم و جهد وستم بر خویشتن نهادم واینرا پارسی گردانیدم بنیروی ایزد عزوجل» (۱)

درهمین دوره ترجمه تفسیری نیز بنام تفسیر طبری بفارسی گردانیده شد که درامر ترجمهٔ آن ابو علی سهم بارز داشته .

بنام توقیعات بلعمی نیز کتابی بوده درانشاء وترسل که معلوم نیست آنرا بلعمی اول نوشته یا بلعمی دوم . همچنان این عقده که آیا انشاء ترسل بلعمی بزبان دری بوده یاعربی باز نشده . چون اصل کتاب ظاهراً دردست نیست بصورت قطع نمیتوان حکم کرد اما باحتما ل قوی می توان اظهار نظر کرد که دورنیست کتاب توقیعات (فرمان) بزبان دری نوشته شده باشد چه عنایت مخصوص بلعمی اول بزبان دری که فردوسی از آن یاد کرده وهمچنین تبحر واستادی بلعمی دوم درزبان دری چنانکه اثر مهمی را ازتازی به دری بر گردانده شاهد مدعا ست والله اعلم بالصواب صاحبان لغت نامهها درفرهنگ های خود یکی دو شعر را ضمن استشهاد لغت مورد نظر به استاد بلعمی نسبت میدهند که معلوم نیست گویندهٔ این

---

(۱) ترجمهٔ طبری، ص ۲ چاپ هند

اشعار پدر بوده یا پسر مؤلف انجمن آرای ناصری درلغت خسبی گوید که: استاد بلعمی درصفت شمشیر گوید :

درونده چو شیران دهنده ، چو ثعبان
درفشان چو خسبی درخشان چو آذر (۱)

ابوعبدالله محمد جیهانی محمد بن احمد بن نصر جیهانی مکنی به ابو عبدالله که درزمان امیر احمد بن اسماعیل کاتب بود، با رویکار آمدن نصر بن احمد بشغل وزارت گماشته شد. مشار الیه ازوزرای دانشمند وعالیقدر است . از کارهای مهم او اصلاحات اداری ورونق دادن امور مملکت داری بود که از روی قواعد ملل ودر بارهای مختلف رسمی نیکو بنیاد نهاد. اورا صاحب تألیفاتی چند میدانند وزارتش تاسال ۳۰۹ دوام کرد وظاهراً درهمین سال چشم ازجهان پوشید وبعد از وفاتش بلقب جیهانی بزرگ یاد گردید.

عبیدالله جیهانی ابو منصور عبیدالله برادر جیهانی بزرگ بوده ودرسال ۳۰۱ یعنی شروع حکومت نصر به حکمرانی بست ورخج (قندهار) تقرر یافته ودر آن حدود جنگهائی کرده، غلبه‌ها وشکستهائی نصیبش گشته درسال ۳۰۹ حکمرانی هرات وفوشنج وبادغیس داشته . با گذشت روزگار «پنج روزه» نوبت خودرا گذشتانده وجای خودرا به دیگران واگذاشته .

ابوعلی جیهانی پسر جیهانی بزرگ درسال ۳۲۶ وزارت نصر بن احمد یافت اما در اثر اختلافیکه بین او وابوطیب مصعبی رویداد بر اوضاع مسلط نشده وبالاخره درسال ۳۳۰ درزور آوار کشته شد .

ابوعبدالله جیهانی احمد بن ابوعلی محمد نوادهٔ جیهانی بزرگ که درسال ۳۶۵ درزمان ابوصالح منصور بن نوح (۳۵۰-۳۶۶) بمقام وزارت اختیار شد و یک سال درعهد امیر رضی نوح بن منصور نیز

---

(۱) احوال واشعار رودکی ج ۳ ص ۵۰۲

همین مقام را داشت و در سال ۳۶۷ معزول شد. این مرد از اجلهٔ دانشمندان عصر خود بشمار رفته و تألیفات چندی از او ذکر میکنند مثل: المسالك والممالك که المقدسی وصف مفصلی از آن کرده است، آئین مقالات کتاب عهود للخلفاء والامراء، کتاب الزیادات فی کتاب آئین مقالات کتاب الرسایل (۱)

ابوالفضل جیهانی محمد بن ابو عبدالله احمد از نبیره های جیهانی بزرگ بوده و در اواخر سلطنت سامانیان بوزارت منصوب شده بود.

حمویه بن علی یکی از سرداران نامی و خدمتکاران باوفا ایست که از بدایت آل سامان پیوسته در حد متگذاری کوشیده و منتهای شهامت را در برقراری و توسعه بخشیدن حدود مملکت بمنصهٔ ظهور آورده. این مرد سپاهی که بتدریج از رتبه های پایین تا مقام سپه سالاری رسید در نگهداری سلطنت آل سامان سهم بزرگ داشت کارنامه های عالی او درمعرکه های جنگ و یا ماموریت های مهم هر کدام در جایش تذکر داده شده و حاجت به تکرار نمی بینم. گویند وی در چهل جنگ شرکت کرده و از همه پیروز بیرون آمده. حمویه در درخشان ترین دورهٔ حکمروایی آل سامان یعنی دورهٔ سی و یك سال سلطنت امیر سعید نصر، نظر بکفایت و اهلیت سپاهیگری به شان دارترین مناصب و مقامات آنروز یعنی سپه سالاری رسید و در اواخر عمر بسبب ضعف پیری از کار بر کنار شد.

ابو العباس احمد بن حمویه در دربار امیر سعید صاحب وجهه و اعتبار بوده و از ولیعهد (اسماعیل) نگهبانی میکرد و صاحب تدبیرش بود.

• این اسماعیل در هنگام حیات پدر بدرود حیات گفت، در زمان

(۱) الفهرست ابن الندیم ص ۱۹۸

ولایت عهدی اسماعیل بین او وبرادرش حمید نوح کشید کی رو بداده ومخصوصاً خاطر نوح از ابوالعباس احمد رنجیده می بود. این معنی را خود امیر سعید نصر به ابوالعباس رسانیده و گفته بود که از وی در حذر باشد قضارا در سال ۳۳۱ امیر حمید نوح پادشاه خراسان شد وابوالعباس احمد خودرا ازوی پنهان همیداشت تا اینکه در سال ۳۳۲ و قتیکه امیر حمید نوح به مرو آمده بود دفعتاً ابو العباس رادید وبا او به نیکو یی پیش آمد کرد اما عاقبت در اثر سعایت بدخواهان از دست نوح بقتل رسید.سال ۳۳۵

ابوعمران سیمجور دواتی از سرداران ورزیده و بسیار لایق سامانیان بوده ودرضمن جنگجوئی وسپاهیگری قدرت اداری کافی داشته وباصطلاح امروز سیاستمداری پخته بشمار میرفته.

کارنامه های جنگی وسیاسی این مرد ضمن شرح وقایع دورهٔ امیر عادل و پسرش ابو نصر احمد و در دورهٔ پر شکوه امیر سعید نصر بن احمد در فیدتحریر آمده هر که خواهد گو بشو آنجا بخوان. تکرار آن لازم نیست چنین استنباط میشود که سیمجور از جوانی بخدمت پادشاهان سامانی درآمده وتا اخیر عمر بر سر کار باقیمانده و درتمام دورهٔ نسبةً طولانی زندگی جز از طریق صدق وصفا نسبت به مخدومان خود پیش آمدی نکرده.

ابراهیم بن سیمجور برای اولین دفعه نام وی در دورهٔ پادشاهی نصر بن احمد بنظر میخورد که گویا درسال ۳۲۸ حکمرانی جرجان بدو سپرده شده بود.

درسال سوم حکومت نوح (۳۳۱-۳۴۳) ابراهیم برتبهٔ سپه سالاری نایل آمد اما این مقام ازلحاظ بروز وقایع ناگوار برای وی دوام نکرد زیرا خود ابراهیم با مخالفان نوح همداستان شده بود.

ابوالحسن ناصرالدوله سیمجوری

ابوالحسن محمد پسر ابراهیم بن سیمجور بود و در زمان حکمرانی امیر رشید ابوالفوارس عبدالملک بن نوح (۳۴۳ـ۳۵۰) بمقام سپهسالاری و حکومت خراسان نایل آمد حکومت وی از سال ۳۴۵ تا ۳۴۹ دوام یافت بار دیگر بعد از عصیان ابومنصور محمد عبد الرزاق باین سمت خوانده شد و مامور دفع وی گردید و پنج سال دیگر (در زمان حکومت منصور بن نوح ۳۵۰ ـ ۳۶۶) با صفای نیت و حسن سلوک حکومت خراسان را اداره کرد. درزمان نوح ثانی چون با وزیری ابو الحسین عتبی اظهار مخالفت کرد از حکومت خراسان معزول شده و چندی بعد به سر کوبی خلف در سیستان ماموریت یافت و ظاهراً این عقده بدست او کشاده شد. مرتبهٔ آخر نیز مقام سپه سالاری یافت و تا هنگام مرگ در آن مقام باقی بود.

ابوعلی سیمجور

ابو علی فرزند ابوالحسن محمد بعداز پدرش ارثاً مقام اورا یافت وبا فایق الخاصه مبادرت بجنگ کرد وسبب ضعف حکومت سامانیان گردید، باری هم با حریف سابق بر خلاف حکومت نوح ثانی (۳۶۶ـ۳۸۷) متفق گشته و از طرف ناصرالدوله سبکتگین سر کوبی شدند. عاقبت ابوعلی بعداز یك سلسله کشمکش ها درسال ۳۸۷ یا ۳۸۹ درقلعه گردیزجان سپرد.

البتگین

البتگین حاجب سالار مرد با نفوذ و صاحب قدرت در بار عبدالملك که بعدها فتوحات درخشانی کرده و اساس حکومت بلند پایه ایرا گذاشت از سر داران با نام سامانیان است شرح حال مفصل این مرد بزرگرا به قسمت پنجم یعنی دورهٔ غزنویان حواله میدهیم.

ابوصالح منصور منصور بن اسحاق از خانوادهٔ سامانی و پسر عموی اسماعیل بعد از حکومت سیستان بولایت ری منصوب شد و چندسالی این وظیفه را بدوش داشت.

این همان مردیست که رازی کتاب منصوری خود را بنام وی تألیف کرده است. درزمان امارت نصر سر بطغیان برداشت و بدون اینکه کاری از پیش برد بدرود حیات گفت.

احمدبن سهل احمد بن سهل بن هاشم بن کامگار از بزرگان وامرای محلی مرو بود که درزمان عمرولیث صفاری علم طغیان برافراشته و در نتیجه بحبس افتاده مدتی در سیستان زندانی بود تا به نحوه ایکه در کتب تاریخی ذکر است وما مجال ذکرآنرا نداریم (۱) از آنجا فرار و نزد اسماعیل سامانی آمد. در اینجا مقام و مرتبت عالی یافته گاهی بحیث مشاور و ندیم و وقتی هم به صفت نائب الحکومه در ولایات تابعه گذرانید تا اینکه بعداز فرونشانیدن فتنهٔ حسین المروردی و در وقتیکه حکومت خراسان باو داده شده بود یعنی درسال ۳۰۶ بنای طغیان نهاده و بدست حمویه سپه سالار درسال ۳۰۷ گرفتار شده و درحبس جان داد. وی مردی ادب پرور و علم دوست بوده در پرورش علما جدبلیغ داشت. ابوزید بلخی افتخار قرن چهارم خراسان از پرتو بخشش ها و نوازشهای او فراغ خاطر وطمأنینهٔ روحی پیدا کرده مرتبهٔ علمی خودرا بحد کمال رسانید.

ابو بکر چغانی ابو بکر بن مظفر بن محتاج چغانی مردی با حشمت وخداوند جاه و مال بود. وی از سرداران نامداریست که درتاریخ آل سامان مقام بزرگی دارد در روزگار امیر سعید نصر رتبه

---

(۱) گردیزی ص ۲۱

سپه‌سالاری را طاهر آبعد از حمویه بدست آورد. ابوبکر چغانی در دفع شورشهای سرکوبی متجاورین و تعاقب ایشان زحمتهای فراوان کشید و غالباً هم موفق می بود تا اینکه در سال ۳۲۷ بسبب علالت مزاجش از کار برطرف و عوض او ابوعلی احمد پسر رشیدش بدان مقام بر گزیده شد.

ابو علی چغانی ابوعلی احمد بن محمد از آل محتاج از بدو رو بکار آمدن با دشمنان خارج از مرز خراسان شروع بدست وپنجه نرم کردن شد و توانست درمدت کوتاهی بلاد ابهر، زنجان، قزوین و قم و کرج و همدان و دینور را فتح نماید و برای چند سال بیرق سامانی را در آنجاها بلند داشته باشد.

ابوعلی درسال سوم امارت نوح بن نصر (۳۳۱ - ۳۴۳) بسبب شکایات بعضی‌ها معزول شد اما وی از ین امر رنجیده و مدعی نوح گردیدو ابراهیم بن اسماعیل را بمخالفت نوح برانگیخت بحدیکه توانست برای چند نوح را فرار دهد و ابراهیم را عوض او بر تخت پادشاهی بنشاند اما رابطهٔ ابوعلی با ابراهیم بزودی بهم خورده راه چغانیان پیش گرفت و با روی بکار آمدن مجدد نوح چند بار دیگر با امیر وقت مصاف داد تا اینکه هم بمصالحه انجامید و تاسال ۳۴۰ درچغانیان بحالت صلح سر برد. باری نوح دوباره اورا به‌سپه سالاری اختیار کرد و دراثر اختلافیکه رویداد دوباره معزولش کرد ابو علی این بار برکن الدوله دیلمی پناه برد و برای آخرین بار تلاش و کوشش خودرا کرده وبا ابوسعید جنگید اما کاری از پیش نبرد تا اینکه دروبای عمومی سال ۳۴۴ دری وفات یافت جنازه اورا به زادگاهش چغانیان حمل کردند.

ابو منصور محمد محمد بن عبد الرزاق یکی از کارداران دولت سامانی است ابتدا حاکم طوس و نیشاپور بود درسالهای ۳۴۵ و ۳۵۰ دومرتبه به‌سپه سالاری کل ولایات خراسان نایل آمد. باری این مرد علیه

سامانیان داخل پیکار شدو در سال ۳۵۱ بدست یکی از غلامان قراتکین کشته شد.
ابو المنصور معمری به امر و ارادۂ این شخص و کمك چندتن از دهقانان
وجهان دیدگان در سال ۳۴۹ شاهنامه ایرا که بشاهنامۂ ابو منصوری معروف
است ترتیب داد .

دانشمندان و شعرا

ابوزید بلخی ابوزید احمد بن سهل درقریه‌ای بنام شامستیان از پدریکه
اصلاً سیستانی بوده و در بلخ سکونت اختیار کرده بود بدنیا آمد.
دراوائل جوانی سیروسفر اختیار کرده و درطلب علم بیرون شد محضر علمای
بزرگی را دریافت کرده و در نزد ابی یوسف یعقوب بن اسحق کندی درس خوانده
و درفلسفه و نجوم و هیأت تسلط پیدا کرد . درطب و علوم دینی نیز استقصاء
کامل یافت . آوازۂ دانش و فضل او در سر تاسر خراسان پیچید از قول ابن
الندیم که میگوید « مردی معروف به « البلخی » که در بلاد مختلف میگشت
استاد رازی در فلسفه بوده » معلوم می‌شود رازی از شاگردان ابوزید بوده است .

ابو زید پس از مراجعت بزادگاه خود با کمال حرمت از جانب
بزرگان و امراء استقبال شد گویند وی علاقۂ فراوان بوطن خویش نشان میداد و
صلات هنگفتی را که از امیر احمد بن سهل بن هاشم و حسین
بن علی المرورودی و صعلوك و ابی علی محمد بن احمد جیهانی میگرفت در
آبادی ملك خویش خرج میکرد . نوشته های فلسفی این حکیم و فیلسوف
بزرگ رنگ و رونق ادبی داشته و کتب زیادی در رشتۂ تحریر در آورده از
آن جمله است(۱)

---

(۱) معجم الادبا ص ۱۴۱ــ۱۵۲ چاپ مصر

كتاب اقسام العلوم .
كتاب الشرايع والأديان .
كتاب كمال الدين .
كتاب فضل صناعة الكتابة .
كتاب مصالح الابدان والانفس .
كتاب اسماء الله تعالى وصفاته .
كتاب صناعة الشعر .
كتاب فضيلة علم الاخبار .
كتاب الاسماء والكنى والالقاب .
كتاب اسامى الاشياء .
كتاب النحو والتصريف .
كتاب صورة والمصدر .
كتاب رسالة حدود الفلسفة .
كتاب ما يصح من احكام النجوم .
كتاب الرد على عبدة الاوثان .
كتاب فضيلة علوم الرياضيات .
كتاب في اقسام علوم الفلسفة
كتاب القرابين والذبايح
كتاب عصمة الانبياء .
كتاب نظم القرآن .
كتاب قوارع القرآن .
كتاب الفلك والسماك .

کتاب النوادر فی فنون شتی .
کتاب اجوبة ابی علی بن محتاج .
کتاب صفات الامم .
کتاب صوره الاقالیم که در جغرافیاست .

ابوسعید احمد السجزی (م.۱۴۰۰ ؟) محمد بن محمد بن عبد الجلیل و مکنی به ابو سعید و موسوم به سجزی در قرن سوم در سیستان بدنیا آمد . دوره امارت ابا جعفر احمد را درک کرده و با او ارتباط داشته است . رساله ای

بنام « انقسام خط مستقیم ذی نهایة بنصفین » و « کتاب المدخل » را برای اباجعفر نوشته . باید دانست که دانش پروری های اباجعفر در پرورش این شخصیت بزرگ بی تأثیر نبوده است . کتب و رسالاتی که به خامه این عالم جید نوشته شده و اکثر آن هنوزهم دردست است از قرار ذیل میباشد:

۱- رسالة فی اخراج الخطوط فی الدوایر الموضوعة من النقط المعطاة .
۲- فی عمل مثلث حادی الزوایا من خطین مستقیمین مختلفین
۳- خواص لشکل المجسم الحادث من ادارة القطع الزاید والمکافی
۴- کتاب فی مساحة الاکبر
۵- تحصیل القوانین الهندسیة المحدودة
۶- رسالة فی الجواب عن المسایل التی سئل فی حل اشکال الماء خوذة من کتاب الماخوذات ارشمیدس
۷- تحصیل القوانین
۸- منتخب کتاب المو الید
۹- کتاب الاختیار (منتخب من کتاب الالوف)
۱۰- کتاب الدلایل فی احکام النجوم
۱۱- کتاب المعانی فی احکام النجوم
۱۲- زایجات الکواکب
۱۳- الجامع الشاهی

ابوسلیمان المنطقی ابوسلیمان محمد بن طاهر بن بهرام السجستانی از حکمای بزرگ قرن چهارم است

وی از شاگردان ابوبشر متی بن یونس المنطقی النصرانی و ابوزکریا یحیی بن عدی المنطقی النصرانی بود ، از محضران دو استاد معروف بهرهٔ را فی گرفته و در منطق و ریاضی مرجع اصحاب گردید. منزل وی در بغداد میعادگاه حکماء منطقیین و ریاضیین آن عهد بود . تمام ابوسلیمان را در فضل وحکمت خلف فارابی و سلف بوعلی سینا و در ردیف ابوزید بلخی و ابوعلی مسکویه میدانند. در تتمه صوان الحکمه از وی چنین یاد شده « حکیم ابوسلیمان محمد بن طاهر بن بهرام سیستانی که کتاب صوان الحکمة را تصنیف کرده مردی حکیم بوده و تصنیف های زیادی در معقولات دارد، از جمله رسالهٔ در اقتصاص طرق الفضایل و رسالهٔ دیگر بنام المحرک الاول نوشته » ١

ابن اسیبعة در کتاب عیون الانباء فی طبقات الاطباء اشعاری بوی نسبت داده و از جملهٔ مؤلفات او این کتب و رسایل را نام می برد: مقالة فی مراتب قوی الانسان، کلام فی منطق، تعالیق حکمیه » (٢) و غیره .

ابوسلیمان بستی احمد بن محمد ابراهیم بن الخطاب الخطابی البستی از فقهاء و محدثین بزرگ و دارای تالیفات زیاد است

از قبیل اعلام السنن در شرح بخاری شریف و غریب الحدیث و معالم السنن در شرح ابی داؤد، کتاب شان الدعا و کتاب اصلاح غلط المحدثین وغیره . (٣)

ابومحمد المروزی عبدالله بن مسلم بن قتیبة الدینوری از نحاة و لغت دانان بزرگ بوده کتب زیادی تالیف کرده که از آن جمله است کتاب مشهور المعارف و ادب الکاتب و غریب القرآن

---

(١) بیست مقاله مرحوم قزوینی ص ١٠٢ جز ٢ وتتمه صوان الحکمه ٤٤-٤٥

(٢) طبقات الاطباء ص ٣٢٢ ج ١

(٣) الفهرست ص ١٦٦

وغریب الحدیث وعیون الاخبار ومشکل القرآن ومشکل الحدیث وطبقات الشعراء والاشربه وغیره

ابوعبدالله محمد المرزبانی ازپدری خراسانی بنام عمران در بغداد بسال ۲۹۷ بدنیا آمدو بکمك استعداد عجیب خود مردی عالم و فاضل بار آمد و تالیفات زیادی ازخود باقی گذاشت گویند اولین کسی است که اشعار یزیدبن معاویه را در دیوانی گرد آورده و در سال ۳۲٤ وفات یافت .

ابوجعفر الخازن الخراسانی (م ۳٦۰) ابو جعفر الخراسانی، ریاضی دان مشهور قرن چهارم است صاحب تالیفات متعدد در علوم مخصوصاً ریاضی و نجوم بوده . از تالیفات موجود او کتاب آلات العجیبة الرصدیه، تفسیر مقالهٔ دهم از کتاب الاصول اقلیدس .

ابوالعباس الرخسی (م ۳٤٦) ابو العباس احمد بن محمد السرخسی از منجمان و اطباء قرن چهارم است . کتابی بنام « المدخل الی علم النجوم » درمقدمات علم ستاره شناسی دارد .

ابوالوفاءجوزجانی محمدبن محمد بن یحیی بن اسمعیل از پیشوایان حساب وهندسه بوده ، طریقه های اوی دراین فن عالی بروبکار آورده وی منسوب بیك خانوادهٔ علمی بوده و تالیفات قیمتداری درجبر ومقابله نموده است از قبیل اقامة البرهان علی الدوائر من الفلك تفسیر کتاب ابرخس تفسیر کتاب خوارزمی، تفسیر کتاب دیوفنطس ما یحتاج الیه العمال والکتاب من صناعة الحساب و غیره .

ابوحاتم بستی محمد بن حبان بن احمد از علمای بزرگ علوم دینی بوده و مخصوصاً در تصحیح اخبار رنج فراوان کشیده گویند محضر دوهزار نفر ازمشایخ (۱) را درك کرده و ازفیض

---

(۱) ریحانة الادب ص

اساس قدسی آنها موفق بتالیف کتابهای زیادی گردیده
ازآن جمله :

۱ - اتباع التابعین
۲ - کتاب التابعین
۳ - کتاب تباع التبع
۴ - کتاب تبع الاتباع
۵ - کتاب تبع الثقات
۶ - کتاب الجرح والتعدیل
۷ - کتاب روضة العقلاء و نزهة الفضلاء
۸ - کتاب الصحابه
۹ - کتاب المجمع علی المدن

ابو حاتم دردوم شوال سیصدوپنجاه وچار بدرود جهان گفت.

محمدبن عبدالرزاق البیهقی ابوعبدالله محمدبن عبدالرزاق ازشعرای عربی گوی بوده وابیات اورا درپنج مجلد گردآورده بودند، خودش نیز کتابی بنام ناصر الدوله ابو الحسن سیمجوری نوشته که به کتاب الدارات موسوم ساخته بود.

محمدبن علی الکاتب: ابوالطیب محمدبن الکاتب ازرجال بزرگ دینی وازدانشمندان عصرخود بوده گویند ابوالفتح بستی این ابیات رادروصف وی سروده :

معاشر الناس ارعوا ماابوح به　　اسمعکم الله من خیراقوالی
محمد وعلی ثم بعدهما　　محمد بن علی رکن آمالی

ابوبکر خوارزمی نیزازدوستان وی بوده وتصنیفی همدرباره اودرست کرده بوده.

ابوعبدالله محمد المروزی محمدبن احمدالمروزی از مقدم فقهاء شافعی در مرو بوده ودرانتشار فقه شافعی در مرومی پرداخته ، از حافظهٔ قوی وفوق العاده ، اوخراسانیان داستانها میگفته اند وفات او درسال ۳۱۸ اتفاق افتاده .

ابوعمر واحمد صاحب رسالاتی درحدیث بوده وارباب سیرو تاریخ از فصاحت او تعریف کرده اند اسم اورا احمد بن محمدبن معقل السرخسی ضبط میکنند وفاتش درسال ۳۵۲ اتفاق افتاده :

ابوالقاسم الکعبی صاحب کتاب مفاخرخراسان است که اغلب مؤرخین وتذکره نگاران از کتاب او مطالبی نقل نموده اند اسم اوعبدالله بن احمد بن محمود است .

امام ابوالحسن محمد ابوالحسن محمد بن شعیب بن ابراهیم از اجلهٔ علمای حدیث و از مفتیان مذهب شافعی بود. نزد ابوالفضل بلعمی وزیر تقرب تمام داشت وهر چند بوی مسند قضای شهرهای بزرگ را میداد وی اختیار نمیکرد، امام در ۳۲٤ وفات یافت پسر او شعیب بن محمد که درسال ۳۱۰ تولد یافته بود بعد از پدر مقام بزرگ علمی یافته وشاگردانی مانند ابواسحق ثعلبی درحلقهٔ درس او تلمذ کرده اند .

ابن ابی الازهر ابوبکر محمد بن احمد بن مزید النحوی الاخباری فوشنجی الاصل صاحب تالیفات زیر است: کتاب اخبار قدماء البلغاء ، کتاب اخبار المجانین ، اخبار الهرج والمرج که درباره وقایع المستعین بالله ومعتز عباسی نوشته است .

ابوعبدالله خوارزمی محمدبن احمد بن یوسف کاتب مولف کتاب مفاتیح العلوم است. این کتاب حاوی دومقاله است اولی درشش باب : فقه ، کلام ، نحو ، کتاب ، عروض واخبار . دومی درنه باب منطق ، فلسفه ، طب ، اعداد ، هندسه ، نجوم ، موسیقی ، حیل ، کیمیا . درسال ۳۸۷ در گذشته .

ابوبکرخوارزمی محمدبن عباس کاتب شاعر ادیب ولغوی ومعروف به ابوبکرخوارزمی وخواهرزادهٔ محمدبن جریر طبری درنحوو لغت وشعروادبیات وفنون ادب علامه عصرویگانه و نابغه روز گار و در هر دیار به کثرت حفظ اشعار در غایت اشتهار ودر میان افاضل زمان مشار بالبنان میباشد. مادری طبرستانی داشته تالیفات وی ازاینقرار است دیوان شعر ، رسایل ، مفید العلوم ومبیدا لهموم . ابوبکر خوارزمی درسال ۳۸۳ وفات یافته .

هیأت علمی مترجمین تفسیر طبری ابو صالح منصوربن نوح (۳۵۰ – ۳۶۶) عده ای از علما را احضار کرده و دستور داد تا جامع البیان تفسیر القرآن تالیف محمد بن جریر الطبری را به فارسی دری بر گرداندند . درمقدمه آن ترجمه از اشخاص زیراسم برده شده: ازشهر بخا را فقیه ابوبکربن احمدبن حامد وازسیستان خلیل بن احمد السجستانی ازبلخ ابوجعفر بن محمد بن علی واز باب الهند فقیه الحسن بن علی مندوسی وابو الجهم خالد بن هانی المتفقه و شرح آن مقدمه چنین است: (۱)

واین کتاب تفسیر بزرگست ازروایت محمد بن جریر الطبری رحمة الله علیه ترجمه کرده بزبان پارسی دری راه راست ، واین کتاب رابیاوردند از بغداد چهل مصحف بود نبشته بزبان تازی و اسناد های دراز بود ،

(۱) بیست مقاله قزوینی ص ۵۰۰ ج بمبئی

تاریخ فارسی تعداد طبع (۲۰۰)

وبیاو ردند سوی میر سید مظفر ابوصالح منصور بن نوح بن نصر بن احمد بن اسماعیل رحمة‌الله علیهم اجمعین. پس دشخوار آمد بروی خواندن این کتاب وعبارت کردن آن بزبان تازی وچنان خواست که مر این را ترجمه کنند بزبان پارسی پس علمای ماوراءالنهر را گرد کرد واین از ایشان فتوی کرد کی روا باشد کی این کتاب را بزبان پارسی گردانیم؟ گفتند روا باشد خواندن ونبشتن تفسیر قرآن بپارسی مر آن کسی را که او تازی نداند از قول خدای عزو جل، که گفت: ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه.»

ابو منصور محمد هروی (م-۳۷۰) محمدبن احمدالازهری هروی مؤلف کتاب التهذیب درلغت عرب میباشد که در فراهم آوردن آن رنج فراوان دیده ورحمت سفر عراق وجزیرة العرب را برخود هموار ساخته ومدتی هم دراسارت قرامطه درعربستان بسر برد. اورا یکی از بزرگترین علمای ادب تازی درقرن چهارم میدانند.

اسمعیل فارابی (م ۳۹۸) اونیز مانند هموطن خود هروی به جمع لغت عرب از میان قبایل مختلف عرب پرداخت. ودر نتیجه کتاب الصحاح اللغة راتألیف کرد کتاب وی از گنجینه های ذیقیمت لغت عرب بشمار میرود.

ابوعمر زوزنی (م ۳۷٤) او نیز از خراسانیان علم دوست است ودر رشتهٔ عربیت گام زده ودر لغت ونحو وتصریف احاطه کامل یافته و نتیجةً شرح معلقات سبع را تألیف نموده است.

مؤلف حدود العالم کتاب معتبری درجغرافیا بسال ۳۷۲ بنام ابی الحرث محمد بن احمد فریغون نوشته این

تاریخ فارسی تعداد طبع (۲۰۰) جلد

ابی الحرث از امرای تابع سامانیان است که معاصر ابوالقاسم نوح بن منصور بوده و حاکم جوزجانان بوده. ظاهراً برمی آید که مؤلف نیز از خاك ادب پرور جوزجانان (میمنه تا سرپل امروزی) خراسان بوده.

ابومنصور موفق بن علی هروی

به عقیدهٔ Gurter Flugel (مؤلف فهرست نسخ عربی وفارسی وترکی کتابخانهٔ دولتی ویانا (۱) ابن حکیم هروی در زمان منصور بن نوح (۳۵۰-۳۶۵) زندگی میکرد. از طرز زندگی او هیچ اطلاعی در دست نیست. یگانه چیزیکه اورا برای ما معرفی میدارد کتاب الابنیه عن حقایق الادویه است که بنا به عقیدهٔ بعضی مستشرقین بنام منصور بن نوح سامانی نوشته، دستاویزیکه مدعیان فوق دارند این جملهٔ مؤلف است «... تا آن هنگام که حاصل آمدم حضرة عالی مولانا الامیر السید المؤید المنصور ادام الله علوه....»

مولف نام همهٔ داروهائی که تا آن هنگام میشناختند در کتاب آورده سبك تحریر او بسیار ساده و روان و از نثرهای دورهٔ سامانی است. اینك مختصری از نمونهٔ نبشتهٔ حکیم در اینجا نقل می شود.. «حکیمان روم می گویند که بعضی دارو یا غذا گرمست اندر درجهٔ اول وخشکست اندر درجهٔ دوم واندرین، ایشان بغلط افتاده اند و حکیمان هند برصواب اند و من راه حکیمان هند گرفته ام از آن جهة که دارو آنجا بیشترست وعقاقیر آنجا تیزترو خوشتر و همت آن مردمان باستقصاء اندر حکمت بالغ ترست، و دیگر هرچ اندرین شش اقلیم یابند از دارو واز غذا همه به آن یك اقلیم موجود است جز سه چیز و آن سه چیز را بدل بجا هست از آن نیکوتر بفعل وقوت ازآن نافع تر، از آن سه یکی گل مختومست وبدل آن گل کشتگی است، دوم روغن بلسانست وبدل وی روغن کافیست، سیم عود القلبت است وبدل او سنگ بنارس است....» (۲)

---

(۱) سبك شناسی ج۲ ص ۲۷-۲۶.
(۲) » » » »

ابوالمؤید بلخی مورخ و نویسنده مشهور و شاعر توانای این دوره است که در قرن چهارم میزیسته شهرت وی بیشتر از لحاظ تألیفات قیمتداری است که برشتهٔ تحریر آورده.

ابوالمؤید در اثر تشویق شاهان سامانی به نوشتن داستانهای پهلوانی و اخبار جهاندان آریایی قدیم شروع کرد و شاهنامهٔ مفصل گرد آورد [در آغاز کتاب تصریح شده که مؤلف آنرا بنام ابوالقاسم نوح بن منصور نوشته(۱)] که آنرا شاهنامه بزرگ خوانده‌اند از مؤلفات نثری او علاوه بر شاهنامه، گرشاسپنامه و عجایب البلدان را میدانند(۲) مؤلف تاریخ سیستان در چند جا از ابوالمؤید و تألیفات او یاد کرده و جسته جسته اخبار را از آنها نقل میکند مثلاً درصفحهٔ ۱٤ آن کتاب روایتی از عجایب بدینگونه دیده میشود «بوالمؤید بلخی و بشر مقسم اندر کتاب عجایب بر و بحر گویند که اندر سیستان عجایبهای بو دست که بهیچ جای چنان نیست. یکی آنست که یکی چشمه از قراه از کوه همی برآمد و بهوا اندر دوازده فرسنگ همی بشد و آنجا بیکی شارستان همی فرود آمد و باز از شارستان همی بیرون شد و چهار فرسنگ کشت زار آن بود و اکنون هر دو جایگاه پدیدار است، آنجا که چشمه می برآمد، و شارستان، و کشت زار، آن چشمه را افراسیاب پس از آنکه بسیار جهد کرد و قیارست بست تا دو کوه ک خرد اندر آن ساختند چون تمام شد هر دو را بکشت و دخمهٔ ایشان اکنون برابر آن چشمهٔ بسته پیدا است.»

از آثار نظمی ابوالمؤید منظومهٔ یوسف وزلیخا را می شمارند و دلیل براین مدعا تذکاری است که درمقدمهٔ بعضی از نسخ یوسف وزلیخا از او بعمل آمده ا

---

(۱) سبک شناسی ص ۱۹ ج ۲

(۲) » » ص ۱۸ ج ۲

یکی بو المؤید که از بلخ بود　　بدانش همی خویشتن راستود

نخست او بدین در سخن بافتست　　بگفتست چون باد دریافتست

نمونهٔ کلام او که در تذکره ها و کتب لغت ثبت شده :

نبیذی که بشناسی از آفتاب　　چو با آفتابش کنی مقترن

چنان تابد از جام گویی که هست　　عقیق یمن در سهیل یمن

* * *

صفرای مرا سود ندارد ملکا　　در دسر من کجا شناسد علکا

سوگند خورم بهر چه هستم ملکا　　کز عشق تو بگداخته‌ام چون کلکا

مسعودی مروزی بنا به شهادت مطهر بن طاهر المقدسی در کتاب البدا والتاریخ و ثعالبی در کتاب غرر اخبار الملوک الفرس (۱)

مسعودی یکی از شعرای داستان‌سرای خراسان است که به نظم روایات تاریخی وحماسی پرداخته و شاهنامه‌ای پدید آورده بوده که مورد استقبال خراسانیان وطن‌پرست قرار گرفته بود. از زندگانی مسعودی اطلاع دقیق در دست نیست. اما از روی ابیات قلیلی که ازوی باقیمانده میتوان حدس زد که شاعر در اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم میزیسته، این لانه از عدم انسجام و استعمال الفاظ خشن شاعر بخوبی پیدا ست. از منظومه او آنچه مقدسی ذکر کرده این است :

نخستین کیومرث آمد بشاهی　　گرفتش بگیتی درون پیش گاهی

چو سی سالی به گیتی پادشاه بود　　کی فرمانش بهر جایی روا بود

---

(۱) باستناد سبک‌شناسی ص ٤ ج ٢

رود کی

با ظهور رودکی در اوایل قرن چهارم ستاره درخشانی در آسمان ادب طلوع کرد. این گوینده بزرگوار دورهٔ آل سامان با سخنان آبدار و پر لطف خود جهانی را پر آوازه کرده و صیت شهرت و عظمتش در فراخنای وسیعیکه بنام خراسان یاد میشد پیچیده بود.

سلاله سامان هرچنداز لحاظ مملکت داری وجهانبانی کارنامه های درخشانی دارند که تاریخ آنرا ازیاد نخوهد برد معهذا باید یقین داشته باشیم که یك حصه بزرگ شهرت آن خانوادهٔ کریم با نام رودکی در خاطره ها جا بگزین گشته.

ابوعبدالله (۱) جعفر بن محمد بن حکیم رودکی دراواسط قرن سوم در قریه بنج رودك بدنیا آمده از خرد سالی ذکی وتیزفهم بوده واز هشت سالگی بگفتن شعر پرداخته (۲) وضمنا درموسیقی هم دستی پیدا کرد.

دیری نگذشت که بواسطه این دوهنر محبوب بدر دلهای مردم راه یافته وبلندآوازه گردید و کارش تا حدی بالا گرفت که در زمرهٔ ندیمان پادشاه درآمد. رودکی را برای تجلیل ازمقام منیعش سلطان شاعران ومقدم همه شاعران توصیف کرده اند. باید دانست که تا آغاز قرن چهارم شاعری همپایه وی درخراسان ظهور نکرده بود وبعداز آنهم هر قدر سخنور پدید آمد رودکی راپیشرو خوددید وبه تبعیت او گرایید.

خوشبختانه شاعرما به آستان مرحمت شاهی ما نند نصر بن احمد که شیفته ودلداده فرهنگ وادب بود راه یافت. هنرنمایی های شاعر درموسیقی وشعر تاحدی برشاه تاثیر کرد که اورا در جمله ندمای خود پذیرفت. عنایت های مخصوص وزیرادب پرور (ابوالفضل بلعمی) نیز در پرورش وانکشاف هنر شاعر بی تاثیر نبود. این وزیر نامی ومعروف عقیده داشت که رودکی را درعرب وعجم نظیری نیست.

---

(۱) یکعده از تذکره نگاران ابوالحسن هم نوشته اند.
(۲) لباب الالباب عوفی ج ۲ ص ۶—۷

ابو جعفر احمد بن محمد بن خلف امیر سیستان نیز با رودکی میانه‌ای داشته و در برابر یک قصیده صله چهل هزار درم بدو ارزانی داشت. در پرتو عنایت شاه و وزیر و امیر شاعر زندگی بسیار مرفه و بلند بالائی داشته و توانسته با سعهٔ عیش و اطمینان خاطر به انشاد اشعار بشکل قصیده و غزل و رباعی و مثنوی و غیره که بعضی آن را خودش بمیان آورده بپردازد. اندازهٔ ابیات او را صد هزار و بعضاً هم ۱۳۰۰۰۰۰ بیت میدانند.
جوانی رودکی با وجد و سرور زایدالوصفی میگذرد و شاعر پیوسته اشعار نغز و غزلهای پرنشاط آور می‌سراید. ضمن سخنگوئی از عشق و درد و می و ساقی برحسب وظیفه‌ایکه از جانب شاه و وزیر گرانمایه‌اش برودکی سپرده شده بود کلیله و دمنه یا حکایت بیدپای هندی را برشتهٔ نظم در می کشد.
زندگانی آمیخته با تنعم و آسایش خاطر، شاعر استعداد را موقع داد تا در اقسام مختلف شعر قریحه آزمائی کند و چنان پخته و متین سخن گوید که مورد اقبال معاصران و سرمشق آیندگان گردد.
موضوع اشعار رودکی عبارت از مدح، هجو، هزل، رثا، وغیره است وصف قابل بیان در سبک وی همانا تعریف از طبیعت بوضع محسوس آنست متأسفانه حصهٔ معتنابه اشعار رودکی از میان رفته و قلیلی که باقیست معرف روح آزاده و سبک عالی او میباشد.

رودکی در آخر عمر نابینا گشته و درسال ۳۲۹ رخت ازجهان بربست از اشعار اوست:

زمانه پندی آزادوار داد مرا — زمانه راچو نکو بنگری همه پنداست
بروز نیک کسان گفت تا تو غم نخوری — بسا کسا که بروز تو آرزومنداست

* * *

نگارینا شنیده‌ستم که گاه محنت و راحت
سه پیراهن سلب بوده است یوسف را بعمر اندر
یکی از کید شد پرخون دوم شد چاك از تهمت
سوم یعقوب را از بوش روشن گشت چشم تر

زخم ماند بدان اول دلم ماند بدان ثانی
نصیب من شود در وصل آن پیراهن دیگر را

* * *

شاد زی با سیاه چشمان شاد — که جهان نیست جز فسانه و باد
ز آمده شادمان بباید بود — وز گذشته نکرد باید یاد
من و آن جعدموی غالیه بوی — من و آن ماه روی حور نژاد
نیکبخت آن کسی که داد و بخورد — شوربخت آنکه او نخورد و نداد
باد و ابرست این جهان افسوس — باده پیش آر هر چه باد اباد

ابوالحسن شهید بلخی از حکمای بزرگ و متکلمین نامی و شاعر استاد معاصر رودکی یکی ابوالحسن بن حسین جهودانکی است. وی از پدری عالم در نیمه دوم سدهٔ سوم هجری در بلخ بدنیا آمد. از زندگی خصوصی شهید اطلاع مبسوطی در دست نیست همینقدر فهمیده می‌شود که در تحصیل علوم صاحب استعداد ارثی بوده و شاید رغبت پدر عالیمقامش در طریق علم اورا راهنما شده باشد، علاوتاً ارتباط (۱) شهید با هموطن بزرگوارش ابوزید احمد بن سهل عالم معروف آندوره خالی از تاثیر نبوده. شهید با رودکی استاد مسلم شعر و ادب آن زمان نیز دوستی و ارتباط داشته و مورد ستایش و اعتقاد او بوده است چنانچه رودکی ابیاتی در وصف او پرداخته و مرثیه بی مانندی در وفاتش انشاد کرده است.

مناظرات شهید با رازی فیلسوف و طبیب مشهور آن عهد زبانزد عموم نویسندگان تاریخ است گویند که شهید در مسائل علم الهی، معاد، سکون و حرکت و لذت نقضی بر رازی نوشته بوده. نظریهٔ شهید دربارهٔ لذت چنین نقل شده: «نخستین فضیلت لذات نفسانی بر لذات جسمانی دوام و اتصال آنهاست زیرا لذات نفس در نتیجهٔ مسرتی که او با وجود مطلوب خود مانند حکمت

(۱) معجم الادباء، ص ۶۸ ج ۳

وعلم بدست می‌آورد؛ وبه‌سبب ابقائی که بفضیلت آن بر امور دیگر دارد دایم ومتصل است وسیری نمیشود وانقطاع نمی‌پذیرد. اما لذت بدن بستگی بر جود قوت حاسه دارد وبه همین سبب منقضی‌وزایل است وبسرعت تبدل واستحاله می‌پذیرد. دومین فضیلت لذت نفسانی بر لذت جسمانی وجود نهایت وغایت برای آنست بدین معنی که چون نفس در تکاپوی وصول به مطلوب خود بر آمد همینکه بدان رسید سعی او پایان می‌پذیرد وعملش به انجام میرسد واز شغل خود فراغت حاصل میکند اما بدن هر گاه آرزوی محسوس خود را یافت ازان بهره برمیگیرد وباز صاحب او بحالتی که بود باز میگردد از اینروی حرکت آن دایم وحاجت آن همیشگی است.

سومین وجه برتری لذت نفسانی بر جسمانی قوت وازدیاد آنست زیرا نفس چون بر فضیلتی از فضایل دست یافت ویا لذتی از لذات نفسانی را حاصل کرد بوسیلهٔ آن نیرومندتر میگردد و بر آن می‌شود که بسر نظیر آن دست یابد ولذتی را که بالاتر از آنست بر آن بیفزاید اما بدن چون بلذت محسوسی رسید برقوت خویش میافزاید تا بنظیر آن برسد لیکن آنچه بدان میرسد برتر از لذت نخستین نیست بلکه در جنس ضعیف تروپست تر است. فضیلت چهارم لذت نفسانی کمال آنست یعنی هرچه نفس بیشتر بلذات خود نایل شود بیشتر بکمال طبع انسانی نزدیک میگردد ولی بدن هرچه بیشتر در لذت جسمانی منغمر ومنهمک شود برقوت بهیمی که در انسان موجوداست بیشتر افزوده میگردد واورا از کمال طبع انسانی وشرایط آدمیت دورتر میسازد » (۱)

شهید همچنانکه در نزد همه معاصران مقام وهنر لائق شایسته داشت ، گویندگان بعداز وی نیز اورا ستایش کرده ودر ردیف رودکی قرار داده اند ، ازطرز تعریفیکه شعرای ما بعد از شعر شهید کرده اند معلوم میشود که غزلهای شهید مورد دلچسپی مردم واقع شده و ازآن

(۱) تاریخ ادبیات در ایران ص ۳۵٤ ــ ۳۵۵

اقبال نیك کرده‌اند . خاقانی شاعر شروان چنین میگوید :

گرچه بدست پیش ازاین در عرب و عجم روان

شعر شهید و رودکی نظم لبید و بحتری

شهید همچنانیکه درزبان دری غزلهای نرمی سرود قدرت گویایی درزبان عرب نیز داشت واشعاری ازوی نقل کرده‌اند. فرخی سیستانی از حسن خط شهید تعریف کرده:

خط نویسد که بشناسند ازخط شهید شعر گوید که بشناسند ازشعر جریر

ابن النديم شهید راصاحب تالیفاتی میداند (۱)

شهید امیرنصر بن احمد وابوعبدالله محمد بن احمد جیهانی وزیررا مدح گفته وباری هم در جغانیان بخدمت ابوعلی محتاج از سرداران لشکری سامانیان رسیده وفات وی درسال ۳۲۵ اتفاق افتاد واین مرثیه را رودکی در باره‌اش گفت :

کاروان شهید رفت از پیش زان ما رفته گیر و می اندیش

ازشمار دو چشم یك تن کم وز شمار خرد هزاران بیش

نمونهٔ اشعار شهید:

دانش و خواسته است نرگس و گل که بیك جای نشکفند بهم

هرکرا دانش است خواسته نیست وانکه راخواسته است دانش کم

• • •

دانشا چون دریغم آیی از آنك بی بهایی و لیك از تو بهاست

بادب را ادب سپاه بس است بی ادب با هزار کس تنهاست

بیتو از خواسته مبادم گنج همچنین زار وار با تو رواست

• • •

دردا که ازین زمانهٔ غم پرورد حیفا که درین بادیهٔ عمر نورد

هر روز فراق دوستی باید دید هر لحظه وداع همدمی باید کرد

---

(۱) الفهرست ص ۴۱۸

هزار جان تو سوز کنند و صعب سوز کنندی — که هر گراز تو نگردم که بشنوم پندی
دهند پندم من هیچ پند نپذیرم — که پند سود ندارد بجای سوگندی
شنیده‌ام که بهشت آنکسی تواند یافت — که آرزو برساند با رزو مندی
هزار کبک ندارد دل یکی شاهین — هزار بنده ندارد دل خداوندی
ترا اگر ملک چینیان بدیدی روی — نماز بردی و دینار بر پراکندی
ترا اگر ملک هندوان بدیدی موی — سجود کردی و بتخانه‌هاش بر کندی
بمنجنیق عذاب اندرم چو ابراهیم — با آتش حسرا تم فگنند خواهندی
ترا سلامت باد ای گل بهار و بهشت — که سوی قبله رویت نماز خوانندی

رابعهٔ بلخی

اولین بانوی سخن سرا در ادب دری است که شهرت آفاقی دارد، در سرودن اشعار نغز و لطیف نسبت به بسا از مردان روز گار پیشی جسته ، کلامش در حد اعتدال وخالی از هر گونه حشوو زوائد است. تشبیهات عالی و نزدیک بفهم دارد. شاعرهٔ ما غنچه های معنی را با به کار بستن کلیم ک های تر و تازه لفظ چنان آراسته که خواننده را مست و مدهوش می سازد. جامی در نفحات الانس خویش با ستفاد ابوسعید ابوالخیر اورا اززنان زاهد وصوفی خوانده میگوید «دختر کعب عاشق بود برغلامی اما عشق او از قبیل عشق های مجازی نبود» (ص ٥٦٤) گویند رابعه قزداری بلخی در ادب عرب نیز چیره بوده و شعر میسروده. اینک چند شعر نغز او را برای نمایاندن قوت کلامش در اینجا اختیار میکنیم :

فشاند از سوسن و گل سیم و زر باد — زهی بادی که رحمت باد بر باد
بداد از نقش آزر صد نشان آب — نمود از سحر مانی صد اثر باد
مثال چشم آدم شد مگر ابر — دلیل لطف عیسی شد مگر باد
که در بارید هر دم در چمن ابر — که جان افزود خوش خوش در شجر باد
اگر دیوانه ابر آمد چرا پس — کند عرضه صبوحی جام زر باد
گل خوشبوی ترسم آورد رنگ — از این غماز صبح پرده در باد
برای چشم هر نا اهل گو بی — عروس باغ را شد جلوه گر باد

عجب چون صبح خوشتر میبرد خواب؟ — چرا افگند گل را درسپهر باد

* * *

زبس گل که در باغ ماوی گرفت — چمن رنگ ارتنگ مانی گرفت
مگر چشم مجنون بابر اندر است — که گل رنگ رخسار لیلی گرفت
همی ماند اندر عقیقین قدح — سرشکی که در لاله ماوی گرفت
سر نرگس تازه از زر و سیم — نشان سر تاج کسری گرفت
چو رهبان شد اندر لباس کبود — بنفشه مگر دین ترسی گرفت

* * *

مرا بعشق همی محتمل کنی بحیل — چه حجت آری پیش خدای عزوجل
بعشقت اندر عاصی همی نیارم شد — بدینم اندر طاغی همی شوم بمثل
نعیم بی تو نخواهم جحیم با تو رواست — که بی تو شکر زهرست و با تو زهر عسل
بروی نیکو تکیه مکن که تا یکچند — بسنبل اندر پنهان کنند نجم زحل
هر آینه‌نه دروغست آنچه گفت حکیم — فمن تکبر یوما فبعد عز ذل

* * *

کاشک تنم باز یافتی خبر دل — کاشک دلم باز یافتی خبر تن
کاشک من از تو برستمی بسلامت — ای فسوسا کجا توانم رستن

فرا لاوی

این شاعر را همپایهٔ شهید میدانند اما از طرز بیان رودکی معلوم می شود که در مرتبهٔ پایانتر از شهید و بالاتر از دیگران قرار داشته. گفتهٔ رودکی دربارهٔ او چنین است

شاعر شهید و شهرهٔ فرالاوی — وین دیگران بجمله همه راوی

نمونهٔ کلام فرالاوی:

جودی چنان رفیع ارکان — عمان چنان شگرف مایه
از کبر بسه و آه آتشینم — که هی پره است و که پایه

ابو شعیب هروی

ابو شعیب صالح بن محمد هروی از شعرای متقدم آل سامان است گویند زمان رودکی را در یافته وی در اشعار خود تشبیهات زیاد بکار می برده. ازوست:

دوزخی کیشی بهشتی روی وقد — آهو چشمی حلقه زلفی لاله‌خد
سلسله جعدی بنفشه عارضی — کشی سیاوش اندرو برو بزجد
لب چنان کز خامهٔ نقاش چین — بر چکد از سیم بر شنگرف مد
گر ببخشد حسن خود بر زنگیان — ترك را بیشك ز زنگ آید حسد
بیضی آن تارك ابریشمین — بسته بر تارك ز ابریشم عقد
از فروسو کنج و از بر سو بهشت — سوزنی سیمین میان هر دو حد

بوشکور بلخی از شعرای متفکر این دوره است. اسم او را هیچ کدام از تذکره نگاران ثبت نکرده اند اما کنیهٔ او را باتفاق بوشکور نوشته اند. مولد او مسلماً بلخ است چه او را بدان شهر نسبت داده اند. بوشکور منظومات خود را بیشتر در قالب مثنوی پرداخته ودر بحور مختلف سخن گفته. از ساخته های او یکی آفرین نامه است که ظاهراً به سال ۳۳۳ شروع ودر سال ۳۳۶ تمام کرده. بعضی ابیات پراکنده را که معلوم میشود جزیی از قطعات و قصاید است ، باو نسبت میدهند.

از مثنوی آفرین نامه ابیات زیر اختیار می شود، طرز فکر آن گویندهٔ حکیم مشرب از لابلای آن آشکار است :

خردمند گوید خرد پادشاست — که برخاص وبر عام فرمانرواست
خرد را تن آدمی لشکر است — همه شهوت و آرزو چاکر است
کسی کو بدانش برد روزگار — ازو باز ماند نه آموزگار
جهان را بدانش توان یافتن — بدانش توان رستن و بافتن

• • •

سخن گرچه باشد گرانمایه تر — فرومایه گردد ز کم‌مایه تر
سخن کز دهان بزرگان رود — چو نیکی بود داستانی بود
نگین بدخشی بر انگشتری — ز کمتر بهاتر خرد مشتری
و از انگشت شاهان سفالین نگین — بدخشانی آید بچشم کهین

سخن کاندرو سود نه جز زیان ‌‌‌‌‌ نباید که رانده شود بر زبان
شنیدم که باشد زبان سخن ‌‌‌‌‌ چو الماس بران و تیغ کهن
سخن بشکند منبر و دار را ‌‌‌‌‌ ز سوراخ بیرون کشد مار را
سخن زهر و پا زهر و گرمست و سرد ‌‌‌‌‌ سخن تلخ و شیرین و درمان و درد
سخن کز دهان ناهمایون جهد ‌‌‌‌‌ چو ماریست کز خانه بیرون جهد
نگه دار خود را ازو چون سزد ‌‌‌‌‌ که نزدیك تر را سبك تر گزد

* * *

بدشمن برت استواری مباد ‌‌‌‌‌ که دشمن درختی است تلخ از نهاد
درختی که تلخش بود گوهرا ‌‌‌‌‌ اگر چرب و شرین دهی مر ورا
همان میوهٔ تلخت آرد پدید ‌‌‌‌‌ ازو چرب وشرین نخواهی مزید
ز دشمن گر ایدون که یابی شکر ‌‌‌‌‌ گمان بر که زهرست هرگز مخور

* * *

از قطعات پراکندهٔ منسوب به بوشکور:

از دور بدیدار تو اندر نگرستم ‌‌‌‌‌ مجروح شد آن چهرهٔ پر حسن ملاحت
ازغمزهٔ تو خسته شد آزرده دل من ‌‌‌‌‌ وین حکم قضائیست جراحت بجراحت

* * *

جان را سه گفت هر کس وزی من یکیست جان
ور جان کسست باز چه بر سر نهد روان
جان و روان یکیست بنزدیك فیلسوف
ورچه ز راه دو آید روان و جان

معروفی بلخی اسمش محمد بن حسن و کنیه اش ابو عبد الله متخلص به معروفی از شعرای دورهٔ ابو الفوارس امیر رشید عبد الملك بن نوح (۳۴۳ـ۳۵۰) بوده واورا مدح گفته. از زندگانی او اطلاع درستی دردست نیست. غزلات غذائی دل آنگیز سروده. اینك نمونه کلام او:

دوست باقامت چون سرو بمن بسر بگذشت
تازه گشتم چو گل و تازه شد آن مهر قدیم

* * *

این دل مسکین من اسیر هوا شد
پیش هزاران هزار گونه بلا شد

جادو گی بند کرد و حیلت برما
بندش برما برفت و حیله رواشد

حکم قضا بود و بس قضا بدلم بر
محکم از آن شد که یار قضا شد

هرچه بگویم ز من نگر که نگیری
عقل جدا شد ز من که یار جدا شد

ابو العباس ربیجنی اسمش فضل و کنیه اش ابو العباس و منسوب به ربنجن است وی از شعرای دوره نصر بن احمد (۳۰۱ـ ۳۳۱) بوده و در مرگ امیر نصر مرثیتی بغایت متین واستادانه دارد که مورد پسند فرخی سیستانی قرار گرفته و دو سه بیت آنرا تضمین کرده است . از اینقرار :

. . . .

سخت خوب آید این دو بیت مرا | که شنیدم ز شاعر استاد
«پادشاهی گذشت پاک نژاد | پادشاهی اشست فرخ زاد»
«زان گذشته جهانیان غمگین | زین اشسته جهانیان دلشاد»

ابوزراعه معمری از شاعرانیست که محققاً بعد از رودکی بمیدان آمده . این همان گوینده است که خود را همپایه رودکی دانسته و الحق سخنان نغز دارد . از اشعار اوست :

هر آنکسی که نباشد ز اخترش اقبال   بود همه هنر او بخلق نا مقبول

شجاعتش همه دیوانگی فصاحت حشو   سخا گزاف و کریمی فساد و فضل فضول

* * *

جهان شناخته گشتم بروزگار دراز   نیاز و ناز بدیدم درا بن نشیب و فراز

ندیدم از پس دین هیچ بهتر از هستی   چنانکه نیست پس از کافری بتر ز نیاز

ابو عبدالله محمد بن صالح مروزی از شعرای مقدم
ولوالجی
آل سامان است که مورد تمجید تذکره نویسان
وبعضا شعرای دیگر قرار گرفته .

بعضی او را همان لوایحی که منوچهری در این بیت یاد کرده دانسته اند،

از حکیمان خراسان کو شهید و رودکی
بو شکور بلخی و بو الفتح بستی هکذی
بو العلا و بو العباس و بو سلیك و بو المثل
آنکه آمد از نوایح آنکه آمد از هری

از اشعار نغز و لطیف اوست:

سیم دندانك و بس دانك و خندانك و شوخ
که جهان آنك بر ما لب او زندان کرد
لب او بین گویی که کسی زیر عقیق
بامیان دو گل اندر ، شکری پنهان کرد

* * *

جعد بر سیمین بیشانیش گوئی که مگر
لشکر زنگ همی غارت بغداد کند
وان سیه زلف بر آن عارض گوئی که همی
بپر زاغ کسی آتش را باد کند

لوکری از معاصران امیررضی ابوالقاسم نوح بن منصور (۳۶۵–۳۸۷) است. نام وی علی بن محمد و کنیه اش ابوالحسن و منسوب به لوکر است در قصیده و غزل ید طولایی داشت. ابوالحسن عبیدالله بن احمد عتبی وزیر نوح ثانی را مدح کرده است.
از اشعار اوست:

ساقی بده آن کلگون قرقف را — تا با قفه از آتش کژ نف را
از دیك امیر نوح بن منصور — بر کوشك بر این شعر مردف را (۱)

• • •

زعنبر زره دارد او بر سمن — زسنبل گره دارد او بر قمر
چو بر داشت جوزا کمر که اگر — بجست و ببست از فلاخن کمر
برون برد از چشم سودای خواب — درآورد در دل هوای سفر
بتابید سخت و بپیچید سخت — بگرد کمرگاه دستار سر
شتابان بیامد سوی کوهسار — باهستگی کرد هر سو نظر
بر آورد از آن وهم پیکر میان — یکی زرد گوپای تاجاور
نه بلبل ز بلبل بدستان فزون — نه طوطی ز طوطی سخنگوی تر
ز بسد به زرینه اسی در دمید — بیارسال ای دادم را کدر
برخ بر زد آن زلف عنبر فراش — بنی بر زد انگشت وقت سحر
همی گفت درنی که ای لوکری — غم خدمت شاه خوردی مخور

آغجی اسمش علی بن الیاس و یکی از امرای دربار سامانی بود. کنیه اش ابوالحسن است. شهرت وی به آغاچی یا آغجی (حاجب) از لحاظ وظیفه ای بوده که در دربار داشته از اوست:

---

(۱) تاریخ ادبیات دکتر صفا ص ۳۸۱

دو چشم عبرتم از قدرت تو چند فراز
دو گوش فکرت من چند سال‌ها نده زپند

گناه چند کنم چند عهد تو شکنم
بزرگواری تو چند واین وفای توچند

کنون خدایا عاصیت با گناه گران
سوی تو آمد وامید واز خلق بکند

نه محنتی و نه دردی نه سختی است براو
که‌روز کارچو شهدست وزاند کالی قند

ولیک آلله خداوند چون تویافت کریم
ازو بنعمت بسیار کی شود خرسند

* * *

ای آنکه نداری خبری از هنر من
خواهی که بدانی که بیم نعمت پرورد

اسپ آرو کمند آرو کتاب آرو کمان آر
شعرو قلم وبربط و شطرنج ومی ونرد

* * *

بهوا در نگر که اشکر برف — چون کند اندروهمی پرواز
راست همچون کبوتران سفید — راه گم کرده‌گان زهیبت باز

دقیقی بلخی — شاعر بزرگ اوا خرساما نیان همان کسی که به امرامیر رضی ابوالقاسم نوح بن منصور(۳۶۵ـ۳۸۷) به نظم شاهنامه پرداخت وسنت دیرین آریایی را ازنو زنده ساخت ودر حقیقت پیشرو استاد طوس گردید.

اسمش محمد بن احمد و کنیه‌اش ابومنصور و تخلص شعری وی دقیقی است.
در بارهٔ تخلص شاعر تذکره نویسان تعبیر های مختلف نوشته اند
محمد عوفی صاحب لباب الالباب معتقد است که اورا به سبب دقت معانی ورقت
الفاظ دقیقی گفتند. اما جمعی این مناسبت را بعیدالوقوع دانسته و میگویند
ابو منصور محمد بن احمد دراوایل جوانی شاعری پیشه کرد و هنوز
جوان بوده که شاعری نامور واستاد گردیده است. بگفته فردوسی :

جوانی بیامد گشاده زبان	سخن گفتن خوب و طبع روان

ازینرو ان عهد اول جوانی اورا که درهمان وقت شاعری پیشه داشته بدون
تخلص شعری قبول کرد. طوریکه معمول است شاعر خودش شاید بمناسبتی
کلمهٔ دقیقی را تخلص خویش اختیار کرده و نام مسلم شعری وی گردیده است
درحصهٔ مولداو هم اختلافاتی موجود است بعضی طوسی و برخی بخارایی
وسمرقندی اش میگویند اما اکثر نویسندگان به بلخی بودنش ایقان دارند
ازشعارش پیداست که اشتیاق فراوانی به زادگاه خود دارد و آنرا بلخ
گزین خوانده و از نوبهار آن به حرارت سخن میگوید.
دقیقی با اسلوب شیرین و متین سخن رانده. قصاید و قطعات و غزلهای لطیف
او طرفداران زیاد دارد. شعرای بزرگ دیگر به وی احترام گزارده اند
و بعضاً قطعات اورا استقبال نموده اند.

گر نیستم بطبع دقیقی و فرخی	هستم کنون مقدمهٔ کاروان خویش

ادیب صابر

دقیقی تغزلات بدیع و مدایح عالی و مضامین بکر و او صاف ساده و طبیعی
را با مهارت خاصی در گفته های خود منعکس ساخته ورنگ جاودانی
به آنها بخشیده است. قطعه زیر که در نوع خود درادب دری ممتاز و تا
کنون با بن قوت ورسایی و بر مغزی نظیر آن سروده نشده ازدقیقی است :

ز دو چیز گیرند مر مملکت را — یکی زعفرانی یکی پرنیانی
یکی زر نام ملک بر نبشته — دگر آهن آبداده یمانی
که را بویه وصلت ملک خیزد — یکی جنبشی بایدش آسمانی
زبانی سخنگوی ودستی گشاده — دلی همش کینه همش مهربانی
که ملکت شکاریست کورا نگیرد — عقاب پرنده نه شیر ژیانی
دو چیز است کورا به بند اندر آرد — یکی تیغ هندی دگر زر کانی
به شمشیر باید گرفتن مر او را — بدینار بستنش پای ار توانی
که را تخت و شمشیر و دینار باشد — ابا یدش تن سرو و پشت کیانی
خرد باید آنجا و جود و شجاعت — فلک مملکت کی دهد رایگانی

همچنانکه استاد خود او عادارد ، واقعاً قصاید مدحیه دارد و نقد دیگر بخشیده وتن عریان آنرا طیلسان پوشانیده :

مدیح تا به بر من رسید عریان بود — زفر وزینت من یافت طیلسان و ازار

از آثار دقیقی غیر از اشعار پراکنده ای که در کتب تذکره و تاریخ ولغت باقی است هزار بیت [تعداد اصلی ابیات شاهنامه اورا از سه الی بیست هزار نوشته اند] رزمی اوست که فردوسی آنرا در شاهنامه اختیار کرده و به اقتفای او به بحر تقارب نظم کرده .

دقیقی به تاریخ مملکت خود سخت علاقمند بود . و به دین زردشتی احترام میگذاشت سخنان سر گشاده وی را درباره زردشت و کتاب اوزند دلیل بر تمایل او به دین زردشتی و آبائی اش میدانند :

یکی زردشت وارم آرزوست — که پیشت زند را برخوانم از بر

دقیقی پادشاهان سامانی و نیز امرای چغانی تابع سامانی را مدح گفته ــ ازجمله ممدوحان او یکی امیر سدید ابو صالح منصور بن نوح (۳۵۰ــ۳۶۵) سامانی است . دیگر امیر رضی ابوالقاسم نوح بن منصور (۳۶۵ــ۳۸۷) ظاهراً در

زمان امیررضی و به امر او به نظم شاهنامه شروع کرد، و نیز از جمله ممدوحان او ابوالمظفر احمد بن محمد چغانی است که فرخی آنرا متذکر شد.

تا طراز نده مدیح تو دقیقی درگذشت

ز آفرین تو دل آکنده چنان کز دانه نار

تا بوقت این زمانه مرورا مدت نماند

زین سبب گر بنگری زامروز تا روز شمار

هر نباتی کز سر گور دقیقی بر دمد

گر بپرسی ز آفرین تو سخن گوید هزار

واقعهٔ مرگ دلخراش اورا که درجوانی واقع شده در حدود ۳۶۷ تا ۳۷۰(۱) مبدا نند و اضافه میکنند که بدست غلامی کشته شد.

از ابیات گشتاسب نامهٔ دقیقی:

چو گشتاسب را داد لهراسب تخت	فرود آمد از تخت و بر بست رخت
ببلخ گزین شد بدان نوبهار	که یزدان پرستان بدان روزگار
مر آن خانه را داشتندی چنان	که مر مکه را تازیان این زمان
بدان خانه شد شاه یزدان پرست	فرود آمد آنجا و هیکل(۲) ببست
نشست اندر آن خانه با فرین	پرستش همی کرد رخ بر زمین
خدا را پرستیدن آغاز کرد	در داد و دانش بدو باز کرد
به بست آن در با فرین خانه را	نهشت اندر آن خانه بیگانه را
بپوشید جامهٔ پرستش پلاس	خرد را براین گونه باید سپاس
بیفکند یاره(۳) فرو هشت موی	سوی داور داد کرد روی
همی بود سی سال پیشش بپای	بدینسان پرستید باید خدای

(۱) سخن و سخنوران ص ۱۰۵ ج ۱ (۲) تعویذ (۳) گلوبند ودستبند

بیا بش همی گرد خورشید را　　چنان چو انکه بد راه جمشید را
ز روز گذشته شب لیا مدار　　همی جست آمیزش کردگار

قصیده درمدح ابوالمظفر چغانی :

بر بچهر ه بستی عیار و دلبر　　انکاری سرو قد و ماه منظر
سیه چشمی که تا رویش بدیدم　　سرشکم خون شدست و بر مشجر
اگر نه دل همی خواهی سپردن　　بدان مژ گان زهر آلود منکر
و گر نه بر بلا خواهی گذشتن　　بر آتش بگذرو بر درش مگذر
بسان آتش تیز است عشقش　　چنان چون دورخش همرنگ آذر
بسان سرو و سیمنست قدش　　و لیکن بر سرش ماه منور
فریش آن روی زیبا رنگ چینی　　که اشک آرد برو گلبرگ تر بر
فریش آن لب که تا ایدر نیامد　　ز خلد آیین بوسه لیا مدا پدر
از آن شکر لبانست اینکه دایم　　گداز انم چو اندر آب شکر
از آن لاغر میانست اینکه عشقم　　چنین فربی شدست و صبر لاغر
بچهر ه یوسف دیگر و لیکن　　بهجر انش منم یعقوب دیگر
اگر بنگر چنو پیکر نگارد　　مریزاد آن خجسته دست بتگر
و اگر آزر چنو دانست کردن　　درود از جان من بر جان آذر
صنو بر دیدم و هرگز ندیدم　　درخت سیم کش بر سر صنوبر
مرا گویدز چندین شعر شاهان　　و چندین عاشقانه شعر دلبر
کم از شعری که سوی ما فرستی　　نه ام اندر خور گفتار وزدر
مگر خود شعر بر من بر نزیبد　　مگر خود نیستم ای دوست درخور
چرا تو بسیم باری مدیحی　　ز میر ننامداران شاه مهتر
بمن ده تا بدارم یادگاری　　بپسردۀ چشم بتو بسم بسه عنبر
بحلقۀ ز لفك خویشش ببندم　　چو تعویذی فرو آویزم از بر

چو نام آن نگار آمد بگوشم — فرو باریدم از چشم آب احمر

فراقم سوزنی شد پیشم اندر — خیالی دیدمش مکروه و منکر

بترسیدم که تا گاهان کنارم — تهی گرداند از بستان عنبر

چو از من بگسلد کی بینمش باز — کی آید این گذشته رنج را بر

فرو بارید زابر دیدگانم — بر آن خورشید کش بالا صنوبر

همی بگریستم تا ز آب چشمم — چو روی یار من شد روی کشور

چو روی یار من شد دهر گویی — همی عارض بشوید بآب کوثر

بپوشیدند لباس نوروزینی — بیفگندند لباس ماه آذر

گل اندر بوستانان بشکفیدند — بسان گلبنان باغ بربر

تو گویی هر یکی حور بهشتیست — بدست هر یک از یاقوت مجمر

بصد گونه نگار آراسته باغ — بنقش وشی و انقش مسطر

بکاخ میر ها ماند بخوبی — گشاده بر همه آزادگان در

سحرگاهان که باد نرم جنبید — بجنبانید درخت سرخ و اصفر

تو پنداری که از گردون ستاره — همی بارید بسر دیبای اخضر

نگار اندر نگار و لون در لون — هزاران در شده پیکر به پیکر

بزیر دیبه سبز اندر اینک — ترنج سبز و زرد از بار بنگر

یکی چون حقهٔ یی از زر خفچه است — یکی چون بیضه یی بینی ز عنبر

درخت سبز تازه شام و شبگیر — که ماه از بر همی تابد بر او بر

درفش میر بو سعد است گویی — فروزان بر سرش بر تاج گوهر

* * *

شب سیاه بدان زلفکان تو ماند — سپید روز بپاکی رخان تو ماند

عقیق را چو بسایند نیک سوده گران — گر آبدار بود با لبان تو ماند

ببوستان ملوکان هزار گشتم بیش — گل شگفته برخسارگان تو ماند

دو چشم آهو و دو نرگس شکفته ببار — درست و راست بدان چشمکان تو ماند
کمان بابلیان دیدم و طرازی تیر — که بر کشیده بود به ابروان تو ماند
ترا بسرو ابن بالا قیاس نتوان کرد — که سرو را قد و بالا بدان تو ماند

امیر ابویحیی طاهر چغانی (م-۳۸۱) از امرای چغانیان است با ابوالمظفر احمد بن محمد جنگ کرد و بدست او از میان رفته. خودش گوینده چیره دست است و از شعرای دیگر احترام میکرده.

اشعار زیر منسوب بدوست :

دلم تنگ دارد بدان چشم تنگ — خداوند دیبای فیروزه رنگ
بچشم گوزنست و رفتار کبک — بکشی گورست و کبر پلنگ
سخن گفتنش تلخ و شیرین دو لب — چنانک از میان دو شکر شرنگ
کمان دو ابروش و آن غمزها — بلا یك بدل بر چو تیر خدنگ
بدان ماند آن بت که خون مرا — کشیدست بر بور تازیش تنگ
یکی فال گیرم و شاید بدن — که گیتی بیك سان ندارد درنگ

* * *

یك شهر همی فسون و رنگ آمیزند — تا بر من و بر تو رستخیز انگیزند
با ما بحدیث عشق ما چه ستیزند — هر مرغی را بپای خویش آویزند

منجیك ابوالحسن علی بن محمد منجیك ترمذی در دربار چغانیان بسر میبرد و مدح امرای آنجارا میکرد. وی از فحول شعرای قرن چهارم است. عوفی در لباب الالباب اورا بدین گونه وصف میکند « شعر غریب و الفاظ خوب و معانی بکر و عبارتی بلیغ و استعارتی نادر دارد. قضاوت بدست خوانندگان گرامی که مطالعه اشعارش وصف عوفی را در بارهٔ او صادق خواهند یافت یا خیر ؟

ای خوبتر ز پیکر دیبای ارمنی — ای پاکتر ز قطرهٔ باران بهمنی
آنجا که موی تو همه بر زن بر مشك — وانجا که روی تست همیشه بر همنی
اندر فراق غرقم تا دیده با منست — واندر بهار حسنم تا تو بر منی
از انگبین بسی سخن تلخ مر چراست — وریاسمین بری تو بدل چون که آهنی
مشکر بماه ٔ نورش تیره شود ز رشك — مگذر بباغ ٔ سرو سهی پاك بشکنی
خرم بهار خواند عاشق ترا که تو — لاله رخ و بنفشه خط و یاسمن تنی
ما را جگر بتیر فراق تو خسته گشت — ای صبر بر فراق بتان نیك جوشنی

* * *

الا بمس ده آن دا روی لزنند — زمانه دیده فراوان و دیر مانده به بند
چو جان عاشق سوزان چو روی حاسد زرد — ز مهر پخته و نا یافته زدود گزند(۱)

* * *

نیکو گل دو رنگ را نظر کن — در است بز بر عقیق ساده.
یا عاشق و معشوق روز خلوت — رخساره به رخساره بر نهاده.(۱)

ابو طیب مصعبی — این مرد سیاست و تدبیر از ادب نیز بهرهٔ کافی داشت
وی در جمله رجال بزرگ قرن چهارم بشمار می آید.
وی از شاعران استاد و ماهر در زبان دری و عربی بود. قصیدهٔ در تعریف «جهان»
دارد و در آن بالهجهٔ تند و انتقاد آمیز از زیاده رویها و ناساز گاریها،
از زشتی و زیبایی های آن بی پرده سخن گفته:

جهانا همانا فسوسی و بازی — که بر کس نپایی و با کس نسازی
چو ماه از نمودن چو خور از شنودن — بگاه ربودن چو شاهین و بازی
چو زهر از چشیدن چو چنگ از شنیدن — چو باد از بزیدن چو الماس گازی
چو عود قماری و چون مشک تبت — چو عنبر سرشته یمان و حجازی

(۱) سخن و سخنوران ص ۲۰

بظاهر یکی بیت پر نقش آزر — بباطن چو خوک پلید و گرازی
یکی را نعیمی یکسی را جحیمی — یکی را کشیبی یکی را فرازی
یکی بوستانی پرا کنده نعمت — بر بن سخت بسته بران نیک بازی
همه آز ما بش همه پیر لیبا بش — همه پردوانش چو کرگ طرازی
چرا زیر کا اند بس تنگروزی — چرا ابلهان راست بس بی نیازی
چرا عمر طاوس و دراج کوته — چرا مار و کرکس زیند دو درازی
صد و اند ساله یکی مرد غرچه — چرا شست و سه زیست آن مرد تازی
اگر نه همه کار تو باژ گونه — چرا آنکه ناکس تر او را نوازی
جهانا همانا ازین بی نیازی — گنه کار ماییم تو جای آزی

ابواسحق ابراهیم . گویند وی شغل زرگری داشت و اشعار آبدار جویباری میسرود . نمونهٔ کلامش از اینقرار است :

با بر پنهان کرد آفتاب تابان را
بسبزه بنهفت آن لاله برگ خندان را
بروی هردومهش بردوشاخ ریحان را
بشاخ مورد بپیوست شاخ ریحان را
شی که خسته دلان را ببوسه درمانست
دریغ دارد ازین درد دیده در مانرا
با بر نیسان ماتم کنون من از غم او
سزد که سفت خوبست ابر نیسان را
بیك گذر که سحرگاه بر گلستان کرد
بهشت کرد سراسر همه گلستان را

شاکرجلاب ازشعرای فراموش شدهٔ باشد مرثیت واستاد است که دراواسط قرن چهارم میزیسته و گویند دربخارا بوده.

ازآثار اوجزاندکی در دست نیست . اینك چندبیت آن :

سردست روز کار و دل از مهر سردلی

می سا لخور ده باید وماسا لخوردلی

ازصدهزاردوست یکی دوست دوستلی

وز صد هزار مرد یکی مرد مردلی

نفرین کنم ز درد فعال زمانه را

* * *

کو کبرداد و مرثیت این کوفشانه را

آنرا که با مکوی و کلابه بود شمار

بربط کجاشناسد وچنگ وچغانه را



لست انتشارات انجمن تاریخ

نام کتاب	نویسنده
آریانا	احمدعلی کهزاد
تاریخ افغانستان جلد اول	» » و محمدعثمان صدقی
» » جلد دوم	احمدعلی کهزاد
کتیشکا	» »
بگرام	» »
بامیان	موسیو هاکن و گودار (ترجمه کهزاد)
صنعت باختر (به فرانسه و فارسی)	موسیو هاکن (ترجمه کهزاد)
در زوایای تاریخ افغانستان	احمدعلی کهزاد
رجال و رویدادهای تاریخی	» »
لشکرگاه	» »
مسکوکات قبل الاسلام	» »
» عصر اسلام	» »
گلدستهٔ عشق	» »
شاهنامه ها و اوستا و مقایسه بین پهلوانان آنها	» »
رتبیل شاهان	» »
افغانستان و مصر	» »
سرخ کوتل	» »
رهنمای بامیان	» »
از سروبی تا اسمار	» »
رهنمای بامیان با نگلیسی	» »
سلطنت غزنویان	خلیل الله خلیلی
منتخبات اشعار خلیلی	» »
فیض قدس	» »

نام کتاب	نویسنده
برگهای خزانی	خلیل الله خلیلی
افغانستان در قرن نزده	سید قاسم رشتیا
آثار عتیقهٔ بودایی کوتل خیرخانه	موسیو هاکن (ترجمه رشتیا)
تاریخ افغانستان جلد سوم	میر غلام محمد غبار و علی احمد نعیمی
احمدشاه بابا	غبار
خراسان	»
صورتگران و خوشنویسان هرات	علی احمد نعیمی
آبدات نفیسهٔ هرات	سرور گویا
تیتواز	ضیاء قاریزاده
پرده نشینان سخنگو	ماگهٔ رحمانی
اکبرنامه	حمید کشمیری
تیمورشاه درانی	عزیزالدین فوفلزائی
نوای معارک	میرزا عطا محمد
جوان قدابی	پروانی فقیر
عروج بارکزائیها	ادوارد الاسیس پریس (ترجمهٔ پژواک و صدقی)
واقعات شاه شجاع	شاه شجاع و محمد حسین
پادشاهان متاخر جلد اول	یعقوب علی خافی
صفاویان	میر محمد صدیق فرهنگ
رهنمای افغانستان با نگلیسی	پروفیسور محمد علی

نشرات موقوته انجمن تاریخ

مجله (آریانا) و (افغانستان)

انجمن تاریخ دو نشریه موقوته دارد بنام مجله آریانا و مجله افغانستان که هردو ازسالیان متوالی در قطار نشریات طراز اول افغانستان اخذ موقع نموده و کلکیسونهای هر کدام بشکل دائرة المعارفی در آمده که علاقمندان تاریخ و ادبیات افغانستان از آن بی نیاز نشد. امی قوی الند

• • •

مجله آریانا از سیزده سال باینطرف مرتب دراول هر ماه شمسی نشر می شود و سر از اول دلو وارد چهار دهمین سال مطبوعاتی خویش میگردد.

اشتراك سالانه آن در کابل ۲۴ افغانی درولایات ۲۸ افغانی ودرخارج مملکت (۲) دولار است.

مجله افغانستان بزبانهای فرانسه وانگلیسی هر سه ماه یك مرتبه با تصاویر زیبا و صحافت قشنگ نشر می شود.

این مجله سر از اول حمل ۱۳۳۵ وارد یازده همین سال مطبوعاتی خویش میگردد. اشتراك سالانهٔ این مجله در کابل ۴۰ افغانی در ولایات ۵۰ ۴۱۰ افغانی ودرخارج مملکت ۴ دولار است.